

شرح زیارت آل یس  
کتاب دوم

گواہ می گیرم  
تھا

سید مجتبیٰ بحرینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تورا کو اہمی کریم

# تورا کو اہ می کہیم

شرح یک دورہ اعتقادات  
در زیارت آل یاسین

سید محبتی حسینی

زیارتنامه آل یاسین. شرح  
تورا گواه می‌گیرم: شرح یک دوره اعتقادات در  
زیارت آل یاسین / مجتبی بحرینی. تهران: مرکز فرهنگی  
انتشارات منیر، ۱۳۸۴.

۲۴۰ ص. ISBN: ۹۶۴-۷۹۶۵-۷۰-۲

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا  
کتابنامه ص ۲۳۷-۲۳۵ همچنین به صورت زیر نویس.  
۱. زیارتنامه آل یاسین - نقد و تفسیر.  
۲. زیارتنامه‌ها. ۳. شیعه - عقاید.

الف. بحرینی، مجتبی ۱۳۲۸ - گردآورنده. ب. عنوان.

۲ پ ۴۲۲. ۲۷۱/۷/۲۷ BP ۲۹۷/۷۷۷

کتابخانه ملی ایران ۸۴۰۶ - ۷۷ م



## تورا گواه می‌گیرم

□ سید مجتبی بحرینی

● ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

● حروف نگاری و صفحه آرایی: حروفچینی مشق، ۰۵۱۱-۷۲۶۲۵۵۶

● چاپ: زنبق

● طراح جلد: رزگرافیک

● شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

● چاپ اول، ۱۳۸۴

■ قیمت: ۱۹۵۰ تومان

● مراکز پخش تهران:

○ نشر منیر ۷۷۵۲۱۸۳۶ (چهار خط) ○ نشر آفاق ۲۲۸۴۷۰۲۵

○ انجمن الفبای نشر ۰۶۶۹۵۰۰۱۰ ○ نشر رایحه ۸۹۷۶۱۹۸

● مرکز پخش مشهد: ۷۲۶۲۵۵۶، ۲۲۵۷۲۵۷



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ اذْفَعْ عَنِّي وَلِيَّكَ وَخَلِيفَتِكَ وَمُجْتَبِكَ عَلَى خَلْقِكَ  
وَلِسَانِكَ الْمُعَبَّرِ عَنكَ النَّاطِقِ بِحِكْمَتِكَ وَعَيْنِكَ النَّاطِرَةِ  
يَا ذُنُوبَكَ وَشَاهِدَكَ عَلَى عِبَادِكَ الْجَحَّجِاحِ الْمُجَاهِدِ  
الْعَائِدِ بِكَ الْعَائِدِ عِنْدَكَ ...

مصباح المتهجد ۳۶۶

فرازی از دعای تعلیمی حضرت رضا علیه السلام برای

حضرت صاحب الامر عجل الله تعالى فرجه الشريف

شاهدى را به شهادت طلبيدم كه وجود  
شاهد شهد لب و شمع شب و شاهد اوست

مؤلف

وَ ناصِحٌ وَ شاهِدٌ مَشْهُودٌ  
وَ ناصِرٌ وَ غايِبٌ مَوْجُودٌ  
وَ نورُ الأَرْضِ وَ رَجاءُ الأُمَّةِ  
طالبُ الأوتارِ مُجَلَّى الظُّلْمَةِ

مطلع الانوار ١٦٩

ای شاهد یکتایی عالم به کجایی؟  
نامد به سر این غیبت ایام جدایی  
ای سرّ خدا، کی ز پس پرده درآیی  
از چهره نقاب افکنی و رخ بنمایی؟  
از غمزه دل پیر و جوان را بربایی؟

گل نرگس ۳۳۰، سروده قطره

بازآی دلبرا که دلم بی قرار توست  
وین جان بر لب آمده در انتظار توست

سیاه مشق سایه ۴ / ۲۶۳

## فهرست

پیشگفتار	۱۵
شعری از میرزا حبیب الله مجتهد خراسانی	۱۷
سنت عرضه اعتقادات بر حضرات معصومین <small>علیهم السلام</small>	۱۹
جناب عبد العظیم حسنی اعتقاداتش را به محضر حضرت هادی <small>علیه السلام</small> عرضه می‌دارد	۲۰
توضیحی از مؤلف در این راستا	۲۱
عرضه اعتقادات در زیارت شریف آل یس	۲۶
شهادت به وحدانیت و یگانگی حق تعالی	۲۷
احادیثی نسبت به لا اله الا الله	۲۸
غزلی از مرحوم فیض کاشانی	۳۲
ذکر هنگام طلوع و غروب آفتاب	۳۳
<b>و أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ</b>	۳۵
توضیحی در عبودیت	۳۷
غزلی از فؤاد کرمانی	۴۰
مقام رسالت حضرت ختمی مرتبت	۴۳
اشعاری از نظامی گنجوی در مدح رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>	۴۴

لا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَ أَهْلُهُ	۴۷
چهار معنی برای این جمله	۴۹
گزینش یکی از معانی	۵۱
عالم دوستی و محبت	۵۲
غزلی از حزین	۵۳
وَ أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنَّ عَلِيًّا...	۵۵
توضیحی در مقام حجیت	۵۸
توضیحی در لقب امیرالمؤمنین	۶۰
وَ الْحَسَنَ حُجَّتُهُ وَ الْحُسَيْنَ...	۶۳
یازده روایت در حجیت یازده امام <small>علیهم‌السلام</small>	۶۴
وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ	۷۶
توضیحی در این جمله و حضور آن حجت	۷۷
احادیثی در حجیت امام عصر <small>علیه‌السلام</small>	۸۰
أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ	۸۱
وَ أَنَّ رَجَعْتَكُمْ حَقًّا	۸۵
وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقًّا	۹۰
وَ أَنَّ نَاكِرًا وَ نَكِيرًا حَقًّا	۹۳
کلام مرحوم صدوق و مرحوم مفید در این زمینه	۹۴
گفتار شارح مقاصد و غزالی	۹۵
کلامی جامع از مؤلف کفاية الموحدين	۹۶
وَ أَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقًّا	۹۹
سخن مرحوم طبرسی به مناسبت يوم النشور	۱۰۰
وَ أَنَّ الصُّرَاطَ حَقًّا	۱۰۲



معنای صراط در لغت و روایات	۱۰۳
کلامی از مرحوم صدوق در این زمینه	۱۰۵
گفتار صاحب هدایة الطالبین	۱۰۶
مطالب صاحب کتاب العشرات	۱۰۷
معانی صراط	۱۰۹
عباراتی از اسفار در صراط	۱۱۲
نکاتی در ارتباط با صراط و نقش حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> در آن	۱۱۴
اشعاری از سعدی	۱۱۷
<b>وَ الْمِرْصَادَ حَقُّ</b>	۱۱۹
مرصاد در قرآن و لغت	۱۲۰
کلام مرحوم طبرسی در تفسیر آیه مرصاد	۱۲۱
گفتار مرحوم صدوق در مرصاد	۱۲۲
تذکری از مؤلف در این زمینه	۱۲۳
اشعاری از سنایی غزنوی	۱۲۵
حدیثی در بیان آیه شریفه <b>وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ</b>	۱۲۶
مرصاد در احادیث و ادعیه	۱۲۸
<b>وَ الْمِيزَانَ حَقُّ</b>	۱۳۶
میزان در قرآن	۱۳۷
گفتار بزرگان در میزان	۱۳۸
کلامی از مرحوم فیض در این زمینه	۱۴۱
نقش پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین <small>علیهما السلام</small> در میزان	۱۴۵
آنچه موجب سنگینی و سبکی میزان می شود	۱۴۸
<b>وَ الْحَشْرَ حَقُّ</b>	۱۵۳
معنای حشر و سخن مرحوم مجلسی	۱۵۴
خطبه‌ای از امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	۱۵۵

<b>وَ الْحِسَابِ حَقٌّ</b>	۱۵۹
خیلی بی حساب و کتاب زندگی می‌کنیم	۱۵۹
غزلی از حافظ و قصیده‌ای از سنایی	۱۶۰
حساب در قرآن	۱۶۳
حساب در اخبار	۱۶۵
<b>وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ حَقٌّ</b>	۱۷۲
اعتقاد به بهشت و دوزخ در سایر ادیان	۱۷۲
کلام مرحوم مجلسی در این زمینه	۱۷۳
مطالب کفاية الموحدين	۱۷۵
افراط و تفریط در این راستا	۱۸۰
<b>يَا مَوْلَايَ، شَقِيَ مَنْ خَالَفَكُم...</b>	۱۸۵
<b>فَأَشْهَدُ عَلَىٰ مَا أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ...</b>	۱۸۷
لطافت این جمله از جهت ادبی	۱۸۷
تولی و تبری، اظهار دوستی و دشمنی	۱۸۹
کلام مرحوم صدوق در اعتقادات	۱۹۰
همراهی و اقتران ولایت و براءت	۱۹۱
<b>فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ...</b>	۱۹۵
توضیح چهار مطلب حق، باطل، معروف و منکر	۱۹۶
<b>فَنَفْسِي مَوْمِنَةٌ بِاللَّهِ...</b>	۲۰۲
اعتقاد به همه حضرات معصومین <small>عليهم السلام</small>	۲۰۳
<b>وَ نَصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ</b>	۲۰۶
نصرت خلق نسبت به حق در قرآن	۲۰۷
حدیثی از حضرت رضا <small>عليه السلام</small>	۲۰۸
گفتاری از مؤلف نسبت به نصرت امام عصر <small>عليه السلام</small>	۲۱۰
یادی از مرحوم آیه الله حاج سید محمدرضا رضوی طوسی <small>رحمته الله</small>	۲۱۵
اصحاب امام حسین <small>عليه السلام</small>	۲۱۶

و مَوَدَّتِي خَالِصَةً لَكُمْ	۲۲۱
فرق میان مودت و محبت	۲۲۱
غزلی از حافظ	۲۲۱
توضیحی در این جمله	۲۲۲
غزلی از دیوان شمس	۲۲۵
<b>آمِينَ آمِينَ</b>	۲۲۷
دو احتمال در کلمه آمین در این جا	۲۲۸
غروب غمبار	۲۳۰
غزلی از مرحوم فیض کاشانی	۲۳۱
شعری از مرحوم نوقانی	۲۳۲
غزلی از سایه	۲۳۳
پایان کتاب و دعا برای آن وجود مقدس	۲۳۴
کتابنامه	۲۳۵

### پیش‌گفتار

حمد خاصه آن ذات مقدسی است که زبان هستی از سپاسش عاجز است، و صلوات و تحیات بر آن رسول معظمی باد که مرسلسش بر او صلوات ارسال داشته، و درود و سلام بر آن دودمان مکرمی که پیوسته قرین آن رسول معظم و پیامبر مفتح بوده‌اند، خاصه بیت پایانی و نقطه نهایی آن خاندان، که همه آنان از او گفته‌اند و نوید و بشارت به او داده‌اند و هستی را به انتظار ظهور او و دولت حقه الهیه او امید بخشیده‌اند؛ عنقای قاف قدم، موعود أمم، جامع کلم، مجلای اتم و مجلی ظلم، حضرت حجة بن الحسن العسکری صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

راستی زبان عاجز و خامه ناتوان است از این که در مقام شکر و سپاس این بزرگ موهبت و عظیم نعمت برآید که در فاصله نسبتاً کوتاهی، به فراهم آوردن چندین اثر در ارتباط با آن وجود مقدس موفق گردیدم، و بحمدالله مورد توجه و استفاده دوستان و منتظران حضرتش قرار گرفت. امید که از دربار ولایت مدار آن مدار و مدیر هستی هم مردود نشده باشد.

قبل از هر سخن بر خود لازم می‌دانم از همه عزیزانی که به طرق مختلف

نسبت به آثار این کمینه، به خصوص آنچه مرتبط با وجود مقدّس حضرت بقیّة الله الاعظم ارواحنا فداه است، اظهار محبّت نموده‌اند، تشکر نموده و سپاس و امتنان خود را اعلام دارم. و همچنین شرمندگی‌ام را در تأخیر تحقّق و انجام وعده‌ای که حدود هفت سال قبل، در مورد تکمیل شرح زیارت شریف آل یس، به دوستان حضرتش داده بودم، ابراز نمایم. توضیح سلام‌های آن زیارت با عنوان «سلام بر پرچم افراشته» منتشر شد و توفیق نگارش باقیانده آن، نصیب نگردید.

آنچه موجبات پذیرش عذرم را در حضور عزیزان فراهم می‌آورد، این است که بحمدالله در طول این مدّت، توفیق نگارش هفت اثر به نام و یاد آن جان جانان فراهم آمد و دوستان حضرتش با مراجعه و مطالعه آن‌ها از جام مهر و صهبای محبّت آن وجود مقدّس نوشیده و سرمست گردیده‌اند. علاوه که در دیگر زمینه‌ها نیز آثار دیگری پا به عرصه وجود نهاده است. در سایه مراجعه مکرّر و خواستاری همراه با جدّ و محبّت جمعی از عزیزان، بر خود لازم دانستم در مقام برآیم تا هم پاسخ مثبت به خواسته همراه با لطف آنان داده باشم و هم به وعده‌ای که حدود هفت سال قبل داده بودم، جامه عمل بپوشانم.

اگر عزیزان به صفحات ۳۲ تا ۳۶ کتاب «سلام بر پرچم افراشته» مراجعه نمایند می‌بینند که در آن جا، نمای کلی این زیارت شریف را به طور کامل مشخص نموده‌ایم. مجموعه زیارت را ابتداءً به دو قسمت دعا و زیارت تقسیم نموده و هر کدام از آن دو قسمت را دو بخش نموده‌ایم. کتاب گذشته شرح بخش اوّل از قسمت اوّل بود؛ یعنی شرح سلام‌ها و توضیح درودها. این کتاب این شاء الله توضیح بخش دوم از قسمت اوّل است؛ یعنی



عرضه یک دوره اعتقادات به حضور آن حضرت و گواه گرفتن آن گواه وجود و شهادت خواهی از آن شاهد هستی بر آنها.

امید است به زودی توفیق نگارش دو قسمت باقیانده زیارت - نیازها و خواسته‌ها، ذکر اوصاف کمال، و دعا برای آن مظهر جمال - نصیب گردد و جبران مافات شده، از شرمندگی دوستان حضرتش بیرون آییم.

بزرگ موهبت و عظیم نعمتی خواهد بود اگر آن ناظر شجره طوبی و سدره المنتهی منت بر این کمینه نهاده، و به نظره قبول این آثار را بنگرد. نه از این جهت که اثری است از ما، که از این حیث صفر است و زیر صفر، هیچ است و هیچ. بلکه از این جهت که به نام اوست و یادمانی از او و چون آن سوی اضافه اوست، و آن روی نسبت اوست و او آن اویی است که مظهر اتم صفات «هو» است، لذا چنین انتظاری رواست و چونان امیدی به جا.

وضع ما و امثال ما و از ما بزرگ‌ترها، با آن عالی جناب صدارت مآب، صاحب فصل الخطاب و آگاه از علم الکتاب این چنین است که مرحوم حبیب آورده:

بنده را پادشاهی نیاید	از عدم کبریایی نیاید
بندگی را خدایی نیاید	از گدا جز گدایی نیاید

من گدا، من گدا، من گدایم

گر بخواند به خویشم فقیرم	ور براند ز پیشم حقیرم
گر بگوید امیرم امیرم	ور بگوید بمیرم بمیرم

بنده حکم و تسخیر رایم

بندهام، ره به جایی ندارم عقل و تدبیر و رایسی ندارم

در سر از خود هوایی ندارم ره به دولت سرایی ندارم

درگه دوست دولت سرایم

بندهام با دو صد عیب و علت عجز و خواری و زاری و ذلت

با همه شرم ساری و خجلت ای خداوند اقبال و دولت

نیست جز بر درت التجایم

باغ جنت مثالی ز رویت حوض کوثر دمی از سبویت

چشمه خضر آبی ز جویت هر سحرگه رساند ز کویت

مژده وصل باد صبایم

ای غمت مایه شادمانی یاد روی تو روز جوانی

وصل تو دولت جاودانی تار زلف تو سبج المثنای

لعل دلجویت آب بقایم<sup>۱</sup>

شب پنجشنبه دوم ربیع الاول ۱۴۲۵

مطابق با ۱۳۸۳/۲/۳

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

مولای من، تو را به شهادت می‌طلبم و گواه می‌گیرم که  
همانا من شهادت می‌دهم به وحدانیت خدا و یگانگی حق  
تعالی، در حالی که تنهاست و شریک و انبازی ندارد.

بخش دوم از قسمت اول زیارت شریف آل پس که این نوشتار  
شرحی است مختصر و توضیحی اندک بر آن، مشتمل بر یک دوره  
اعتقادات حقه امامیه است که به نحو اجمال بیان شده است.  
ابتداءً شهادت به وحدانیت حق تعالی، و سپس گواهی به رسالت  
حضرت ختمی مرتبت، و بعد از آن، اقرار به حجیت و امامت ائمه  
اثنی عشر علیهم‌السلام، و اعتراف به حقانیت رجعت و عالم برزخ، و سرانجام  
اذعان به حقایق عالم بعد و جهان آخرت و قیامت، و در پایان هم  
دیگر بار آن وجود مقدس را گواه این حقایق گرفته و حضراتشان را به  
عنوان محور حق معرفی نموده، آمادگی خود را برای نصرت و یاری آن  
ذوات مقدس اعلام می‌نماییم.

در عصر حضور حضرات معصومین علیهم‌السلام مکرر در مکرر بعضی از  
دوستان و شیعیان شرفیاب محضر حضراتشان شده و عقاید خود را به

حضورشان عرضه می‌داشتند؛ اگر صحیح است به مهر قبول و توشیح پذیرش نایل آید و بر آن ثابت و پایرجا باشند، و اگر لغزش و خطایی دارد در مقام اصلاحش برآیند.

خوب است خوانندگان محترم در این زمینه به باب ۲۸ کتاب الایمان و الکفر بحار الانوار مراجعه نمایند. از این جهت که نوشتار خالی از شاهد نباشد نمونه‌ای از آن را می‌آوریم.

عبدالعظیم حسنی - مدفون در ری، از امام زادگان واجب‌التعظیم و از محدثین لازم‌التکریم - گوید: وارد شدم بر آقای خودم، حضرت علی بن محمد الهادی علیه السلام. تا مرا دیدند فرمودند:

مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا، خُوش آمدی ای ابا

القاسم - کنیه جناب عبدالعظیم حسنی ابوالقاسم بوده و رسم عرب

چنان است که به عنوان احترام و بزرگ‌داشت کسی، از او به کنیه

تعبیر می‌کنند - همانا تو به حق و درستی ولی و دوست ما هستی و

ولایت ما خاندان را دارایی.

راستی انسان نمی‌داند در کنار بعضی مطالب چه بگوید، چه بنویسد،

چه بیاورد و چه اظهار نماید.

جناب عبدالعظیم، چرا از خوشحالی قالب تهی نکردی و از شور و

شوق جان تسلیم نمودی؟! امام معصوم، حجت بالغة پروردگار به کسی

بگوید: أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا، جز این که غبطه خوریم و بگویم: طوبی لأزبابِ

النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ چه بگوییم؟

این همه عظمت و جلالت بی حساب نیست که هنوز پس از گذشت نزدیک به دوازده قرن، قبر شریفش ملجأ خاص و عام و ملاذ و پناه برای بندگان خداست و از دور و نزدیک حتی از ممالک دگر، به زیارت مرقد شریفش می آیند.

خوشا به حالش که به افتخار اعطای لوح تقدیر **أَنْتَ وَلِيْنَا حَقًّا** از ناحیه ولی حق نایل آمد.

کاری کنیم تا کاردار حق به ما کارنامه قبولی بدهد؛ گونه ای زندگی کنیم که حجت پروردگار مدال افتخار بر سینه ما نصب کند؛ نحوه ای رفتار داشته باشیم تا آنان که لوح قدر و کِلکِ قضا به دست و شست دارند، لوح تقدیر به کف ما بدهند.

بگذریم. در کنار چنین مطالبی، گویا حسرت سینه و خونابه دل به خامه هم سرایت می کند و می خواهد سوز سینه را با ساز قلم نمایان سازد. چه کنیم؟ آیا می شود روزی فرا رسد که نواده عظیم الشان این آقا، که به جناب عبدالعظیم حسنی فرمود: **أَنْتَ وَلِيْنَا حَقًّا**، به ما هم این جمله را بگوید؟ باید در عصر غیبتش آن چنان در مسیر خواست او قدم برداریم و واقعاً در انتظار ظهورش باشیم که بر گوش دلمان سرورش غیب، از زبان آن لسان الله الناطق این نوید را بدارد: **أَنْتَ وَلِيْنَا حَقًّا**.

مسئلاً این امر به جناب عبدالعظیم حسنی اختصاص ندارد، و چه بسا ممکن است جمعی از ناحیه مقدس ولی الله الاعظم ارواحنا فداء به این افتخار نایل آمده باشند و به کف با کفایت آن یدالله المبسوطة، لوح تقدیر و طغرای تکریم **أَنْتَ وَلِيْنَا حَقًّا** بر سینه سوزان و دل بریانشان



نصب شده باشد. ما هم اگر از آنان نیستیم آنان را دوست داریم.  
بگذریم.

جناب عبد العظیم حسنی گوید: به حضرت هادی علیه السلام عرض نمودم:

ای پسر رسول خدا، هر آینه من می‌خواهم دینم را بر شما عرضه  
بدارم، تا اگر مورد رضایت خاطر شماست و شما می‌پسندید، بر آن  
ثابت بمانم تا به لقای خدای عزوجل نایل آیم.

حضرت فرمودند: بگو ای ابا القاسم. گفتیم: من می‌گویم و معتقدم:  
همانا خدای تبارک و تعالیٰ واحد است و یکتا، هیچ چیزی همانند او  
نیست، او از دو حد ابطال و تشبیه - نبودن و یا همانند چیزی بودن -  
بیرون است - جسم، صورت، عرض و جوهر نیست، بلکه جسم  
بخشنده همه اجسام و صورت آفرین همه صورت‌ها و خالق اعراض  
و جواهر است و رب، پروردگار، مالک، جاعل، و مُحدث و ایجاد کننده  
همه اشیاء است.

و می‌گویم و معتقدم همانا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول او و  
خاتم انبیاء است و بعد از او تا قیامت پیامبری نخواهد آمد، و شریعت  
و آیین او پایان همه شرایع و آیین‌هاست که تا قیامت پس از دین او  
دینی نخواهد بود.

و می‌گویم و معتقدم که امام و جانشین و ولی امر بعد از پیامبر  
اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، سپس  
حضرت حسن و حضرت حسین و حضرت علی بن الحسین و  
حضرت محمد بن علی و حضرت جعفر بن محمد و حضرت موسی

بن جعفر و حضرت علی بن موسی و حضرت محمد بن علی سلام الله  
عليهم اجمعين حجت حق و ولّی امر هستند، و پس از آنان شما ای  
مولای من.

حضرت فرمودند: بعد از من پسر من حضرت حسن امام و حجت است،  
و مردم نسبت به جانشین بعد از او چه وضعی پیدا می کنند؟!

جناب عبدالعظیم گوید: به حضرت هادی عليه السلام عرض کردم: ای  
مولای من، مگر چه گونه است امر او؟ - که چنین می فرماید.

حضرت فرمودند: چون او دیده نمی شود و بردن نام او هم روا نیست  
تا خروج نماید و زمین را از قسط و داد و عدل و دادگری مملو نماید،  
آن گونه که از جور و ظلم و ستم و بیداد پر شده باشد.

گوید: گفتم: اقرار نمودم و معتقد شدم. - عرضه اعتقاداتم را ادامه  
داده، گفتم: - من می گویم: همانا معراج حق است، و سؤال در قبر  
حق است، و هر آینه بهشت حق است، و دوزخ حق است، و صراط  
حق است، و میزان هم حق، و همانا ساعت و قیامت خواهد آمد و  
هیچ ریب و شکی در آن نیست، و هر آینه خداوند همه آنان را که در  
قبور آرمیده اند، مبعوث و محشور می گرداند.

و می گویم و معتقدم که فرائض واجب و تکالیف لازم بعد از ولایت  
شما، نماز است و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از  
منکر.

- چون سخن جناب عبدالعظیم به این جا رسید حضرت هادی عليه السلام  
فرمودند:

يا اباالقاسم، هذا ر الله، دين الله الذي ارتضاه لعباده، فأثبت

عَلَيْهِ تَبَتَّكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ.

ای ابوالقاسم، به خدا قسم، آنچه گفתי همانا دین خداست، آن دینی که برای بندگانش برگزیده، بر این عقاید و باورها ثابت باش، خداوند تو را بر قول ثابت و درست و عقاید صحیح و سالم و باورهای روا در زندگی دنیا و آخرت ثابت و پا برجا بدارد.<sup>۱</sup>

آری، باز هم در کنار جمله پایانی این حدیث شریف نمی‌دانم چه بنویسم و چه رقم زنم؟! حجت خدا، امام معصوم، کسی که هر چه متعلق به اوست حجت است، با قسم و آوردن کلمه والله، عقاید جناب عبدالعظیم حسنی را دین خدا معرفی می‌نمایند؛ آن دینی که حق تعالی برای بندگانش پسندیده و راضی شده، و برای ثبات قدم او بر این عقاید حقه و باورهای روا در دو سرا دعا می‌نمایند.

خوشا به حال تو ای ابوالقاسم! خوشا به حال تو ای عبدالعظیم!  
خوشا به حال تو ای بنده شایسته حق! خوشا به حال تو ای محبوب  
ولی خدا! خوشا به حال تو ای معتقد به دین حق! خوشا به حال تو ای  
دارنده عقاید حقه و درست! خوشا به حال تو ای صاحب باورهای روا  
و اصول صحیح! خوشا به حال تو ای کسی که به افتخار دعای امام  
معصوم علیه السلام نسبت به ثبات قدم بر عقاید حقه نایل آمدی! و خوشا به  
حال تو ای کسی که مدال پر افتخار أَنْتَ وَ لِيْنَا حَقًّا به دست حجت خدا  
و ولی کردگار، حضرت هادی علیه السلام بر سینهات نصب گردید! و خوشا به  
حال تو ای کسی که امام معصوم با مرحبا و خوش آمدگویی پذیرایت

۱. کمال الدین ۳۷۹، باب ۳۷، حدیث ۱، بحار الانوار ۲/۶۹.

شد.

هنئاً لك، گوارایت باد این همه لطف و احسان و اعزاز و اکرام،  
﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾

تو و این همه لطف؟ تو و این همه فضل؟ تو و این همه عنایت؟ تو و  
این همه مکرمت؟ به یقین شایسته بوده‌ای! گوارایت باد! نوش جان! ما  
چه بگوییم؟ و آیا جز حسرت بهره‌ای داریم؟ عرض ما هم این است:

گر خوب نیّم خوب پرستم باری      ور باده نیّم ز باده مستم باری  
گر نیستم از اهل مناجات رواست      از اهل خرابات تو هستم باری

ما اگر عبدالعظیم حسنی نیستیم و آن بینش و منش و افکار و رفتار  
را نداریم تا به این کرامات نایل آییم، او را که محبوب ولیّ خداست،  
دوست داریم، و دوست داریم روش فکری و عملی او را داشته باشیم.  
آری، او را دوست داریم؛ به زیارتش می‌رویم، و به این زیارت و  
دوستی افتخار و مباهات می‌کنیم. چه کنیم؟! باشد همین مقدار هم برای  
ما به حساب آید و موجب شود که ما را نرانند، بلکه بدارند و  
بخوانند. چه کنیم؟ بگذریم.

صحبت در این بود که در عصر حضور، مکرّر در مکرّر، اصحاب به  
محضر حضرات معصومین علیهم السلام مشرف می‌شدند و عقاید خود را به  
حضورشان عرضه می‌داشتند و کتابچه باور خود را به مهر قبول  
حضراتشان ممهور می‌ساختند.

آنچه تا به حال آوردیم، در عین این که از جهتی ذی‌المقدمه بود و  
مطلبی اساسی، مقدمه است برای توضیح نخستین جمله این قسمت از

زیارت؛ زیرا این جمله در این مقطع زیارت چنین نقشی را ایفا می‌نماید. گویا به دنبال بیست و سه سلام که شرحش را در کتاب قبل آوردیم، زائر و مُسَلِّم خود را در محضر باهر النور آن فرزند نورُ علی نور و حقیقت یَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ - که در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام عبارت نورُ علی نور در آیه نور به وجود مقدس حضرت عسکری علیه السلام و عبارت یَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ، به حضرت ابی‌صالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تفسیر شده است<sup>۱</sup> - می‌یابد. لذا در مقام برآمده تا عقاید خود را بر آن حضرت عرضه بدارد و آن وجود مقدس را به شهادت و گواهی بطلبد.

به تعبیر دیگر، گویا این معتقدات و باورها را به حضرتش سپرده و آن شاهد هستی را در صحت و درستی آنها به گواهی و شهادت می‌طلبد. در جملات پایانی این قسمت، مرتبه‌ای دیگر از حضرتش شهادت و گواهی بر صحت و درستی عقاید عرضه شده می‌طلبد که توضیح بیشتر را ان شاء الله در آن جا خواهیم آورد.

خصوصیتی که این فقرات دارد، و تفاوتی که این عرضه و طلب گواهی با سایر موارد دارد، این است که در این جا خود امام معصوم و حجت حق این حقایق را تعلیم می‌دهد. آن گونه که معلم مطالبی را به شاگردش می‌آموزد که بگوید و عرضه بدارد و از معلم هم گواهی صحتش را بخواهد.

آری، أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ، تو را به شهادت و گواهی می‌طلبم و تو را



شاهد می‌گیرم و این عقاید حقّه را به محضر شریف‌ت عرضه می‌دارم:

أني أشهد أن لا إله إلا الله

نخستین امری که شهادت می‌دهم و شما را به گواهی می‌طلبم، شهادت به وحدانیت و یگانگی حق تعالی است؛ همان حقیقتی که اگر کسی به راستی باور کرد و معتقد شد، همه شؤنش اصلاح شده، هیچ کسری و کاستی در هیچ جهتی نخواهد داشت؛ زیرا همه حقایق و تمامی کمالات از مظاهر همین اعتقاد است و گواهی‌هایی هم که در جملات بعد آمده، همه و همه از شؤن همین اعتقاد و باور است:

همین خداست که پیامبر دارد؛ همین خداست که برای این پیامبر اوصیایی قرار داده و برای آنان رجعتی مقرر نموده؛ و همین خداست که مرگ را برای بندگان مقرر نموده و در عالم قبر برای آنان سؤال و پرسش قرار داده؛ آری، همین خداست که قیامت و رستاخیز دارد؛ همین خداست که صراط و میزان دارد، حشر و حساب دارد؛ همین خداست که بهشت و دوزخ دارد.

شهادت به وحدانیت حق، مقرون به جمله‌ای ذکر شده که می‌تواند تأکید برای شهادت به وحدانیت باشد: وحده لا شریک له، خدای یگانه و یکتایی که هیچ شریک و انبازی ندارد. حقیقتی که روزی چند مرتبه در نماز در مقام تشهد عرضه می‌داریم.

دو جمله‌ای که بیان شد، از اصول اساسی مسائل توحیدی است؛ یکی لا إله إلا الله، و دیگری وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ.

جمله اول در آیه ۱۹ سوره محمد ﷺ آمده است.

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾

پس بدان که همانا خدایی جز الله نیست.

کلمه لا إله إلا الله که از آن به کلمه توحید، کلمه اخلاص و کلمه طیبه تعبیر می‌شود، در مسائل اعتقادی، و همچنین از نظر ذکری و ثوابی جایگاه خاصی دارد، و احادیث و روایات رسیده در این جهات بسیار است که بعضی از آنها را می‌آوریم.

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَكْبَرُ ثَوَابًا مِنْ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَغْدِلُهُ شَيْءٌ وَلَا يُشْرِكُهُ فِي الْأُمُورِ أَحَدٌ.<sup>۱</sup>

ابو حمزه گوید: شنیدم حضرت باقر عليه السلام می‌فرمود: ثواب هیچ چیزی برتر از شهادت و گواهی به وحدانیت حق تعالی - با گفتن لا اله الا الله - نیست، همانا هیچ چیزی عدل و برابر و مساوی خدای عزوجل نیست و در هیچ امری کسی شریک او نمی‌باشد.

مرحوم مجلسی در بیان این حدیث گوید:

گویا جمله إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْدِلُهُ شَيْءٌ عِلَّتْ جَمَلُهُ قَبْلَ اسْتِ؛ زیرا وقتی هیچ چیز برابر و مساوی حق تعالی نبود هیچ ذکری هم برابر آن ذکری که گواه الوهیت و وحدانیت اوست، نمی‌باشد. و این ذکر اعظم اذکار است؛ زیرا بر ائصاف پروردگار به جمیع صفات کمال دلالت دارد، و انباز و شریک را از وجود او نفی می‌نماید و بیان‌گر احتیاج

۱. اصول کافی، کتاب الدعاء، باب من قال لا اله الا الله، حدیث ۱.

همه موجودات به او می باشد. به همین جهت در بین تمامی اذکار، این ذکر سبب دخول در اسلام بوده و صحت همه عبادات متوقف بر آن است.<sup>۱</sup>

حضرت صادق عليه السلام فرمودند:

يُضِدُّ الْقَلْبُ، فَإِذَا ذَكَرْتَهُ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ انْجَلَى.<sup>۲</sup>

دل [بر اثر گناه و غفلت] زنگار می گیرد، و هرگاه او را به کلمه طيبة لا اله الا الله یادآوری نمودی زنگارش زدوده شده، شفاف و منجلی می گردد.

حضرت صادق عليه السلام به ابوحنیفه فرمودند:

أَخْبَرَنِي عَنْ كَلِمَةٍ أَوْلَهَا شِرْكٌ وَ آخِرُهَا إِيمَانٌ.

به من خبر بده از جمله ای که اولش شرک است و آخرش ایمان. عرض کرد: نمی دانم. حضرت فرمودند: کلمه لا اله الا الله است که اولش - لا اله، خدایی نیست - کفر است و قسمت دومش - الا الله، به جز خدای یکتا - ایمان است.<sup>۳</sup>

حضرت صادق عليه السلام فرمودند:

مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصاً دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَ إِخْلَاصُهُ أَنْ يَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.<sup>۴</sup>

۲. مجمع البحرين - ص ۲۷.

۱. مرآت العقول ۱۲/۱۹۷.

۴. التوحيد باب ۱ حديث ۲۶.

۳. تفسير نور الثقلين ۵/۴۰.

هرکس لا إله إلا الله را از روی اخلاص بگوید به بهشت درآید، و اخلاصش این است که این جمله او را از آنچه خدای عزوجل حرام نموده، باز دارد.

پیامبر عظیم‌الشان اسلام فرمودند:

مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَقَالَ [ﷺ]: لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ إِلَّا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَدُعَاءُ الْوَالِدِ.<sup>۱</sup>

کلید بهشت شهادت و گواهی به وحدانیت حق تعالی است با گفتن لا إله إلا الله. و فرمودند: هیچ چیزی نیست جز این که میان او و خداوند حجاب و فاصله و مانع و حاجبی است مگر قول لا اله الا الله و دعای پدر.

این حدیث شریف بسیار حائز اهمیت و قابل توجه است و بیانگر شدت قرب و نزدیکی و ارتباط این دو امر با حق متعال؛ یکی اقرار به وحدانیت حق و گفتن کلمه طیبه لا اله الا الله، و دیگری دعای پدر، در هر دو جهت مثبت و منفی و خیر و شر و دعا و نفرین. دعای پدر نسبت به خداوند بدون حجاب است، کنایه از سرعت اجابت و پذیرش آن نزد حق تعالی می‌باشد.

در حدیث دیگری از رسول اکرم ﷺ چنین رسیده است:

جَدُّوا إِيمَانَكُمْ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ نُجَدُّ إِيمَانَنَا؟ قَالَ:

## أَكْثَرُوا مِنْ قَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ<sup>۱</sup>

پیامبر عظیم الشان فرمودند: پیوسته ایمانتان را تجدید نمایید. اصحاب عرض کردند: چه گونه تجدید ایمان نماییم؟ فرمودند: بسیار بگویید: لا إله إلا الله.

خوب است عزیزان با عنایت به این احادیث، اهتمام بیشتری به این کلمه طیبه در مقام قول و گفتار، عمل و رفتار و نیت و اخلاص داشته باشند، و باتوجه و تدبیر بیشتر، پیوسته این کلمه را بر زبان سر و لسان سیر بدارند.

جز ره تو راهی نیست، جز درت پناهی نیست

جز تو پادشاهی نیست لا اله الا الله

لطف کن مرا جامی از شراب مستانت

تاز راه لا آیم تاسرای الا الله<sup>۲</sup>

در کتاب قبل در شرح جمله السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلَّلُ وَ تَكَبَّرُ شعری از مرحوم شاهزاده میرزا ابوالحسن شیخ الرئیس قاجار آوردیم که هر دو بیت آن با کلمه طیبه لا اله الا الله تمام می‌شد با مطلع:

در جهان همه ذرات نور غیب را مشکات

در این جا غزلی از مرحوم فیض کاشانی می‌آوریم که تمام ابیاتش با این کلمه شریف ختم می‌شود. امید که مفید افتد.

۱. کشف الاسرار، ذیل آیه ۱۹ سوره محمد ﷺ.

۲. دیوان فیض کاشانی ۳۵۴.

سکینه دل و جان لا اله الا الله

نتیجه دو جهان لا اله الا الله

زبان حال و مقال همه جهان گوید

به آشکار و نهان لا اله الا الله

به گوش جان رسد این سخن به هر لحظه

ز جزو جزو جهان لا اله الا الله

ز شوق دوست به بانگ بلند می‌گوید

همه زمین و زمان لا اله الا الله

تو گوش باش که تا بشنوی ز هر ذره

چو آفتاب عیان لا اله الا الله

به گلستان گذری کن به برگ گل بنگر

ز رنگ و بوی بخوان لا اله الا الله

به باغ بنگر و آثار را تماشا کن

شنو ز سرو روان لا اله الا الله

گذر به کوه بکن یا برو به دریا بار

شنو ز گوهر و کان لا اله الا الله

به بر و بحر گذر کن به خشک و تر بنگر

شنو ز این و ز آن لا اله الا الله

به گوش و هوش تو آید به هر طرف که روی

اگر چنین و چنان لا اله الا الله

بکن تو پنبه غفلت ز گوش و پس بشنو

ز نطق خرد و کلان لا اله الا الله

همین نه ورد زیان کن، ز جان و دل می‌گویی

بِه ناله و به فغان لا اله الا الله

سرود اهل معاصی است نعمة دف و چنگ

سرود مستقیان لا اله الا الله

سحر ز هاتف غیبم ندا به گوش آمد

که ایها الثقلان لا اله الا الله

به گفتن دل و جان «فیض» اقتصار مکن

بگو به نطق و زبان لا اله الا الله<sup>۱</sup>

گفتیم در نخستین فراز، دو جمله آمده: یکی لا اله الا الله، که توضیح

دادیم. جمله دوم وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ است. این جمله بدون کلمه وحده

در آیه ۶۳ سوره انعام آمده است و می‌تواند به عنوان تأکید و متمم و یا

حال برای جمله لا اله الا الله باشد.

در روایات برای قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب خورشید، ذکر

مختصری نقل شده که مشتمل بر این دو جمله می‌باشد. ده بار گفتن این

ذکر شریف آثاری دارد که از جمله آنها این است که کفاره گناهان آن

روز می‌باشد. البته مرحوم مجلسی در توضیح حدیث، آن را کفاره

صغائر و گناهان کوچک دانسته است.<sup>۲</sup> آن ذکر شریف این است:

لا إله إلا الله وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ

يُمِيتُ وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى



## كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۱</sup>

گویا قلم در توضیح این دو جمله زیاد به چرخش آمد و بیم آن می‌رود که خسته شود و از راه باز ماند و شرح را به آخر نرساند. لذا عنان بر دهان خامه می‌نهمیم و از تک و تاز در این میدان بازش می‌داریم و عزیزان را به مراجعه و مطالعه آنچه در توضیح عبارت السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلَّلُ وَ تُكَبَّرُ آورده‌ایم، توصیه می‌نماییم.<sup>۲</sup>

---

۱. اصول کافی، کتاب الدعاء، باب من قال لا اله الا الله وحده لا شریک له، حدیث ۱.

۲. سلام بر پرچم افراشته ۱۹۵.



## وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ

مولای من، تو را به گواهی می‌طلبم و شهادت می‌دهم که

همانا محمد ﷺ بنده خدا و رسول و فرستاده اوست.

دومین مطلبی که به تعلیم آن وجود مقدس در مقام شهادت عرض می‌کنیم و حضرتش را به گواهی می‌طلبیم، شهادت و اذعان و اقرار و اعتراف به مقام عبودیت و بندگی و رسالت و پیامبری نقطه ختمیه رسالت، پیامبر اکرم حضرت محمد ﷺ می‌باشد؛ همان شخصیتی که:

تا شب نیست صبح هستی زاد	آفتابی چو او ندارد یاد
اوسری بود و عقل گردن او	او دلی نبود و انبیا تن او
کرده با شاه پرتا ووسی	جلوه در بوستان قنوسی
جان او خواند پیش از آمد خلق	ابجد لم یزل ز تخته حق
فیض فضل خدای دایه او	فر پر همای سایه او
جان او دیده ز آسمان قدم	زادن عقل و آدم و عالم
دیده از چشم دل به نور احد	از دریچه ازل سرای ابد
روز تا روشن است و شب سیه است	زلف و رویش شفیع هر گنه است
پدر ملک بخش عالم اوست	پسر نیک بخت آدم اوست
خلق از او برگرفته عز و شرف	او چو در بود انبیا چو صدف

قدر شب‌های قدر از گلِ او  
 بوده در روضه حَظیرهٔ قدس  
 لون او ماه را چو گلِ کردی  
 صبح صادق چو ندیده به راه  
 کرده هم‌زاد با ازل نسبش  
 قامت عرش با همه شرفش  
 غرض عالم آدم الِ اوّل  
 نعمت رویش ز والضحی آمد  
 بوده مقصود آفرینش، او  
 او چو موسی علی ورا هارون  
 هر که از در درآمده بر او  
 او مدینهٔ علوم و باب علی  
 خاک او باش و پادشاهی کن  
 هر که چون خاک نیست بر او  
 کیست جز وی بگو شفیع رسل  
 نور روز قیامت از دل او  
 مادرش امر و دایه روح القدس  
 بوی او مشک را خجل کردی  
 آفتابی به زیر گنبد ماه  
 گشته هم‌راز با ابد ادبش  
 ذره‌ای پیش ذروهٔ شرفش  
 غرض از آدم احمد مرسل  
 صفت زلف اذاسجی آمد  
 انبیا را نشان بینش، او  
 هر دو یک رنگ از درون و برون  
 تاج زلفی نهاده بر سر او  
 او خدا را نبی علیش ولی  
 آن او باش و هر چه خواهی کن  
 گرفتارسته است خاک بر سر او  
 بر سر جسر نار و بر سر پل!

نکته‌ای که در این جمله تذکرش مناسب به نظر می‌رسد و می‌تواند  
 برای همهٔ ما مفید و آموزنده باشد، اقتران دو کلمهٔ عبده و رسوله است.  
 در بسیاری از موارد در مقام شهادت به مقام رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله،  
 مقام عبودیتش را نیز اظهار می‌داریم و حتی آن را قبل از رسالت  
 می‌آوریم: عبده و رسوله، نه رسوله و عبده.

این اقتران و تقدّم می‌تواند بیان‌گر این حقیقت باشد که مقام عبودیت محضه آن عبد محض است که او را به مقام رسالت، آن هم رسالت ختمیه، نایل نموده. خوب است عزیزان به آنچه در صفحات ۲۰۶ تا ۲۰۸ کتاب «سلام بر پرچم افراشته» در این زمینه آورده‌ایم، مراجعه نمایند. مضاف بر آن، در این جا می‌آوریم که عبودیت همان حقیقتی است که کنهش ربوبیت است.

قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ.<sup>۱</sup>

اگر کسی به حق، عبد حق شد و به راستی بنده محض رب گردید به مقامی نایل می‌آید که فوق آن، مقامی در موجود ممکن قابل تصور نیست. لذا می‌بینیم در قرآن شریف وقتی سخن از بلندای مقام آن فخر کائنات و اشرف ممکنات به میان می‌آید به جای هر لغت و صفتی و به جای هر اضافه و نسبتی و به جای هر مقام و جایگاهی مقام عبودیت او بازگو می‌شود.

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾<sup>۲</sup>

منزه است آن خدایی که بنده‌اش را شب هنگام سیر داد از مسجد الحرام به مسجد الاقصی.

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾<sup>۳</sup> - در آن خلوت سرای راز و

۱. سورة اسراء: ۱.

۱. مصباح الشريعة ۶۶

۲. سورة نجم: ۱۰.

سراپرده اعزاز - وحی نمود بر بنده‌اش آنچه وحی نمود.

این آیات را اگر از منظر رسم و رسومات معمول در تشریفات و تعریفات بنگریم، این مطلب به ذهن می‌رسد که در مقام اسراء و در شب معراج و در آن افق اعلیٰ و بزم او اذنی چرا بر سوله، بحیبه، بصفیه، الی رسوله، الی حیبه، الی صفیه و امثال این تعبیرات گفته نشده، بلکه در میان همه نسبت‌ها و اضافه‌ها نسبت عبدی و اضافه عبودیتی ذکر شده است. آیا مناسب‌تر نبود گفته می‌شد: سبحان الذی اسری بر سوله؟ یا گفته می‌شد: اوحی الی حیبه و امثال این‌ها؟

با اندک تأملی روشن می‌شود که هیچ کلمه‌ای کاربرد این کلمه را در چنین مواردی ندارد، مقام عبودیتی که در این آیات نسبت به آن شب‌گرد مسجد الاقصی تا بام بزم او اذنی آمده، اصل و اساس و ریشه و بنیان همه مقام‌ها و منزلت‌هاست.

بنده‌اش را سیر داد، به بنده‌اش وحی نمود. چون بنده است شایسته این سیر و اسراء است؛ چون بنده است لایق وحی ما اوحی است؛ و چون بنده و عبد است قلب شریفش منزلگه قرآن و سینه پاکش محل نزول فرقان است. در آیه ۲۳ سوره بقره می‌خوانیم:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾

اگر دچار شک و تردید در آنچه بر بنده و عبدمان فرودستادیم.

باز عبدنا است نه نبینا، نه رسولنا، نه حیبینا، بلکه عبدنا. و باز در آغاز سوره کهف تلاوت می‌کنیم:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ﴾

حمد و سپاس از آن خدايي است که بر بنده اش کتاب فرو فرستاد.

و سورة مبارکه فرقان با اين آيه شروع مي شود:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ﴾

بس بلندپايه است آن خداوندي که فرقان را بر بنده اش فرو فرستاد.

مي بينيم در آن آيات که مقام رفع و صعود است و منزل اسراء و عروج، صحبت از عبده و بنده او در ميان است، و در اين آيات که سخن از انزال و تنزيل قرآن است باز موضوع عبده و عبدينا مي باشد. محور رفع و عروج و اسراء و صعود، عبوديت است و ملاک نزول و انزال فرقان بر آن وجود مقدس، باز مقام بندگي و عبوديت.

عبوديت چه مقامي است که محور همه کمالات هستي است و همه ارباب کمال را قرآن به اين مقام ستوده است؟ گویا گردونه کمال در هستي، بندگي است و قطب مقام و منزلت در وجود، بندگي است. نسبت به نوح پیامبر قرآن مي گوید:

﴿إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾<sup>۱</sup>

راجع به داود نبي مي گوید:

﴿وَإِذْ كُنَّا عَبْدًا لِّدَاوُدَ﴾<sup>۲</sup>

در حق جناب زکریا مي گوید:

۲. سورة ص: ۱۷.

۱. سورة اسراء: ۳.

﴿ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا﴾<sup>۱</sup>

و از ایوب پیغمبر چنین یاد می‌کند:

﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ﴾<sup>۲</sup>

نمونه در این زمینه فراوان است و بسیار، که قرآن گل‌های سرسید عالم هستی را به مقام عبودیت ستوده و از مرتبت بندگی آنان به عنوان بالاترین مرتبه و درجه یاد کرده است. باید فهمید عبودیت چه مقامی است و عبد محض و مطلق چه بنده‌ای است، تا پی برد به این که چرا برترین تاج افتخار که حق تعالی بر تارک برترین مخلوقات نهاده، تاج عبودیت و بندگی است.

خوب است عزیزان به آنچه در شرح این جمله زیارت جامعه کبیره و أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُتَّجِبُ آورده‌ایم، مراجعه نمایند.<sup>۳</sup>

رجال با خبر از حق ز خلق بی‌خبرند

در این محیط جهان غرق عالم دگرند

به کوی عشق خموشان و خرقه پوشانند

که در لباس بشر فوق رتبه بشرند

دریده‌اند ز غیرت حجاب ظلمت خویش

چو مهر و ماه گروهی برهنه پا و سرند

۱. سوره مریم: ۲.

۲. سوره ص: ۴۱.

۳. صفحات ۲۷۰-۲۷۳.



غلام همت غرّای این سلاطینم  
که تاج فقر به سر برنهند و مفتخرند  
من این کواکب تابنده را نه مشتریام  
که هر شب از افقی همچو زهره جلوه‌گرند  
مرو ز پرتو انوارشان که این طلعات  
موثرند چو خورشید اگر چه خوش اثرند  
دلا بکوش که از بند بندگی برهی  
که بندگان همه گر مخلصند در خطرند  
دل از تجارت دنیا و آخرت برگزین  
کزین معامله عشاق جز زیان نبرند  
بهشت را ز خدا مزد بندگی مطلب  
کزین نهال طمع بندگان ثمر نخورند  
ببند دیده بر آن مردم بلند نظر  
که خرمن دو جهان را به نیم جو نخورند  
عباد خاص خدا را خداست سمع و بصر  
ز خویشان تهی از سمع و خالی از بصرند  
کجا رود دل عاشق ز آستانه دوست  
که طایران حرم طایر شکسته پرند  
به جز مشیت حق نقطه وجود بدان  
ز واحلی متکثر حروف یا صورتند



به چشم خلق مجوای «فؤاد» نیکان را

که این ملائکه پنهان ز دیده بشرند<sup>۱</sup>

سخن در این بود: بندگی چیست و عبودیت چه مقامی است که اصل و اساس و پی و بنیان و رگ و ریشه همه مقامات و کمالات است، تا آنجا که حق سمع و بصر آنان می‌شود؟

در قالب یک جمله کوتاه عبودیت و بندگی خضوع بدون قید و شرط و تسلیم خالص و محض و انقیاد کامل و مطلق در برابر اراده ربّ و امر مولی است؛ به جز مشیت حق نقطه وجود مدان.

چنین مقامی بالاترین مقام متصور برای ممکن است؛ زیرا هم سویی و تحقق بخشی هدف خلقت و آفرینش است:

«مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۲</sup>

اگر کسی به این مقام رسید به همه چیز رسیده است و شائیت و قابلیت اعطای همه کمالات را در خود محقق ساخته است.

این کمال که اساس همه کمالات است، مانند سایر کمالات دارای مراتب و درجات است. درجه اعلی و مرتبه ارقای آن، خاص حضرت خاتم الانبیاء ﷺ و اهل بیت پاک و عترت طاهرینش تا حضرت خاتم الاوصیاء علیهم السلام می‌باشد، و هر کس به هر درجه و مرتبه‌ای حقیقت عبودیت را که مقصود خلقت است، در خود محقق ساخت به همان میزان به سایر کمالات می‌رسد.

ای ز اقلیم عدم آمده در ملک وجود  
هیچ دانی که تو را آمدن از بهر چه بود؟  
ببنده پادشهی شاه فرستاد تو را  
تا تو خود را بشناسی و شناسی معبود  
به حقیقت که تو خود خواجه بازرگانی  
به تجارت ز عدم آمده در شهر وجود  
هست سرمایه تو عمر گرانمایه تو  
تا بدین مایه تو سرمایه به دست آری و سود  
در قیامت سربار همه را بکشایند  
هر چه داری به حساب تو همان خواهد بود<sup>۱</sup>

بگذریم. خداوند به حقیقت این عباد خاص و عبید مخصوصش،  
مرتبه‌ای از عبودیتش را به ما ارزانی دارد و شهد بندگی‌اش را به ما  
بپشانند، که اگر مزه بندگی حق و شیرینی عبودیت پروردگار به کام دل  
ما نشست دیگر همه چیز برای ما بی‌مزه می‌شود و شاهباز و پرستوی  
اندیشه از همه جا می‌گریزد و در این جا آشیان می‌گیرد.

به دنبال مقام عبودیت آن عبد مطلق از مقام رسالتش یاد می‌کنیم و  
گواهی به این موهبتش می‌دهیم. مقام رسالت، آن هم رسالت ختمیه،  
مقامی است بس والا و جایگاهی است بس بلند؛

بنده اوست و رسول اوست.

اضافه عبد و رسول به ضمیر «ه» کرامتی است بسیار مهم و عنایتی

است بسیار عظیم. این آقایی که همه جا پس از نام خدا نام او را یاد می‌کنیم، و پس از گواهی به وحدانیت حق، در مقام شهادت نسبت به رسالت او برمی‌آییم، بنده اوست، رسول اوست؛ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

هرچه لازمه عبودیت مطلقه است او به این عبد داده؛ چون بنده مطلق اوست، و هرچه لازمه رسالت، آن هم رسالت ختمیه است، او به این رسول بخشیده؛ چون رسول و فرستاده اوست.

خدا می‌خواهد با این عبد و عبودیتش، ربوبیت خود را نشان دهد، و با این فرستاده و رسول، مُرْسَلِیت و لطف خودش را ارسال دارد.

مِنْ خِدا رَبِّی هِستَم که عبدی چون مُحَمَّد ﷺ دارم. مِنْ خِدا مُرْسِلی هِستَم که رسولی چون مصطفی دارم.

ای شامسوار مُلک هستی

سلطان خرد به چیره دستی

ای ختم پیمبران مُرْسَل

حلوای پسین و مِلح اول

ای بر سر سدره گشته راحت

وی مَنظَر عرش پایگاہت

ای خاک تو توتیای بینش

روشن به تو چشم آفرینش

ای سید بارگاه کونین

نَسابَه شهر قاب قوسین

ای صدرنشین عقل و جان هم  
محراب زمین و آسمان هم  
ای شش جهت از تو خیره مانده  
بر هفت فلک جُنَّیبه رانده  
ای کُنَّیْت و نام تو مُؤْتِد  
بواقسام و آنگهی محمّد  
عقل از چه خلیفه‌ای شگرف است  
هم مُهر مؤتدی ندارد  
چرخ از پی سجده تو می‌تاخت  
تا مهر محمّدی ندارد  
مغرب شلنی بهانه می‌ساخت  
اکسیر تو داد خاک را کون  
و زبهر تو آفریده شد گون  
سرخیل تویی و جمله خیلند  
مقصود تویی همه طفیلند  
سلطان سریر کایناتی  
شاهنشه کشور حیاتی<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

۱. کلیات خمسہ نظامی ۲۲۱ لیلی و مجنون.

إِعْرِفُوا اللَّهَ بِاللهِ وَالرَّسُولَ بِالرُّسَالَةِ...<sup>۱</sup>

خدا را به خدا و پیامبر را به رسالتش بشناسید.

از جمله معانی که مرحوم مجلسی برای این حدیث شریف آورده،  
این است:

خداوند را به تنزیه و تقدیسی که مناسب با الوهیت اوست، بشناسید

و رسول را به عصمت و فضل و کمالی که مناسب رسالت اوست.<sup>۲</sup>

این محمد ﷺ عبد و رسول آن خدایی است که لا إله إلا هو وَحْدَهُ  
لا شَرِيكَ لَهُ.

---

۱. اصول کافی، کتاب التوحید، باب أنه لا يُعرف إلا به، حدیث ۱.

۲. مرآت العقول ۱/۲۹۶.

## لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُهُ

حیبی جز او و دودمانش نیست.

عجیب جمله‌ای است و غریب عبارتی. ظاهر کلام حصر است به صورت نفی و **إِلَّا**: حیبی نیست مگر او و اهل بیتش.

حیب صفت مشبّهه است و به معنی اسم فاعل و مفعول هر دو

می‌آید:

الحیب ج **أَحِبَّهُ** و **أَحْبَاءُ** و **أَحْبَابُ**: المحبّ. تقول: أنا حبیبکم، أي مُحِبُّکم. المحبوب، تقول: هذا حیبی، أي مُحَبُّوبی.<sup>۱</sup>

حیب که جمعش **أَحِبَّهُ** و **أَحْبَاءُ** و **أَحْبَابُ** است، به معنی محبّ و دوست دارنده است. می‌گویی: من حیب شمایم؛ یعنی محبّ و دوست دارنده شما هستم. همچنین به معنای محبوب هم می‌آید. می‌گویی: این شخص حیب من است؛ یعنی محبوب و دوست داشته شده من است.

با توجه به آنچه در معنای حیب آوردیم، باید دید کلمه حیب در

این جمله زیارت به چه معنی است.

محبّ و دوست دارنده‌ای نیست مگر او - پیامبر اکرم ﷺ - و اهل بیتش، یا محبوبی نیست مگر او و دودمانش. و چون متعلق دوستی در کلام ذکر نشده در هر یک از دو معنی دو احتمال وجود دارد و مجموعاً چهار معنای محتمل در جمله به نظر می‌رسد: محبّ خدا، محبّ خلق، محبوب خدا، محبوب خلق.

از این جهت که تا کنون شرحی نسبت به این زیارت شریف ندیده‌ام، آنچه می‌نگارم بعد از استمداد از آفریننده این جملات و مُنشئ این کلمات، مطالبی است که می‌تواند برای ارباب معرفت راه‌گشا باشد و فتح بابی در زمینه این معارف. اگر صحیح بود و درست، لطفی است که فرموده‌اند و رزقی است که بدین وسیله به دوستانشان ارزانی داشته‌اند و ارتباطی به این کمینه ندارد، و اگر هم خطا بود و نادرست، مربوط به عجز و قصور و جهل و نادانی ماست و عدم لیاقت و نداشتن قابلیت بیشتر. در هر حال:

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست<sup>۱</sup>

باری، در این جمله چهار احتمال قابل تصور است به این ترتیب:

۱. خداوند متعال را جز رسول معظم و خاندانش کسی دوست ندارد. محبّ و دوست دارنده خدا فقط آنانند.



۲. محبّ و دوست دارندهٔ خلق فقط حضرت ختمی مرتبت و عترت او هستند. خلق خدا را فقط اینان دوست دارند.
  ۳. خداوند تبارک و تعالیٰ جز پیامبر اکرم و اهل بیتش کسی را دوست ندارد. محبوب حق فقط آنانند.
  ۴. محبوب خلق جز نبی مکرم و دودمانش کسی نیست. خلق فقط او و اهل بیت او را دوست دارند.
- این اجمال چهار احتمالی است که در بادی امر قابل تصور است. قبل از جرح و تعدیل احتمالات و گزینش و اختیار مناسب‌ترین آن‌ها باید به این نکته توجه داشت: که این گونه تعبیرات که مرکب از نفی و الا می‌باشد و معنی حصر و انحصار از آن فهمیده می‌شود، در بسیاری از موارد به لحاظ ادبی معنای حقیقی آن مورد نظر نیست؛ زیرا چه بسا ممکن است مستلزم کذب و دروغ باشد. در این گونه موارد، این تعبیرات حمل بر نفی کمال می‌شود نه نفی جنس و حقیقت. مانند حدیث معروف نبوی که فرمودند:

لا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي مَسْجِدِهِ.<sup>۱</sup>

نماز برای همسایهٔ مسجد نیست مگر در مسجد [محل] او.

مرحوم شیخ طوسی اعلیٰ الله مقامه در توضیح این حدیث چنین گفته است:

إِنَّمَا أَرَادَ لَا صَلَاةَ فَاضِلَةً كَثِيرَةَ الثَّوَابِ، دُونَ أَنْ يَكُونَ أَرَادَ نَقْ

### الْإِجْزَاءَ عَلَى كُلِّ وَجْهِ<sup>۱</sup>

همانا منظور پیامبر آن بوده که [برای همسایه مسجد] نماز با فضیلت و دارای ثواب کامل [جز در مسجد] نیست، نه این که [نماز همسایه مسجد در غیر مسجد] به هیچ وجه درست نیست. بلکه درست است، فقط فضیلت نماز در مسجد را ندارد.

یا وقتی می‌گویند: لا عَالِمَ إِلَّا زَيْدٌ، عالمی نیست مگر زید، یعنی عالم کاملی غیر از زید نیست، نه این که هیچ کس جز زید عالم نباشد. بنابراین معنای لَاحِبِيبٍ إِلَّا هُوَ و اَهْلُهُ، با توجّه به توضیحی که آوردیم، چنین می‌شود: محبّ و محبوب کامل حق و خلق جز رسول اکرم و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین کسی نیست. آن قدر آنان در این مقام کامل و فرزانه، والا و ارجمندند که گویا در کنار آنان هیچ کس به حساب نمی‌آید، و محبّت هیچ شخصی در جنب محبّت آنان محبّت شمرده نمی‌شود.

اگر محبّ و محبوب و حبیب آنانند دیگر نباید این نام‌ها را بر دیگری نهاد و فرد آخری را به این نام و نشان شناخت. همان طور که گاهی شیء بسیار نفیسی را می‌بینیم، منظره بسیار جالبی را مشاهده می‌کنیم، چهره بسیار زیبایی را می‌نگریم، بقیه اشیاء و مناظر و چهره‌ها از نظرمان می‌افتد در عین این که آنها هر کدام در حدّ خود نفاست و خوبی و زیبایی دارند، ولی آنچه دیدیم آن قدر نفیس و جالب و زیبا بود که بقیه را از نظرمان انداخت؛

زهرة روی تو را تا مشتری گردیده‌ام

از نظر ماه و ز چشم آفتاب افتاده‌است

ظاهراً از چهار احتمالی که آوردیم، احتمال اول و سوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد که بیان‌گر مقام محبّی و محبوبی آنان در نزد حق تعالی است؛ آن چنان اینان خدا را دوست دارند و محبّ اویند، و خدا آن چنان اینان را دوست دارد و محبوب اویند که گویا در هستی محبّ و محبوبی نسبت به ذات قدّوس الهی جز آنان نیست. گویا خدا فقط چهارده محبوب و محبّ دارد؛ فقط چهارده نفر خدا را دوست دارند و خدا هم فقط چهارده نفر را دوست می‌دارد: لا حَبِيبَ إِلا هُوَ وَ أَهْلُهُ.

و باز از این دو احتمال، احتمال اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد که بیان‌گر مقام محبّی و حبیبی آنان است نسبت به حقّ متعال. گویا محبّ و دوست خدا فقط این دودمانند.

سرّ مطلب هم روشن است. معرفتی که اینان نسبت به خداوند سبحان دارند، هیچ کس ندارد، و در سایه آن معرفت و شناخت، محبّتی دارند که احدی ندارد. چه خوب است گاهی که حالی دست می‌دهد، مناجات محبّین امام چهارم علیه السلام را بخوانیم. باشد که از جُبُّ حُبِّ جامی، و از سبوی وُدّ جرعه‌ای، و از مینای مهر قطره‌ای به کام دل ما هم بریزند، که اگر ریختند دیگر می‌شویم:

کزو گرم است بازار محبت

دلی دیرم خریدار محبت

ز بود محنت و تار محبت<sup>۱</sup>

لباسی بافتم بر قامت دل

آری، دیگر می‌شویم دیگری که این جملات توصیف می‌کند:

يَا مَنْ أَنْوَارُ قُدْسِيهِ لِأَبْصَارِ مُحِبِّيهِ رَائِقَةٌ، وَ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ  
لِقُلُوبِ عَارِفِيهِ شَائِقَةٌ، يَا مَنْ قُلُوبِ الْمُشْتَاقِينَ، وَ يَا غَايَةَ آمَالِ  
الْمُحِبِّينَ... وَ آمَنْنُ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ عَلَيَّ، وَ أَنْظُرُ بِعَيْنِ الْوُدِّ وَ الْعَطْفِ  
إِلَيْ...!

ای خدایی که انوار قدسش در دیده دل دوستانش کاملاً روشن و  
آشکار است، و تجلیات جمال چهره‌اش قلوب عارفان و شناسایان  
او را به شوق می‌آورد، ای امید دل‌های مشتاقان، و ای نهایت  
آرزوهای محبتان،... و با رخصت دیدارت بر من منت بگذار، و با دیده  
وداد و دوستی و مهر و عطوفت به من بنگر...

دنیای دوستی دنیای عجیبی است؛ وادی وداد وادی غریبی است؛  
مملکت مهر مملکت استثنایی است و کشور محبت قانون خاص خود  
را دارد.

در دوستی‌های مجازی و صوری که نوعاً پیرایه‌های غیر صحیح  
دارد، به اموری برمی‌خوریم که به راستی شگفت‌انگیز است. بریدن  
دست و دست از خود شستن، نخود و کشمش نوبادگان این مکتب و  
القبای بچه‌های این مدرسه است.

اگر کسی دوستی حقیقی و مهر واقعی، آن هم به حبیب قلوب  
صادقین و منای قلوب مشتاقین و غایت آمال عارفین، پیدا کرد چه

وضعی پیدا می‌کند؟!

من که به راستی در مقام لفظ و حرف، وقتی این مناجات را می‌خوانم هضمش برایم سنگین و تحملش برایم دشوار است، و احساس می‌کنم این وادی وادی دیگری است که من و امثال من، مرد این میدان نیستیم، فقط از الفاظش لذت می‌بریم و کیف می‌کنیم. اگر به معنی رسید و به حقیقت پیوست چه می‌شود؟!

با مهر تو شب‌نم صفت از خویش بریدم

خود را چه کند آن که تو را داشته باشد؟<sup>۱</sup>

این غزل حزین می‌تواند بیان‌گر حالت محبّین صادق باشد:

بوی زلفی به گریبان صبا ریخته‌اند

طُرفه شوری به دماغ دل ما ریخته‌اند

به سرکوی تو ای قبیله ارباب نیاز

نقش پیشانی دل تا به سما ریخته‌اند

صفحة خاطر افلاک ندارد ز انجم

این قدر داغ که در سینه ما ریخته‌اند

کام بخشان جهان با کف فیاض چو ابر

عرق شرم به دامان گدا ریخته‌اند

در بیابان محبت عوض ریگ روان

پاره‌های دل ارباب وفا ریخته‌اند<sup>۲</sup>

۵۴ \* تو را گواه می‌گیرم

بارالها، به حقیقت جمعی که افسر لا حیب الا هو و اهلہ بر تارک  
آنان نهاده‌ای، بویی از بوستان محبتت به مشام دل ما برسان!

## وَأَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ

و تو را گواه می‌گیرم ای مولای من، که همانا علی [علیه السلام] که

امیرالمؤمنین است، حجت خداست.

در این فراز، دیگر بار کلمه اشهدک تکرار شده است. گویا شهد شهادت‌طلبی آن شاهد بزم هستی و شمع جمع وجود، زائر را واداشته که دیگر بار کلمه اشهدک را تکرار کند و لذت مخاطبه با آن جان جانان را بچشد؛ چون در خطاب، آن هم با آن شاهد مشهود و کلمه محمود و مظهر جمال معبود، لذتی است که قابل توصیف نیست.

ای رخت مجمع جمال شده	مطلع نور ذوالجلال شده
عاشق روت لم یزل گشته	شاکر خوت لایزال شده
ذروه عرش و قسوه ملکوت	زیر پای تو پایمال شده
با جمال قدم تقای تو را	در ملاقات اتصال شده
بهر تو نیستی شده همه هست	همه هست از تو با کمال شده
از پی جرعه‌دان مجلس تو	طینت آدمی سفال شده
سایه از تاب آفتاب رخت	در نهان خانه زوال شده
از شب و روز زلف و رخسارت	عالم مهتری نکال شده
تا حکایت کند ز عکس رخت	روی خورشید با جمال شده



تا نشانی دهد ز ابرویت      ماه در هر مهی هلال شده  
 تا معطر ریاض قدس شود      از سر کوی تو شمال شده  
 هر سحر مقلان قلبی را      روی خوبت خجسته فال شده  
 دل دیوانگان روحانی      در سر آن دو زلف و خال شده  
 حلقه‌داران چرخ بر در تو      حلقه در گوش چون هلال شده<sup>۱</sup>

آری، شهد شهادت طلبی و شیرینی گواه‌جویی و لذت خطاب‌آوری و سخن‌گویی با آن جان‌جانان موجب می‌شود که باز زائر عرضه‌بدارد:  
 وَ أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ، اِی مَوْلَايَ مِنْ، تُو رَا گَوَاهِ مِی‌گِیْرِم.

راستی این شاهد مولای من است؟ آقای من است؟ من مولا دارم؟ من آقا دارم؟ من سرور دارم؟ من مهتر دارم؟ آن هم چه آقای؟ چه مولایی؟  
 چه سیدی؟ چه سالاری؟ چه سروری؟ چه مهتری؟

مولایی که همهٔ موالی عبد اویند؛ آقای که همهٔ آقاها غلام اویند؛  
 سیدی که همهٔ سادات بندهٔ اویند؛ سرور و سالاری که همهٔ سروران و سالاران حلقه به گوش فرمان اویند؛ مهتری که همهٔ مهتران کهتر اویند.  
 راستی چنین آقای مولای من است؟ اگر چنین باشد که ان شاء الله چنین است، خوش به حال من؛

ای حجت خدا که خدا را تو مظه‌ری

سلطان دین و حامل شرع پیغمبری

بر ما امام و سید و سالار و سروری

سرگشته دل «صغیر» و تو بر خلق رهبری

او عبید ناتوان، تو امیر توان‌گری

بر ناتوان که رحم کند جز توان‌گرا

آری، اگر او مولای من است که کار من درست است و خیلی درست.

نمی‌دانم چرا در موقع گفتن این جمله، زائر دل از دست نمی‌دهد، از

شوق قالب تهی نمی‌کند و بر هستی فخر نمی‌فروشد و بر کاینات

مباهات نمی‌آورد.

:- مرا می‌شناسید؟ من کسی هستم که چنین مولایی دارم و او را به

گواهی و شهادت می‌طلبم. آری، چنین مولایی:

سلطان ملک و جان یا صاحب الزمان

مخدوم انس و جان یا صاحب الزمان

مولای مستعان یا صاحب الزمان

دارنده جهان یا صاحب الزمان

الغوث و الامان یا صاحب الزمان

جان جهان تویی ای جان فدای تو

شاهان عالمند یک سرگدای تو

عرش است بوسه‌زن بر خاک پای تو

دارند بر زبان مدح و ثنای تو

سکان آسمان یا صاحب الزمان

امروز خلق را رهبر تویی و بس

در کشور وجود سرور تویی و بس

بر کسَل کاینات مهتر تویی و بس

بر شیعیان ز لطف یاور تویی و بس

در کون و در مکان یا صاحب الزمان<sup>۱</sup>

دیگر بار حضرت را به گواهی می‌گیریم و مولای خود را شاهد قرار می‌دهیم و دوازده جمله می‌آوریم. در این دوازده جمله یک کلمه پیوسته تکرار شده و در جملهٔ اوّل مضاف بر همهٔ جملات، یک کلمه آمده است. آنچه در همهٔ جملات تکرار شده کلمهٔ حُجَّتُهُ است. در این جملات دوازده گانه به مقام حجّیت این خاندان توجّه و عنایت شده است؛ یعنی مقام حجة اللّهی. خوب است عزیزان به آنچه در زمینهٔ این مقام خاندان رسالت علیهم‌السلام در جای جای شرح زیارت جامعه آورده‌ایم، به خصوص در توضیح وَ حُجِّجِ اللهُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى مراجعه نمایند.<sup>۲</sup>

برای این که این نوشتار را خالی نگذاریم به یک جمله و یک حدیث بسنده می‌کنیم. حجّیت مقامی است تضایفی و دو سویه. این خاندان حجّت خدایند بر خلق و حجّت خلقند بر خدا. خدا آنان را حجّت خود قرار داده؛ یعنی هر چه آنان بگویند او گفته است، و حجّت خلقند بر خدا، یعنی وقتی خلق قول آنان را قبول نمودند و از آنان

۱. مصیبت نامهٔ صغیر اصفهانی ۶۶

۲. صفحات ۱۴۸ - ۱۵۲.

پیروی کردند بر خدا حجت دارند: خدایا، آنچه انجام دادیم به پیروی و اطاعت از حجت تو بود.

اما حدیثی که در این نوشتار می‌آوریم، سخنی است از رئیس مذهبمان. حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ وَ أَكْرَمُ وَ أَجَلُّ وَ أَغْلَمُ مِنْ أَنْ يَكُونَ اِحْتِجَاجٌ عَلَى عِبَادِهِ بِحُجَّةٍ ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِهِمْ<sup>۱</sup>

همانا خداوند حکیم‌تر، گرامی‌تر، بزرگ‌تر و داناتر از این است که به حجتی بر بندگانش احتجاج نماید آن گاه چیزی از امور آنان را از آن حجت مخفی بدارد.

این حدیث شریف مجموع شؤون افراد تحت پوشش حجت را در دایره علم و دانایی و اطلاع و آگاهی حجت قرار می‌دهد. جمله شئیاً مِنْ أَمْرِهِمْ در این روایت از جهت وسعت و گسترش، جایگاه خاصی دارد که بر ارباب ادب و اهل معرفت مخفی نیست، و به این مضمون، حدیث فراوان و روایت بسیار و برهان عقلی هم با آن همراه است؛ زیرا هرگاه خداوند کسی را بر جمعی حجت قرار دهد باید هر آنچه لازمه حجیت او بر آنان است به او ارزانی دارد، و الا حجیتش لغو است و بی‌ثمر؛ همانند تفنگ بی فشنگ به کسی دادن. فعلاً سخن بیش از این نمی‌آوریم.

اما اضافه‌ای که جمله اول نسبت به سایر جملات دارد، عنوان

امیرالمؤمنین است. در سایر جملات نام هر معصومی بدون هیچ صفت و لقبی آمده است، ولی در نخستین جمله، مضاف بر آن، عنوان امیرالمؤمنینی ذکر شده است که لقب خاصّ نخستین حجّت حق است. سایر حجج با این که واقعاً امیر اهل ایمان و پیشوای مؤمنان بوده‌اند، هیچ گاه این لقب را به خود نگرفته‌اند، و اگر کسی این لقب را به آنان نسبت داده سخت در مقام منع و ردّش برآمده‌اند. حتّی بر آخرین آنان هم که این زیارت شریف از ناحیه مقدّس او شرف صدور یافته، این لقب اطلاق نمی‌گردد. حدیثی نسبت به هر دو جهت می‌آوریم.

دَخَلَ رَجُلٌ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا  
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَامَ عَلَيَّ قَدَمَيْهِ فَقَالَ: مَهْ، إِنَّ هَذَا الْإِسْمَ لَا يَصْلُحُ  
 لِأَحَدٍ إِلَّا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اللَّهُ سَمَّاهُ بِهِ، وَ لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ غَيْرُهُ  
 فَرَضِي بِهِ إِلَّا كَانَ مَنكُوحًا وَ إِن لَّمْ يَكُنْ بِهِ ابْتَلَى بِهِ، وَ هُوَ قَوْلُ  
 اللَّهِ فِي كِتَابِهِ: ﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنثًا وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا  
 شَيْطَانًا مَرِيدًا﴾ قَالَ: قُلْتُ: فَمَاذَا يُدْعَى بِهِ قَائِمُكُمْ؟ قَالَ: يُقَالُ  
 لَهُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَئْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

مردی بر حضرت صادق عليه السلام وارد شد و به حضرتش به عنوان امیرالمؤمنین سلام کرد. امام عليه السلام - به نشانه شدت غضب و ناراحتی - به روی دو پا ایستاده فرمودند: ساکت! این اسم و لقبی است که جز برای امیرالمؤمنین عليه السلام شایسته نیست. خداوند او را به این نام نامیده است. این لقب را به هرکس نسبت دهند و او به این کار راضی و خشنود باشد جز این نیست که آلودگی جنسی دارد و یا در



وَ أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنَّ عَلِيًّا... \* ٦١

آینده مبتلا خواهد شد، و این است [معنای] سخن خدای تعالی در کتابش: ﴿نمی خوانند به جای او مگر زنانی را، و نمی خوانند مگر شیطان رانده شده ای را﴾.

راوی به امام علیه السلام عرض کرد: پس قائم شما خاندان چه گونه خوانده می شود - به امام عصر علیه السلام چه گونه باید خطاب نمود؟ - حضرت فرمودند: [در مقام سلام و تحیت به آن وجود مقدس] گفته می شود: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ.**

بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ      بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا إِمَامَ الْمُتَّقِينَ  
بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ بَنَاتِي وَ بَنَاتِنَا      بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ بِأَهْلِ أَجْمَعِينَ  
بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

ابن عباس گوید:

علی علیه السلام شرف یاب محضر پیامبر اکرم شد و گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. حضرت در پاسخ او فرمودند: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

علی علیه السلام عرض کرد: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْتَ حَيٌّ وَ تُسَمِّيَنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ شما در قید حیاتید و مرا امیرالمؤمنین می خوانید؟ فرمودند: آری، إِنَّهُ سَمَّاكَ جِبْرَائِيلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ أَنَا حَيٌّ، جِبْرَائِيلُ از طرف خداوند تو را در حال حیات من امیرالمؤمنین نامیده. دیروز بر ما گذشتی و من و جبرئیل با یکدیگر گفتگو می کردیم و [چون نخواستی صحبت ما قطع شود] بر ما سلام نکردی. جبرئیل به من گفت: مَا بَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْنَا؟ أَمْ وَاللَّهِ، لَوْ سَلَّمَ

لَسَرَرْنَا وَ لَرَدَدْنَا عَلَيْهِ، امیرالمؤمنین را چه شده که بر ما سلام  
 نکرد؟ به خدا سوگند، اگر سلام کرده بود هر آینه ما مسرور می‌شدیم  
 و پاسخش را می‌دادیم.<sup>۱</sup>

مَوَاهِبُ لِلَّهِ جَاوَزَتْ أَمَلِي      وَ لَيْسَ يَبْلُغُهَا قَوْلِي وَ لَا عَمَلِي  
 لَكِنَّ أَشْرَفَهَا عِنْدِي وَ أَفْضَلَهَا      وَ لَا يَتِي لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ<sup>۲</sup>

خداوند نعمت‌هایی به من عنایت کرده که بسی فراتر و برتر از آرزو  
 و خواست من است، و من با گفتار و کردار خود نمی‌توانم از عهده شکر  
 آن نعمت‌ها برآیم.

[از دست و زبان که برآید      کز عهده شکرش به در آید]

شریف‌ترین آن نعمت‌ها و برترین آن‌ها، محبت و دوستی و ولای  
 من نسبت به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

۱. نهج‌الایمان ابن جبر ۴۶۵.

۲. منتهی‌الآمال ۱/ ۱۶۵.



وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ وَالْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ  
 وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَمُوسَى بْنَ  
 جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى حُجَّتُهُ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ  
 وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ

نمی‌دانم در توضیح این جملات چه کنم! اگر عنان قلم را به حال  
 خود بگذارم و از تک و تاز در این میدان باز ندارم، این سمنند باد پا  
 خدی برای خود نمی‌شناسد و تا آخر عمر نگارنده و خواننده را به  
 دنبال خود می‌دواند و سرانجام خسته و ناتوان، افتان و خیزان اقرار به  
 عجز و جهل می‌نماید. لذا با خود می‌گویم: خوب است فقط به همان  
 ترجمه بسنده کنم و قدم در میدانش نگذارم.

از طرف دیگر صرف نظر کلی از آن را هم باز جفا  
 می‌بینم، هم نسبت به خودم و هم در حق خوانندگان  
 محترم این نوشتار، که چه بسا منتظرند توضیحی در  
 خصوص این جملات بیاورم. بنابراین در این ساعت‌های  
 گذشته از نیمه شب، به عنایت خودشان، برای جمع بین

حقوق و جمع امور، به ذهنم رسید نسبت به هر یک از این ذوات مقدّسه، نمونه‌ای که بتواند مُثَبِّت و گواه حجّیت آنان باشد، بیاورم، تا تناسب حکم و موضوع رعایت شده باشد و پیوند میان مبتدا و خبر هم لحاظ گردیده باشد و اثر هم خالی از اثر نباشد. امید است که عنایات خاصّه آن حجج حق بیش از پیش شامل حال همه ما گردد.

### ۱. امیرالمؤمنین علی علیه السلام

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ: أَنَا وَ هَذَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ.  
وَعَنْ أَنَسٍ وَ غَيْرِهِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَتَى عَلِيًّا مُقْبِلًا،  
فَقَالَ: أَنَا وَ هَذَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.<sup>۱</sup>

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی علیه السلام نگاه کردند و فرمودند: من و این [علی علیه السلام] حجّت خداییم بر خلقش.

انس گوید - و دیگران هم گفته‌اند - : خدمت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودم که علی علیه السلام از رو به رو به طرف پیامبر اکرم آمد. حضرت فرمودند: من و این [علی علیه السلام] حجّت خدا بر امت هستیم در روز قیامت.

صاحب کتاب شریف نهج الایمان - از کتب گران قدر در فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام - مرحوم زین الدین علی بن یوسف بن جبر که از علمای قرن هفتم است، بعد از نقل این دو حدیث گوید:

فرموده پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این حدیث نسبت به علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ که حجت خداست بر امت، دلالت می‌کند بر تقدیم او بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدون فاصله؛ زیرا جمله حضرت - **عَلِيٌّ أُمَّتِي**، بر امت من - عمومیتی دارد که همه امت در تحت آن داخل هستند، و اگر خلیفه چهارم باشد بر آن دسته از امت که در زمان آن سه بوده‌اند، حجت نبوده مگر آنانی که زمان خلافت حضرتش را درک نموده‌اند، و عدم حجیت او نسبت به آنان که زمان او را درک نکرده‌اند، مخالف با حجیت بر کل امت است، پس این احتمال باطل است.<sup>۱</sup>

## ۲. امام حسن عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : ... وَ أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّهُ إِبْنِي وَ وَكَلْدِي وَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ قُرَّةُ عَيْنِي وَ ضِيَاءُ قَلْبِي وَ ثَمْرَةٌ قُوَادِي، وَ هُوَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْأُمَّةِ، أَمْرُهُ أَمْرِي وَ قَوْلُهُ قَوْلِي.<sup>۲</sup>

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - در ضمن حدیث مبسوطی که از مصائب عترت و اهل بیت بعد از خودش خبر می‌دهد - فرمودند: اما حسن عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ [همانا او فرزند من، پسر من، پاره تن من، روشنی دیده من، ضیاء قلب من، و ثمره دل من است، و او آقای جوانان اهل بهشت است و حجت خداست بر امت، امر او امر من است و سخن او سخن من

است.

### ۳. امام حسین علیه السلام

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : ... وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ مِنِّي، وَ هُوَ ابْنِي وَ  
وَلَدِي وَ خَيْرُ الْخَلْقِ بَعْدَ أَخِيهِ وَ هُوَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ مَوْلَى  
الْمُؤْمِنِينَ وَ خَلِيفَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ غِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ وَ كَهْفُ  
الْمُسْتَجِيرِينَ وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ، وَ هُوَ سَيِّدُ شَبَابِ  
أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ بَابُ نِجَاةِ الْأُمَّةِ، أَمْرُهُ أَمْرِي وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِي.<sup>۱</sup>

پیامبر اکرم نسبت به امام حسین علیه السلام فرمودند:

و اما حسین علیه السلام ] پس همانا او از من است، او فرزند من، پسر من،  
و بهترین خلق بعد از برادرش می باشد، و او امام و پیشوای مسلمین،  
و مولای اهل ایمان، و خلیفه و جانشین پروردگار عالمیان، و  
فریادرس بی کسان، و پناه پناه جویمان و حجت خداوند است بر  
تمامی خلقش، و او آقای جوانان اهل بهشت است و باب و وسیله  
نجات امت است، امر و فرمانش فرمان و امر من است و طاعت او  
طاعت من.

### ۴. امام علی بن الحسین، حضرت سجاد علیه السلام

در حدیث مفصلی که بیانگر گفتگوی امام چهارم علیه السلام با عمویش  
محمد حنفیه در امر امامت است، سخن به این جا می رسد که در مقام  
استنطاق حجرالاسود برمی آیند:

۱. امالی صدوق مجلس ۲۴ حدیث ۲.

فَتَقَدَّمَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ لَا يُفْهَمُ، ثُمَّ قَالَ:  
 أَسْأَلُكَ بِحُرْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ حُرْمَةِ رَسُولِهِ وَ حُرْمَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَ حُرْمَةِ الْحَسَنِ وَ حُرْمَةِ الْحُسَيْنِ وَ حُرْمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ عَمَى إِلَّا  
 نَطَقْتَ بِذَلِكَ وَ بَيَّنْتَهُ لَنَا حَتَّى يَرْجِعَ عَنِّي رَأْيِي.

فَقَالَ الْحَجْرُ بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ: يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، إِسْمَعْ وَ أَطِعْ عَلِيَّ بْنَ  
 الْحُسَيْنِ؛ فَإِنَّهُ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ. فَقَالَ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ عِنْدَ ذَلِكَ:  
 سَمِعْتُ وَ أَطَعْتُ وَ سَلَّمْتُ. ١

علی بن الحسین علیه السلام پیش آمد و سخنانی فرمود که کسی نفهمید،  
 آن گاه فرمود: از تو می خواهم به احترام خدای متعال و حرمت رسول  
 خدا و امیرمؤمنان و حضرت حسن و امام حسین و حضرت فاطمه  
 دختر پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین اگر می دانی که من حجت خدا  
 هستم بر عمویم، به این حقیقت گویا شوی و برای ما آشکار سازی  
 تا از رأی و نظرش برگردد.

ناگهان حجرالاسود به زبان عربی گویا گردید و گفت: ای محمد بن  
 علی - محمد حنفیه - سخن برادر زاده ات حضرت علی بن  
 الحسین علیه السلام را بشنو و مطیع او باش؛ زیرا او به یقین حجت خداست  
 بر خلقش. این جا بود که محمد حنفیه گفت: شنیدم، فرمان پذیر  
 گردیدم و تسلیم شما شدم.

### ۵. امام محمد بن علی، حضرت باقر علیه السلام

مردی شامی به مجلس حضرت باقر علیه السلام می آمد در حالی که اعتقادی نداشت، بلکه عداوت و دشمنی هم داشت، ولی به خاطر ادب و حسن بیان حضرت شرفیاب می شد. این شخص بیمار می شود و یقین به مرگ پیدا می کند. به کسی که متصدی امور اوست، می گوید: از حضرت بخواه مراسم تجهیز مرا عهده دار شوند. حضرت هم حاضر شده و دستوراتی می دهند تا آن که مرد شامی عافیت پیدا می کند. دنباله جریان در حدیث چنین آمده است.

قَاتِي أبا جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: أَخْلَيْتُ، فَأَخْلَاهُ، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةٌ  
 اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَ بَابُهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ، فَمَنْ أَتَى مِنْ غَيْرِكَ خَابَ  
 وَ خَسِرَ وَ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا.

آن گاه شرفیاب محضر حضرت شده عرض می کند: می خواهم با شما خلوتی داشته باشم. حضرت هم اجابت می نمایند. آن گاه مرد شامی می گوید: گواهی می دهم که همانا شما حجت خدایید بر خلقش و باب و در و طریق و مسیری هستید که از طریق آن می توان به حق رسید، و هر کس از غیر طریق شما بیاید به مقصد نمی رسد و زیان می بیند و دچار گمراهی می شود و از مسیر حق بسیار دور می گردد.

حضرت باقر علیه السلام به او فرمودند: تو را چه روی داد؟ عرض کرد: روحم قبض شد و با چشمم می دیدم - با چشم برزخی - و با گوشم می شنیدم - با گوش برزخی - که منادی ندا در داد، در حالی که خواب

نبودم: روح او را به او برگردانید که محمد بن علی [علیه السلام] از ما خواستار شده و [عافیت او را] مسألت نموده است. حضرت باقر علیه السلام به او فرمودند: مگر نمی دانی گاهی خداوند بندهای را دوست دارد ولی عملش مبعوض و ناخوش آیند اوست، و گاهی بندهای مبعوض حق تعالی است ولی عملش محبوب اوست. این مرد شامی پس از این جریان از اصحاب حضرت باقر علیه السلام گردید.<sup>۱</sup>

### ۶. امام جعفر بن محمد، حضرت صادق علیه السلام

هارون بن زیاد گوید: دوستی داشتم جارودی<sup>۲</sup> مسلک بود. شرف یاب محضر حضرت صادق علیه السلام شدم. حضرت فرمودند: دوست جارودی ات چه می کند؟ گفتم: خوب است و در نزد قاضی و همسایگان در تمام حالات مورد اعتماد است - همه به خوبی از او یاد می کنند - جز این که اقرار به ولایت شما ندارد - معتقد به امامت شما نیست - حضرت فرمودند: چه چیز او را از اعتقاد به امامت و ولایت ما باز می دارد؟ گفتم: گمان می کند که شخص با ورع و تقوایی است - آدم محتاط و مقدسی است، احتیاط می کند - حضرت

۱. بحار الانوار ۳۳۳/۴۶.

۲. جارودیه یا سرحوبیه از فرق زیدیه که پیروان ابوالجارود یا ابو النجم زیاد بن منذر عبیدی بودند... غالب ایشان مانند دیگر زیدیه گویند: هر فاطمی که شمشیر برکشد و قیام کند و مردم را به دین و تقوا دعوت کند امام است... حضرت امام جعفر صادق علیه السلام او را - ابوالجارود - لعنت کرد و فرمود: إِنَّهُ أَعْمَى الْقَلْبِ وَ أَعْمَى الْبَصْرِ. (فرهنگ فرق اسلامی ۱۳۴).



فرمودند: ورع او در شب نهر بلخ کجا بود؟

گوید: نزد رفیقم برگشتم. گفتم: مادرت در عزایت بگرید، خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم، جوئیای حال تو شدند. من هم گفتم: در تمام حالات نزد همسایگان به خوبی معروف است جز این که معتقد به ولایت شما نیست. حضرت فرمودند: مانع او چیست؟ گفتم: می پندارد متورع است و شخص پرهیزگاری است. امام علیه السلام

فرمودند: ورع او در شب نهر بلخ کجا بود؟

[تا این جمله را گفتم] گفت: **أَخْبَرَكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بِهَذَا؟** آیا حضرت صادق این خبر را به تو داد؟ گفتم: آری. گفت: **أَشْهَدُ أَنَّهُ حُجَّةٌ رَبِّ الْعَالَمِينَ**، گواهی می دهم همانا او حجت پروردگار جهانیان است.

گفتم: جریان چه بوده؟ گفت: از پشت نهر بلخ می آمدم. هم سفری من مردی بود که کنیزی صاحب کمال و جمال همراه داشت. گفت: یا تو جوئیای آتش شو من اموالت را محافظت می کنم، یا من در مقام بر می آیم تو حافظ باش. گفتم: تو دنبال آتش برو من عهده دار حفاظت اموال می شوم. او که رفت من برخاستم و دست به کنیز دراز نمودم و آنچه نمی بایست واقع شد. به خدا سوگند، این خبر را نه من فاش کردم و به کسی گفتم و نه آن کنیز، و جز خداوند کسی از این جریان با خبر نبود.

ربع و ترسی بر او عارض شد تا سال دوم که من شرف یاب محضر حضرت صادق علیه السلام شدم او هم همراه من بود. از خدمت امام علیه السلام

بیرون نیامد جز این که معتقد به امامت حضرت شده بود.<sup>۱</sup>

### ۷. امام موسی بن جعفر، حضرت کاظم علیه السلام

در حدیث مفصّلی که بیانگر حضور حضرت کاظم علیه السلام در مجلس هارون عباسی و احترامات فوق العاده او نسبت به امام علیه السلام است، به این جا می‌رسیم که مأمون در خلوت از پدرش پرسید:

يا أمير المؤمنين، من هذا الرجل الذي قد عظمتُهُ و أجَلَّتُهُ و  
قُتَّ مِنْ مَجْلِسِكَ إِلَيْهِ فَاسْتَقْبَلْتُهُ و أَقْعَدْتُهُ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ و  
جَلَسْتَ دُونَهُ ثُمَّ أَمَرْتَنَا بِأَخْذِ الرُّكَابِ لَهُ؟

ای امیرالمؤمنین، این آقا که بود که این قدر او را بزرگ شمردی و  
اجلال و اکرام نمودی، و به احترامش از جا برخاسته به استقبالش  
شتافتی، و در بالای مجلس او را نشاندی و خودت پایین‌تر از او  
نشستی، سپس امر کردی ما رکاب او را بگیریم؟

قال: هذا إمامُ الناسِ و حُجَّةُ اللهِ على خَلْقِهِ و خَلِيفَتُهُ على - في -  
عبادِهِ.<sup>۲</sup> هارون گفت: این آقا امام و پیشوای مردمان است و حجّت  
خداست بر خلقش و خلیفه و جانشین اوست میان بندگانش.

می‌بینیم هارون لعین هم اقرار به حجّیت موسی بن جعفر علیه السلام دارد و  
او را حجّت خدا بر خلق می‌شناسد، هر چند حضرت را به زندان  
می‌کشاند که الملك عقیم.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۹۱.

۱. مدینه المعجز ۴۰۶ حدیث ۱۸۵.

### ۸. امام علی بن موسیٰ، حضرت رضا علیه السلام

سلیمان مروزی گوید: شرف یاب محضر حضرت کاظم علیه السلام شدم و می خواستم از حضرت سؤال کنم پس از او حجت بر مردمان کیست، که خود امام علیه السلام قبل از پرسش من ابتداءً فرمودند:

يا سُلَيْمَانُ، إِنَّ عَلِيًّا ابْنِي وَ وَصِيِّي وَ الْحُجَّةُ - حُجَّةُ اللَّهِ - عَلِيُّ النَّاسِ بَعْدِي، وَ هُوَ أَفْضَلُ وُلْدِي، فَإِنْ بَقِيَتْ بَعْدِي فَاشْهَدْ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ شِيعَتِي وَ أَهْلِ وِلايَتِي وَ الْمُسْتَخْبِرِينَ عَنِ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي.<sup>۱</sup>

ای سلیمان، همانا علی [رضا علیه السلام] پسر من و وصی من است و بعد از من حجت [خدا] است بر مردمان، و او برترین اولاد من است. اگر پس از من باقی بودی در نزد شیعیان و دوستان من و جویندگان نام خلیفه پس از من در حق او شهادت بده.

### ۹. امام محمد بن علی، حضرت جواد علیه السلام

یحیی بن اکثم قاضی القضاة گوید:

... روزی به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در آمدم و گرد قبر حضرت طواف می کردم و می گردیدم. دیدم محمد بن علی الرضا علیه السلام به دور قبر شریف طواف می نماید. با حضرتش در مسائلی گفتگو کردم و پاسخ درست شنیدم. گفتم: می خواهم مسأله ای از شما بپرسم، ولی به خدا قسم از سؤالش شرم دارم. حضرت فرمودند: قبل از این که بپرسی و

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۶.

خبر دهی من به تو خبر می‌دهم که سؤالت چیست. تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي عَنِ الْإِمَامِ. فَقُلْتُ: هُوَ وَاللَّهِ هَذَا. می‌خواهی از من در مورد امام سؤال کنی. گفتم: آری به خدا قسم، پرسشم همین است. فرمودند: أَنَا هُوَ. فَقُلْتُ: عَلَامَةٌ. وَكَانَ فِي يَدِهِ عَصَاهُ فَتَنَطَّقْتُ وَ قَالَتْ: إِنَّ مَوْلَايَ إِمَامُ هَذَا الزَّمَانِ وَ هُوَ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ.<sup>۱</sup>

من امام هستم. گفتم: علامت و نشانه‌ای می‌جویم. در دست حضرت عصایشان بود، ناگهان گویا شد و گفت: همانا مولای من امام این زمان و حجت است بر اهل زمان.

#### ۱۰. امام علی بن محمد، حضرت هادی علیه السلام

ابواسحاق بن عبدالله علوی عریضی گوید: در قلبم گذشت ایامی که در طول سال روزه مستحب است - و اهمیت خاصی دارد - چه روزهایی است. خدمت حضرت هادی علیه السلام مشرف شدم و حضرت در صریا بودند - محلی نزدیک به مدینه. قبل از این که به سر من رأی تشریف ببرند - و این سؤال را برای هیچ کس از خلق خدا اظهار نکرده بودم. بر حضرت وارد شدم، تا چشم امام علیه السلام به من افتاد فرمودند: ای اباسحاق، آمده‌ای از من سؤال کنی چه روزهایی روزه گرفته می‌شود - به عنوان استحباب و اهمیت خاص - آن ایام چهار روز است: اولین آن‌ها روز بیست و هفتم ماه رجب است که روز بعثت نقطه ختمیه رسالت حضرت رحمة للعالمین است به سوی خلق، و روز میلاد حضرت در مکه که هفدهم ربیع الاول است، و روز بیست و

پنجم ذی القعدة که روزی است که زمین از زیر کعبه پهن شد، و روز غدیر، روزی که در آن، رسول خدا ﷺ برادرش علی علیه السلام را علم و راهنمای مردم و امام بعد از خودش معرفی فرمود.

**قُلْتُ: صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ، لِيَاكَ قَصَدْتُ، أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ.**<sup>۱</sup>

گفتم: راست گفتید و درست فرمودید فدای شما شوم، به همین منظور شرف یاب محضر تان شدم. گواهی می دهم همانا شما حجت خداييد بر خلقش.

**۱۱. امام حسن بن علی، حضرت عسکری علیه السلام**

**نصیر خادم گوید:**

از حضرت ابی محمد - امام حسن عسکری علیه السلام - مکرر می شنیدم با غلامانش که ترک و رومی و صقلبی<sup>۲</sup> بودند به زبان خودشان گفتگو می نمود و من در شگفت و تعجب بودم و با خود می گفتم: این آقا در مدینه متولد شده و تا وقتی پدر بزرگوارش از دنیا رحلت نموده کسی او را ندیده و با کسی خلط و آمیزش نداشته، چه گونه به این زبانها تکلم می کند و به این لغات مختلف حرف می زند؟ در این افکار بودم که ناگهان حضرت رو به من نموده فرمودند:

۱. مدینه المعجز ۵۴۴ حدیث ۷۷.

۲. این نام به مجموعه اقوامی که در اروپا از سرحد های ونسی تا اورال و بخشی بزرگ از آسیای

مرکزی و جنوبی پخش شده اند، اطلاق می شود. از نظر نژاد قوم اسلاو، هند و اروپایی است.

(لغت نامه دهخدا - صقلاب)

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَيَّزَ حُجَّتَهُ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ  
يُعْطِيهِ اللُّغَاتِ وَ مَعْرِفَةَ الْأَنْسَابِ وَالْأَجَالِ وَالْحَوَادِثِ، وَ لَوْلَا  
ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجَّةِ وَالْمَحْجُوجِ فَرْقٌ.<sup>۱</sup>

همانا خداوند تبارک و تعالی حجتش را در همه امور و جمیع شؤون از  
سایر خلقش ممتاز و جدا قرار داده؛ جمیع لغات را به او آموخته و  
شناخت نسبها و اجلها و حوادث را نیز به او عنایت فرموده، و اگر  
چنین نباشد میان حجت و محجوج - کسانی که حجت بر آنان  
حجیت دارد - فرقی نمی باشد.

---

۱. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب مولد ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام، حدیث ۱۱.

## وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ

گواهی می‌دهم که همانا تو حجت خداوندی.

خصوصیتی که آخرین جمله این فراز دارد، عنوان خطابی آن است. جملات قبل مربوط به حجج سابق و ائمه گذشته صلوات الله علیهم اجمعین بود و به صورت اسم ظاهر که به منزله غایب است، آمده بود. این جمله چون مربوط به امام غائب عصر و زمان است، به صورت حاضر و خطاب آمده است. گویا زائر خودش را در محضر آن غایب حاضر می‌بیند و به او خطاب می‌کند و می‌گوید: **وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ**، گواهی می‌دهم [و تو را بر این گواهی گواه می‌گیرم] که همانا تو حجت خدا هستی.

در این جا شایسته است زائر از شهد و شیرینی این خطاب و تصویر بزم حضور آن عالی‌جناب قالب تهی کند

-: راستی من با او سخن می‌گویم؟ او گواه گفتار من است و خود او را به گواهی و شهادت به حجیتش گواه می‌گیرم؟ وه چه شاهی و چه شهادتی، چه شهود و چه حضوری!

ای مهر تو ممکن به همه واجب و لازم

باشد به خدا خیمه عالم به تو قایم



غایب ز نظر هستی و هم حاضر دائم

در ابر نمان مهر جهان تاب تویی تو<sup>۱</sup>

آری، غایبی است که در همه جا حاضر است، و منظوری است که هستی را ناظر است، و مستوری است که وجود را شاهد است.

پرده نشین حریم لم یزلی اوست

شاهد غیبی و دلبر ازلی اوست

مرشد و مولی و پیشوا و ولی اوست

باری سرّ خفی و نور جلی اوست

خواهش پیدا شمار و خواهش پنهان<sup>۲</sup>

او با این که غایب است و مستور، نسبت به ما شاهد است و ناظر. چه خوب است که ما همه به این حقیقت توجه داشته باشیم و پیوسته خود را در محضر آن وجود مقدّس ببینیم و حضورش را در همه ابعاد زندگیمان احساس نماییم، که اگر چنین شد دیگر ما و شما، این ماها و شماها نخواهیم بود. چه گونه در حضور شخص بزرگی رعایت کامل ادب و آداب را می‌نماییم؟ اگر خود را در محضر آن بزرگان و عظیم‌عظماء دانستیم چه قدر مؤدب به آداب پسندیده و متخلّق به اخلاق حمیده و متّصف به صفات جمیله می‌شویم؟

البته این یک روی سکه است و یک بُعد مطلب. روی دگرش نقشی دقیق‌تر دارد و بُعد آخرش بُعد بالاتری است. اگر چنین شدم شاخصه

۱. ای اشکها بریزید، دیوان حسان ۳۸۰. ۲. منتقم حقیقی ۳۱.

وجود و مغناطیس قلب و روح و قطب نمای دل و درون ما پیوسته او را نشان می‌دهد و با او در تماس و ارتباط قرار می‌گیرد، و آنی خود را از او غافل نمی‌بیند، و پیوسته در بزم حضور او حاضر و در محفل انس او خود را شاهد مشاهده می‌کند. عصر غیبت برای او روزگار حضور است، آن هم حضور خاص و شهود مخصوص.

ای غایب از دو دیده چنان در دل منی

کز لب گشودنت به من آواز می‌رسد

و چنین وضعی پیدا می‌کند که می‌گوید:

تفاوت بین شمع و من فراوان است در سوزش

که او تنها به شبها من به تنها روز و شب سوزم

دیگر برای او شب و روز فرقی ندارد؛ جمعه و غیر جمعه تفاوتی

نمی‌کند؛ مشهد و غیر مشهد، حرم و غیر حرم، مسجد و معبد، شهر و

بیابان، کوچه و خیابان، خلوت و جمع، همه و همه برای او یک سان

است؛ همه جا به یاد اوست و همه جا در حضور اوست.

برای چنین کسی و با چنین درک و نگرشی، سایر امور و باقی شوون

رنگ و بویی ندارد و سایر لذایذ نمی‌تواند برای او لذت بخش باشد؛ او

نگران به دیگر جایی است و در حال و هوای دیگر یاری، و خانه دل و

سراچه سینه‌اش جای ضیافت و پذیرایی دیگر شاهد و میهمانی.

تو بدین حسن و نکویی نروی از دل ما

یوسف از جرم نکویی است که در زندان است

بگذریم. اگر در این وادی قدم بنهیم، هر چند در مقام لفظ و گفتار و نقش و نوشتار - که اگر نگارنده را نگاری از نگار و نگاهی از آن دیرینه یار باشد همین است فقط - به این زودی این وادی پایان نمی‌گیرد و چرخش در این میدان تمام نمی‌شود، تا چه رسد به این که کسی در این طریق گام عمل بدارد و در این مسیر قدم صحیح و استوار بردارد و از روی صدق و اخلاص سرود مهر بخواند و همراه با صفا و حقیقت شعر عشق مشق نماید، که دیگر همه چیز از یاد می‌رود و همه بودها به باد می‌رود و فقط او می‌ماند و او.

در توضیح این جمله بودیم که أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ.

هر چند در جملات گذشته یازده نوبت عنوان حَجَّتِ به حضرات معصومین علیهم‌السلام اطلاق گردید، ولی آن چنان این عنوان با آخرین آنان گره خورده و عجین شده که هر وقت کلمه حَجَّتِ بدون قید و قرینه‌ای ذکر می‌شود، انصراف به آن وجود مقدس پیدا می‌کند، به طوری که گویا حَجَّتِ فقط اوست؛ حضرت حَجَّتِ اوست؛ حجة الله اوست. خوب است عزیزان به آنچه در توضیح جمله السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ دَلِيلَ إِرَادَتِهِ در کتاب قبل آورده‌ایم، مراجعه نمایند.<sup>۱</sup>

با نقل شاهد و نمونه‌ای از انتساب صفت حَجَّتِ به آن آخرین حَجَّتِ، به توضیح این فقرات پایان بخشیم.

آن گاه که حضرت عسکری علیه‌السلام در بستر بیماری و شهادت بودند و نور دیده را به حضور طلبیدند و پسر پدر را سیراب نموده و وضو داد،

پدر با این جملات فرزندش را نوید بخشید و بشارت داد:

إِبْرَاهِيمَ يَا بُنَيَّ، فَأَنْتَ صَاحِبُ الزَّمَانِ، وَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ، وَأَنْتَ حُجَّةُ  
 اللَّهِ عَلَى أَرْضِهِ، وَأَنْتَ وَلَدِي وَوَصِيِّي... وَأَنْتَ خَاتِمُ الْأَنْبِيَاءِ  
 الطَّاهِرِينَ، وَبَشَّرَ بِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.<sup>۱</sup>

نوید باد تو را ای پسر جان، شاد و مسرور زی ای نور دیده، که همانا  
 تو صاحب الزمانی و تو مهدی هستی و تو حجت‌ خدایی بر زمین، و  
 تو فرزند و وصی من هستی، و تو آخرین ائمه و پیشوایان پاک و  
 طاهر هستی، و رسول خدا ﷺ به آمدن تو نوید و بشارت داده  
 است.

أَيَا حُجَّةَ اللَّهِ الَّذِي لَيْسَ جَارِيًا      بِغَيْرِ الْبُحْبُوحِ سَابِقِ الْأَقْدَارِ  
 وَيَا مَنْ مَقَالِيدُ الزَّمَانِ بِكَفِّهِ      وَنَاهِيكَ مِنْ مَجْدٍ بِهِ خَصَّهُ الْبَارِي  
 إِمَامُ الْوَرَى طَوْذُ النَّهْيِ مَنِيْعُ الْهُدَى      وَصَاحِبُ سِرِّ اللَّهِ فِي هَذِهِ الدَّارِ<sup>۲</sup>

ای حجت‌ خدا که جریان قدر خدا جز با رضای تو نیست.  
 ای کسی که روزگار کلید خزاین خویش را در کف تو نهاده است، و  
 تو را همین مجد و بزرگی که آفریدگار ویژه تو قرار داده، کافی است.  
 [تو] امام خلق و تکیه‌ گاه استوار خردها و منبع هدایت و صاحب  
 سرّ خدا در عالم [هستی].

۱. الانوار البهية ۱۶۶.

۲. الحديقة الهلالية مقدمه ۴۹.

## أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ

گواهی می‌دهم و شما را به شهادت و گواهی می‌طلبم که  
اول و آخر شما هستید.

خوب است در این فراز، سخن آخر را اول بیاوریم و بگوییم:  
مراجعة به آنچه در توضیح جمله بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ اللَّهُ زیارت  
جامعه کبیره آورده‌ایم، می‌تواند برای فهم این جمله مفید و سودمند  
باشد.<sup>۱</sup>

این عبارت از دو جهت می‌تواند مورد توجه و عنایت قرار گیرد.  
اول این که در این جمله به معنای کنایی آن توجه کنیم. در محاورات  
عرفی و گفتگوهای روزمره و متون ادبی، نمونه‌های فراوانی داریم که  
در عبارت، دو لفظ مخالف و یا ضد را به کار می‌برند و منظور  
عمومی است که از آن دو فهمیده می‌شود. در قرآن هم از این اسلوب  
استفاده شده است آن جا که می‌فرماید:

﴿لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۲</sup>

در صفحات گذشته هم در شعری از فیض کاشانی با ردیف لا إله إلا

۲. سوره انعام: ۶۸

۱. جامعه در حرم صص ۶۹۱-۶۹۹

الله، چنین بیتی خواندیم:

به بر و بحر گذر کن، به خشک و تر بنگر

شـنـو ز اـیـن و ز آن لا إله إلا الله

منظور از بحر و بر، همه جا، و منظور از خشک و تر، همه چیز است.

علاوه بر این جهت، خود تعبیر اوّل و آخر در برخی محاورات مفهوم جامعیت و نهایت را می‌رساند. مثلاً در توصیف شخصی ممکن است بگویند: اوّل و آخر کار به اختیار اوست؛ حرف اوّل و آخر را او می‌زند.

یا با طبیعی صحبت از بیمار و معالجه‌اش به میان می‌آید، می‌گوید: اوّل و آخر معالجه شما همین است، بی خود این طرف و آن طرف نزنید.

یا در مورد کار مهمی صحبت می‌شود و نحوه اقدام و انجامش بررسی می‌گردد، می‌گوییم: حرف اوّل و آخر همین است، هیچ راه دیگری ندارد. و نظیر این تعبیرات، که می‌خواهیم جامعیت آن شخص یا آن شیء یا آن تصمیم را بیان نماییم.

در این جمله اگر این جهت مورد عنایت باشد دیگر لازم نیست سراغ معنای خاص و مفهوم و مفاد مخصوصی برای اوّل و آخر برویم؛ زیرا مقصود از این ترکیب و مفهوم از این جمله و عبارت، معنای کنایی اوست و چنین معنی می‌شود که: همه کاره شما هستید؛ همه کارها به دست شما است؛ حرف اوّل و آخر را شما می‌زنید؛ همه جا شما



بوده‌اید و هستید و خواهید بود.

بسببش از تسبمی وجود ممکنات را

ستاند از تکلمی قرار کاینات را

ز لطف و قهر می‌دهد حیات را ممات را

اگر ز حال ماسوی بگیرد التفات را

به یک اشاره می‌زند بساط گون را به هم<sup>۱</sup>

اما اگر معنای حقیقی اوّل و آخر مورد نظر باشد باید در مقام برآمد

و دید به چه حیثیتی به حضراتشان اوّل و آخر نسبت داده شده است.

نسبت به اوّلیت مطلب روشن است که حضراتشان به هر دو معنای

اوّل - قبلیت قبل از همه، و اولویت و برتری نسبت به همه در اصل

وجود و آثار وجود و تمامی کمالات - اوّل بوده‌اند. در این جهت به

آوردن یک حدیث بسنده می‌کنیم.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَتَحْنُ أَوَّلَ خَلْقِ اللَّهِ وَ أَوَّلَ خَلْقِ عَبْدِ اللَّهِ وَ  
سَبَّحَهُ.<sup>۲</sup>

حضرت باقر ع فرمودند: همانا ما هستیم اولین مخلوق خدا و اولین

خلقی که در مقام بندگی و تسبیح و تقدیس حق برآمده است.

در این روایت شریف به هر دو جهت عنایت شده است؛ هم اصل

وجود، هم کمال هستی، و اولویت ایشان هم در مجموعه کمالات، امری

است قطعی و مسلم، و حقیقتی است که جمله بر آنند.



اما آخرت می‌تواند ناظر به چند جهت باشد: یکی آخرت در دولت و حکومت، که دولت و حکومت این خاندان بعد از همه دولت‌ها و حکومت‌هاست. سر مطلب هم در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام چنین رسیده است:

مَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَقَدْ وُلُوا عَلَى النَّاسِ حَتَّى لَا يَقُولَ قَائِلٌ: إِنَّا لَوْ وُلِينَا لَعَدَلْنَا، ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ.<sup>۱</sup>

این امر - حکومت حق و دولت الهیة خاندان رسالت علیهم السلام به کف با کفایت آخرین آنان - محقق نمی‌گردد مگر بعد از آن که هیچ صنف و گروهی از مردمان نمانند جز این که به حکومت و ولایت برسند تا کسی نگوید: اگر ما به ولایت و دولت می‌رسیدیم عادلانه حکومت می‌کردیم. آن گاه قائم عدل و حق قیام می‌نماید.

احتمال دیگر این است که مقصود آخرت فناء ارواح مقدس حضراتشان در عالم برزخ باشد در نفخة امانه، همان گونه که در نفخة احیاء، اولیت دارند.

و یا این که مقصود جایگاه خاص حضراتشان در عالم آخرت است که واجد آخرین مرتبه و مقام هستند که فوق آن، مقام و مرتبه‌ای نیست.

وَأَنَّ رَجَعْتَكُمْ حَقُّ لَارِيْبٍ فِيهَا  
يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا

گواهی می‌دهم و شما را به شهادت می‌طلبم که همانا رجعت و بازگشت شما خاندان به دنیا حق است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست، روزی که ایمان آوردن کسی در آن روز او را نفعی نبخشد [در صورتی که از پیش ایمان نیاورده] و یا در ایمان خود کسب خیر و سعادت نکرده باشد.

از میان معتقدات امامیه و عقاید حقهٔ اثنی عشریه که مربوط به این عالم است، پس از اظهار اعتقاد به توحید حق و رسالت حضرت ختمی مرتبت و امامت و حجیت ائمه و حجج اثنی عشر علیهم السلام، اعتقاد به رجعت بیان شده است. زائر در مقام گواه‌طلبی از آن وجود مقدس نسبت به این عقیده برآمده و با حرف تأکید آن، آن را به صورت جزمی و حتمی اظهار نموده است.

شاید سرّ مطلب این باشد که رجعت از مسایل اعتقادی بسیار حایز اهمیّت در مکتب شیعه و فرهنگ امامیه است، تا آن جا که خاندان رسالت علیهم السلام ارتباط و پیوند خودشان را از کسی که ایمان به رجعتشان

ندارد و معتقد به گزّه و بازگشت حضراتشان به این عالم نمی‌باشد، سلب نموده‌اند و فرموده‌اند:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِرَجْعَتِنَا.<sup>۱</sup>

از ما نیست کسی که ایمان به رجعت ما ندارد.

در این جا مجالی برای بحث گسترده در مورد رجعت نیست. امید است موفق شویم و نوشتاری مستقل نسبت به آن بیاوریم؛ زیرا بسیاری از حقایق و معارف اعتقادی در لا به لای مدارک مربوط به رجعت یافت می‌شود. فعلاً عزیزان را به آنچه در توضیح جمله وَ يَكْفُرُ فِي رَجْعَتِكُمْ در شرح زیارت جامعه آورده‌ایم، ارجاع می‌دهیم<sup>۲</sup> و به نقل یک حدیث که بیان گر رجعت پیامبر اکرم و حضرات معصومین علیهم‌السلام است، بسنده می‌کنیم.

میهن مفسر شیعه، مرحوم علی بن ابراهیم قمی اعلی الله مقامه در تفسیر کهنش به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نقل نموده که حضرت در بیان آیه ۸۵ سوره قصص: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادِّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ» فرموده‌اند:

يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأئِمَّةُ علیهم‌السلام.<sup>۳</sup>

به سوی شما برمی‌گردند و رجوع می‌نمایند پیامبر شما و

امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السلام.

۱. حقّ الیقین فی معرفة اصول الدین ۴/۲. ۲. جامعه در حرم صص ۶۳۶-۶۵۰.

۳. تفسیر قمی ۱۴۷/۲.

در عبارت زیارت، به دنبال گواهی و شهادت به رجعت خاندان رسالت علیهم السلام قسمتی از آیه ۱۵۸ سوره انعام تضمین شده است که بر حسب روایات رسیده ناظر به رجعت است. کلمه یوم - که جزئی از آیه شریفه است - ظرف زمان است برای رجعت؛ یعنی این که گفتم: رجعت و بازگشت شما حق است و هیچ شکّی در آن نیست، این رجعت در چنین روزی است: روزی که ایمان آوردن کسی که قبلاً ایمان نیاورده، در آن روز نفعی ندارد و عمل خیر هم در آن روز سودی نمی‌بخشد اگر قبلاً کار خوبی انجام نداده باشد، و همچنین توبه پذیرفته نگردد؛ چون ایمان و عمل خیر و توبه در موقع رؤیت باس و ظهور عذاب و دیدار آیات، مورد قبول و پذیرش نیست.

آن روز چنین روزی است: روز ظهور آیات است؛ روز رؤیت باس است؛ روز بروز شدّت و غضب است. در این آیه شریفه، حدیث بسیار و سخن فراوان است، ولی مجملاً به آنچه مرتبط با بحث رجعت است، اشاره می‌کنیم.

حضرت صادق علیه السلام در توضیح این آیه شریفه فرمودند:

يَعْنِي خُرُوجَ الْقَائِمِ الْمُتَنَطِّرِ مِنَّا.<sup>۱</sup>

مقصود [از آن روزی که ایمان نفعی نمی‌بخشد] روز خروج حضرت

قائم علیه السلام است، همان زاده دودمان ما که همگان در انتظار اویند.

در حدیثی دیگر که به سند معتبر از حضرتش نقل شده، چنین

می خوانیم:

الآيَاتُ هُمْ الْأَيُّمَةُ، وَالْآيَةُ الْمُنْتَظَرَةُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ قِيَامِهِ بِالسَّيْفِ، وَإِنْ آمَنَتْ بِمَنْ تَقَدَّمَ مِنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۱</sup>

مقصود از آیات ائمه علیهم السلام هستند، و مراد از آیه منتظره حضرت قائم علیه السلام می باشد. در آن روز ایمان کسانی که قبل از قیام آن حضرت با شمشیر به آن وجود مقدس ایمان نیاورده اند، نفعی نمی بخشد، هر چند به امامت پدران معصوم آن امام علیه السلام اعتقاد داشته باشد. - باید قبل از آن روز امامت و حجیت او را باور داشت.

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی که متضمن پاره ای از وقایع آخرالزمان است، پس از بیان طلوع خورشید از مغرب و به دنبال آن، خروج دابّه الارض، چنین فرمودند:

فَعِنْدَ ذَلِكَ تُرْفَعُ التَّوْبَةُ فَلَا تُقْبَلُ تَوْبَةٌ وَلَا عَمَلٌ يَرْفَعُ وَلَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا. ثُمَّ قَسَرَ صَفْصَعَةً، رَأَى هَذَا الْحَدِيثِ، طُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا بِخُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۲</sup>

در این هنگام توبه از هیچ کس پذیرفته نمی شود و عمل از کسی قبول نشده و بالا نمی رود و ایمان جمعی که قبلاً ایمان نیاورده اند یا

۱. کمال الدین ۳۳۶ باب ۳۳ حدیث ۸

۲. تفسیر الصافی ۱/۵۶۰، ذیل آیه ۱۵۸ سوره انعام.



وَأَنْ رَجَعْتُمْ حَقًّا... \* ۸۹

کار خیری نکرده‌اند، نفعی نمی‌بخشد. سپس راوی حدیث، جناب  
صَعَصَعَةَ بن صوحان - که از خواص اصحاب امیرالمؤمنین است علیه السلام  
- طلوع خورشید از مغرب را - که در این حدیث آمده - به خروج امام  
عصر علیه السلام تفسیر نمود.

## وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ

شما را شاهد می‌گیرم و گواهی می‌دهم که همانا مرگ حق است.

از این جمله به بعد زیارت وارد مرحلهٔ جدیدی می‌گردد و با تکرار یازده مرتبه کلمهٔ «حق» زائر به یازده حقیقت، از مرگ تا بهشت و دوزخ، اقرار و اعتراف می‌نماید و حضرتش را به گواهی و شهادت می‌طلبد.

آری، مرگ حق است؛ همه، هم می‌گوئیم و هم می‌دانیم و هم می‌بینیم، و گاهی در مثال «برای همسایه» هم ضمیمه‌اش می‌شود. پیامبر اکرم در خطبه‌ای که در مراجعت از حجة الوداع برای جمعی از انصار ایراد نمودند، چنین فرمودند:

مَا لِي أَرَى حُبَّ الدُّنْيَا قَدْ غَلِبَ عَلَيَّ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ حَتَّى كَأَنَّ  
المَوْتَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَيَّ غَيْرِهِمْ كُتِبَ.<sup>۱</sup>

مرا چه شده که می‌بینم محبت و دوستی دنیا بر بسیاری از مردم، آن چنان غلبه نموده و آنان را زیر پر گرفته که گویا مرگ در این سرا بر غیر آنان رقم خورده و نوشته شده است.

۱. روضه کافی ۱۶۸ حدیث ۱۹۰.



ولی بدانیم که راستی مرگ حق است. اگر در همه عالم فقط یک امر حق و ثابت و قطعی و جازم نسبت به همه مخلوقات باشد، مرگ است و موت، رفتن است و مردن.  
حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقِينًا لَا شَكَّ فِيهِ أَشْبَهَ بِشَكِّ لَا يَقِينَ فِيهِ مِنَ الْمَوْتِ.<sup>۱</sup>

خداوند عز و جل امر یقینی بی شک و شبهه‌ای که [در ظاهر] همانند یک امر مشکوک غیر یقینی باشد، جز مرگ نیافریده است.

در کلمات قصار و کوتاه گفتارهای امیرمؤمنان علیه السلام با این جملات روبه رو می‌شویم:

الْمَوْتُ يَأْتِي عَلَى كُلِّ حَيٍّ.<sup>۲</sup>

مرگ هر زنده‌ای را فرامی‌گیرد.

لَنْ يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ غَنِيٌّ لِكَثْرَةِ مَالِهِ، لَنْ يَسْلِمَ مِنَ الْمَوْتِ فَقِيرٌ لِإِقْلَالِهِ.<sup>۳</sup>

هرگز شخص غنی به خاطر کثرت مالش از مرگ نجات پیدا نمی‌کند و شخص فقیر به خاطر فقر و تنگ دستی‌اش از مرگ در امان نمی‌ماند.

آری، مرگ حق است و همه را فرامی‌گیرد. در قرآن شریف

۲. شرح خونساری بر غرر الحکم ۱/۲۹۰.

۱. الخصال ۱۴ باب الواحد حدیث ۴۸.

۳. همان، ۶۷/۵.

می‌خوانیم:

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾<sup>۱</sup>

آمد آن بی‌هوشی و از خود بی‌خودی و سكرات مرگ به حق، این بود آنچه از آن می‌گریختی.

خوب است عزیزان برای توضیح بیشتر این جمله زیارت به آنچه در کتاب‌های مربوط به مرگ، به خصوص کتاب «با پسر در سكرات مرگ» آورده‌ایم، مراجعه نمایند.<sup>۲</sup>

۲. با پسر در سكرات مرگ صص ۲۷-۱۱۷.

۱. سوره ق: ۱۹.

## وَأَنَّ نَاكِراً وَتَكْثِيراً حَقٌّ

شهادت می‌دهم و شما را به گواهی می‌طلبم که همانا ناکر  
و نکیر حَقُّند.

این جمله ناظر به سؤال قبر و پرسش گور است که این شاء الله به زودی در هشتمین اثر از سلسله کتاب‌های مربوط به مرگ، با نام «اتاق امتحان» به تفصیل از آن سخن می‌گوییم. برای این که این نوشته را خالی نگذارده باشیم، به اجمال و اشارت مطالبی می‌آوریم.

از عقاید مسلم و حتمی ما مسلمانان سؤال قبر است. همه فرق مسلمین با همه اختلافاتی که در امور مختلف با یکدیگر دارند، به آن معتقدند و مورد قبول و باور همه آنهاست. احادیث رسیده از فریقین در این زمینه به حد تواتر می‌رسد و نسبت به آن، ادعای اجماع شده است.

در این جا فقط به نقل سخن دو نفر از بزرگان امامیه و دو محور از محورهای حدیثی و کلامی شیعه و دو استوانه از استوانه‌های بسیار حایز اهمیت از قدمای اصحاب بسنده می‌کنیم؛ یعنی رئیس المحدثین، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، شیخ صدوق اعلی الله مقامه، و رئیس المتکلمین، محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه. سپس سخنی هم از یکی از متکلمین عامه می‌آوریم.

مرحوم صدوق در اعتقاداتش می‌گوید:

اعتقاد ما در سؤال قبر این است که امری است حق و ثابت و مسلماً واقع می‌گردد و هر کس جواب صواب و صحیح بدهد با روح و ریحان - نسیم فرح بخش و گل و گیاه روح افزا - در قبرش رو به رو شده و به جنت نعیم در آخرت می‌رسد، و هر کس پاسخ درست نگوید حرارت و عذاب در قبر می‌بیند و در آخرت هم به عذاب جحیم مبتلا می‌گردد.<sup>۱</sup>

### مرحوم مفید در شرح این کلام گوید:

اخبار صحیح از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده است که فرشتگان بر خفتگان قبور فرود می‌آیند و از ادیان آنان می‌پرسند. الفاظ روایات در این زمینه به یکدیگر نزدیک است؛ در بعضی از آن‌ها دو ملک به عنوان ناکر و نکیر یاد شده که بر میت فرود می‌آیند و از پروردگار و پیامبر و اهل بیتش می‌پرسند. اگر جواب به حق داد و پاسخ صحیح آورد او را به فرشتگان نعمت می‌سپرند، و اگر به لکنت افتاد او را به ملائکه عذاب تسلیم می‌کنند.

در بعضی اخبار نام آن دو فرشته‌ای که بر مؤمن نازل می‌شوند مبشر و بشیر ذکر شده؛ زیرا از طرف حق تعالی او را به رضا و ثواب بشارت می‌دهند، و اسم آن دو ملکی که بر کافر فرود می‌آیند ناکر و نکیر آمده؛ چون کافر منکر حق است و منکر آنچه آنان بر او عرضه می‌دارند، و [ینابراین] این دو اسم لقب آنان نیست بلکه بیان گر عمل و کار آن‌هاست.<sup>۲</sup>

۲. بحار الانوار ۶/۲۸۰.

۱. بحار الانوار ۶/۲۷۹.

شارح مقاصد، سعد الدین تفتازانی، از بزرگان علما و متکلمین عامه  
در سده هشتم هجری گوید:

مسلمانان در حقیقتِ سؤال منکر و نکیر در قبر اتفاق نظر دارند و  
امری است حق و ثابت، و احادیث در زمینه سؤال و عذاب قبر متواتر  
المعنی است - قدر مشترک میان آنها به حد تواتر می رسد که  
موجب اطمینان است.<sup>۱</sup>

ابوحامد غزالی گوید:

آنچه نسبت به عذاب و سؤال قبر رسیده حق است و تصدیق اجمالی  
آن لازم. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: وقتی میت را به خاک  
می سپارند دو فرشته سیاه کبود چشم نزد او می آیند که به یکی منکر  
و به دیگری نکیر گفته می شود، و به میت می گویند: نسبت به این  
مرد - پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - چه می گویی؟ اگر مؤمن باشد می گوید: هُوَ  
عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا  
رَسُولُ اللَّهِ، او بنده و رسول خداست و به وحدانیت حق و رسالت  
حضرت ختمی مرتبت شهادت می دهد. [پس از این پاسخ]  
می گویند: می دانستیم چنین پاسخی می دهی. سپس قبرش را به  
مقدار هفتاد ذراع فُسْحَتْ و وسعت می بخشند و نور و روشنی برای او  
می نهند و می گویند: بخواب! می گوید: برگردم به اهلیم خبر دهم.  
می گویند: بخواب همانند خواب عروس، که کسی جز محبوب ترین



اهلش او را بیدار نمی‌کند تا خداوند تو را از خوابگاهت مبعوث و محشور سازد.

و اگر منافق باشد در جواب فرشتگان می‌گوید: می‌شنیدم مردم می‌گفتند [او پیغمبر است] ولی من نمی‌دانم. می‌گویند: می‌دانستیم چنین جواب می‌دهی. سپس به زمین می‌گویند به هم بیاید و او را بفشارد تا آن جا که دنده‌هایش به هم رسد، و پیوسته در قبرش معذب است تا محشور شود...<sup>۱</sup>

در حدیث مفصّلی که در کافی شریف از حضرت صادق علیه السلام آمده، تصریح شده که با آمدن دو فرشته سؤال به نام منکر و نکیر، در همان عالم قبر، روح تا پایین کمر به پیکر بر می‌گردد. در این حدیث همچنین پرسش از دین و پیامبر و امام علیه السلام بازگو گردیده است.<sup>۲</sup> خوب است با آوردن کلام جامع صاحب کفایة الموحّدين توضیح این جمله را پایان بخشیم. وی گوید:

اهل شرایع حقّه و معتقدین بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم بر آنند که سؤال و عذاب قبر از برای همین جسد عنصری دنیوی خواهد بود لا غیر، به معنی آن که روح و نفس ناطقه انسانیه در قبر عود می‌نماید و داخل در جسد عنصری دنیوی می‌شود و از او سؤال کرده می‌شود، و تعذیب نیز به همین جسد خواهد شد از فشار قبر و نُزُل حمیم و تصیله جحیم و امثال آن. و ضرورت شرع مقدّس نبوی بر آن قائم است، و

۱. احیاء العلوم ۵۰۲/۴

۲. فروع کافی، باب المسأله فی القبر حدیث ۱۲.

اخبار داله بر این معنی که عذاب قبر و سؤال در آن از میت می شود به همین بدن عنصری و دنیوی، زیاده از حد تواتر است... و احدی راه تأویل در آن نگشوده بلکه ظواهر آن را حمل بر ظواهر آن نمودند و نصوص آن را معتقد شده اند.

پس معلوم می شود که اعتقاد به این امور از بدیهیات و ضروریات مذهب است، حتی آن که علمای غیر امامیه از علمای مسلمین، چون فخر رازی و غیر او، دعوی اتفاق نموده اند بر حقیقت آن و مخالفی در میان عامه نیز نیافته اند مگر بعضی از ضعفای معتزله که آن ضرار بن عمر بود، که معتزله نیز از او تبری نمودند...

پس از این که دانستی از ضروریات دین و مذهب توسط اعتقاد به حق بودن سؤال و عذاب قبر و این که همه این امور با بدن اصلی و جسد عنصری دنیوی میت است:

فَاعْلَمْ أَنَّ هُنَا قَوْلًا لِصَدْرِ الْمُتَأَلِّهِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ مَنْ تَبِعَهُ مِنَ الْمُتَحِلِّينَ إِلَى الْحِكْمَةِ مِنْ أَنَّ مَسْأَلَةَ الْقَبْرِ وَ عَذَابَهُ إِنَّمَا هُوَ لِلرُّوحِ بِبَدَنِهِ الْبَرَزِيِّ الْمِثَالِي.

پس بدان که در این جا صدر المتألهین و پیروان او در حکمت، قولی دارند که سؤال و عذاب قبر تنها برای روح است با بدن برزخی مثالی، که در اسفار و سایر کتابهایش آورده، و آنچه در اسفار دارد این است که گوید:

بدان وقتی روح از بدن مفارقت نمود تعلقی به بدن دارد اما نه به اجزاء مادی آن، که جمعی از متأخرین پنداشته اند؛ زیرا مکرر بطلان آن را گفته ایم، بلکه تعلقش به بدنی است به همان صورت و هیئتی



که در خاطر نفس باقی است؛ زیرا که نفس پس از مفارقت از بدن، قوه و همیه‌اش را به استخدام خیال وا می‌دارد، و مبنای ما را می‌دانی که برای قوه خیالیته استقلال در وجود قایل هستیم و آن را بعد از بدن باقی می‌دانیم و نیاز او به این بدن مادی در ابتدای کار است نه در بقاء، و چون انسان از دنیا رفت ذاتش را مفارق از دنیا تخیل می‌کند و عین آن انسان میت و خفته در قبر را توهم می‌نماید و آلام و رنجش‌های رسیده در شرایع حقه را درک می‌کند، و عذاب قبر این است، و اگر سعید باشد نعمت‌های رسیده را تخیل نموده و ثواب قبر همین است - انتهی کلامه.

ولی تو می‌دانی که این گفتار مخالف ضرورت دین است و کسی از مسلمین تفوه به آن ننموده و در روایات نرسیده، بلکه به خلاف آن خبر داده‌اند. بنابراین مؤمن به خدا و رسول را نشاید که گوش به این گفتار دهد؛ زیرا اعتقاد به آن موجب بیرون رفتن از شرع قویم و آیین استوار و پایدار است و ضلالت تا قیامت را به دنبال دارد. مگر بگوییم: معلوم نیست اعتقادی به این حرف‌ها داشته‌اند بلکه بیان لازمه مبانی نموده‌اند. بنابراین اگر ایمان به خدا و رسول و آنچه او آورده داری سزاوار است در کلمات ائمه دین و تابعین صادقین آنان تاقل نمایی. امید است به برکات آنان از ورطه هلاکات و ظلمات رهایی یابی.<sup>۱</sup>

## وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ

شهادت می‌دهم و شما را به گواهی می‌طلبم که همانا نشر و حشر - منتشر شدن خلق در صحرای حشر و برانگیخته شدن آنان - حق است و ثابت.

نشر و بعث، یوم النشور و یوم البعث، هر دو از نام‌های قیامت است و برگرفته از آیات شریف قرآن. نسبت به اطلاق نام نشر و نشور می‌خوانیم:

﴿وَأَلَيْهِ النُّشُورُ﴾<sup>۱</sup> ﴿كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾<sup>۲</sup> ﴿يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ﴾<sup>۳</sup>

از گورها همانند ملخ‌های پراکنده شده بیرون می‌آیند.

و نسبت به نام یوم البعث می‌خوانیم:

﴿فَهَذَا يَوْمَ الْبَعْثِ﴾<sup>۴</sup>

پس این است روز بعث و برانگیخته شدن.

۲. سوره فاطر: ۹.

۱. سوره ملک: ۱۵.

۴. سوره روم: ۵۶.

۳. سوره قمر: ۷.

در قرآن کریم برای قیامت اسم‌های متعددی ذکر شده است که هر کدام آن‌ها به جهت و دلیل خاصی برای آن روز مخصوص قرار داده شده است. از جمله آن‌ها این دو نام است که در این عبارت زیارت آمده است: نشر و بعث. قیامت را یوم نشر و نشور می‌گویند چون مردمان در آن روز پراکنده شده، باز شده و از یکدیگر متمایز و جدا، به سوی حق تعالی می‌گرایند.

و یوم البعث می‌گویند چون از قبور خود سر برمی‌دارند و برانگیخته می‌شوند. سایر اسامی قیامت نیز هر کدام جهت خاصی در نام‌گذاری دارند، و به راستی تک تک نام‌های قیامت از هر حیث و جهتی که به قیامت داده شده، مایهٔ تنبیه و تنبه و موجب تذکار و تذکر است. آری قیامت یوم النشر است و یوم البعث.

با آوردن سخن امین الاسلام طبرسی در توضیح آیهٔ ۷ سورهٔ قمر به مناسبت یوم النشور، توضیح این جمله را خاتمه می‌دهیم. وی گوید:

معنای آیه این است که با وحشت و اضطراب از قبورشان بیرون آمده با یکدیگر اختلاط پیدا نموده، بدون این که جهتی و مقصدی داشته باشند در هم می‌لولند، آن گونه که ملخ‌ها این چنینند.

گفته‌اند: ملخ‌ها چسبیده به زمینند، آن گاه که آفتاب بتابد پراکنده می‌شوند. [بنابراین] معنای آیه این است که آنان در قبور خود ساکن و آرام هستند. وقتی آنان را می‌خوانند بیرون آمده، پراکنده می‌شوند.

و گفته‌اند: تشبیه به جراد و ملخ در این آیه به خاطر کثرت و زیادی

وَ أَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ ... \* ۱۰۱

آن هاست.

و این آیه دلالت می‌کند بر این که بعث و نشور متعلق به این بدن  
عنصری آرمیده در گور است به خلاف جمعی که می‌پندارند مربوط  
به ارواح است.<sup>۱</sup>

## وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ

شهادت می‌دهم و شما را گواه می‌گیرم که همانا صراط حق است.

یکی از حقایق مسلم و عقاید حتمی و مستحکم که جای هیچ شک و تردیدی در آن نیست و آیات و روایات بسیاری بر آن دلالت دارد، مسأله صراط است، تا آن جا که آن را از جمله ضروریات دین شمرده‌اند.<sup>۱</sup>

صراط در لغت به معنی طریق سهل و راه هموار و آسان است.<sup>۲</sup>

راغب اصفهانی گفته است:

به طریق سهل و راه آسان و هموار صراط گفته‌اند به تصور این که گویا سالک و رونده آن، آن را می‌بلعد، یا او رونده‌اش را ابتلاع می‌کند.<sup>۳</sup>

ابن منظور گوید:

۲. الفروق اللغویة ۲۴۶.

۱. منهاج البراعة ۱۳/۶.

۳. المفردات فی غریب القرآن ۲۳۰.

## وَ أَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ \* ۱۰۲

صراط سبیل واضح و راه آشکار است و به جهت کثرت روندگان صراط نامیده شده، گویا آنان را می‌بلعد و به خود می‌گیرد.<sup>۱</sup>

بنابراین صراط راه سهل و هموار، طریق واضح و آشکار و سبیل و مسیری است که جمع بسیاری از آن عبور می‌کنند و گویا آنان آن را می‌بلعند، یا راه آنان را به خود می‌گیرد.

ولی در فرهنگ دین و قاموس آیین و منطق آیه و حدیث، صراط جسر و پلی است، معبر و گذرگاهی است که در قیامت بر آتش قرار می‌گیرد و عبور و گذر خلق بر آن است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَجَازِكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ وَ مَزَالِكِ دَخْصِهِ وَ أَهْوَالِ زَلَلِهِ وَ تَارَاتِ أَهْوَالِهِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ وَ انْصَبَ الْخَوْفُ بَدَنَهُ...<sup>۲</sup>

و بدانید ای مردمان، که عبور شما بر صراط است و لغزش‌گاه‌های آن، و بیم‌جای‌های سقوط از آن و هول‌های مکرر و پی‌در پی آن، پس ای بندگان خدا، تقوای حق پیش گیرید؛ چونان تقوا و خویش‌تن‌داری صاحب مغز و خردی که به تفکر و اندیشه دلش را مشغول داشته و بیم و ترس بدنش را به تعب و ادا داشته و او را رنجور ساخته...

مُفَضَّلُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: از حضرت صادق علیه السلام از حقیقت صراط پرسیدم، فرمودند:

راه معرفت و شناخت خداوند عزّ و جلّ است، و آن، دو صراط است:

۲. نهج البلاغه، خطبة الغراء (خطبه ۸۳).

۱. لسان العرب ۶/۲۴۰.



صراطی در دنیا و صراطی در آخرت. اما صراطی که در دنیاست آن امامی است که اطاعتش فرض و لازم است که هر کس او را در دنیا بشناسد و به هدایت او رهنمون شده و به او اقتدا نماید از آن صراط آخرت که جسر و پل جهنم است، بگذرد، و هر کس او را - امام را - در دنیا نشناسد قدمش بر صراط آخرت بلغزد و گامش ثابت و پا برجا نماند و در آتش جهنم سقوط کند.<sup>۱</sup>

### حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

مردمان در عبور از صراط درجات و طبقاتی دارند، در حالی که صراط دقیق‌تر و باریک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر است: جمعی همانند برق از آن می‌جهند؛ گروهی چون پرش اسب پرش می‌گیرند؛ عده‌ای چون کودکان بر دست و شکم [می‌روند و] می‌گذرند؛ بعضی همانند راه رفتن عادی عبور می‌کنند؛ دسته‌ای می‌روند در حالی که آتش گاهی آنان را می‌گیرد و گاهی رها می‌کند.<sup>۲</sup>

### پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

علی جان، آن گاه که روز قیامت فرارسد، من و تو و جبرئیل بر صراط قرار می‌گیریم و کسی جز آن که خط و نوشته‌ای نسبت به ولایت تو داشته باشد، از آن نمی‌گذرد.<sup>۳</sup>

۲. امالی صدوق ۱۴۹ مجلس ۳۳ حدیث ۴.

۱. معانی الأخبار ۳۲.

۳. معانی الأخبار ۳۶.



بر این اساس است که مرحوم صدوق در اعتقاداتش گوید:

اعتقاد ما در مورد صراط این است که همانا حق و ثابت است و آن،  
جسر و پل جهنم است و عبور همه خلق بر آن است. و در معنایی  
دیگر صراط اسم حجج خداوند است که هر کس آنان را در دنیا  
بشناسد و اطاعت نماید حق تعالی جواز گذر و برگ عبور از آن  
صراطی که پل جهنم است، به او ارزانی دارد.<sup>۱</sup>

آنچه از مجموع مدارک دینی استفاده شده و می شود این است که  
صراط جسر و پلی است که بر روی آتش کشیده شده و عبور مردم در  
قیامت بر آن است. آنانی که در دنیا سالم زیسته و عقاید سالم داشته اند  
از آن صراط، سالم می گذرند و به بهشت می رسند، و آنانی که دچار  
لغزش شده اند، آن جا هم گرفتار لغزش می گردند.

کم و کیف عبور از صراط، ارتباط تام و پیوند کاملی با کم و کیف  
اعتقادات و اعمال اشخاص در این عالم دارد، و همه آنچه در زمینه  
صراط در احادیث و روایات آمده، اموری است ممکن، و تحقق آنها  
هیچ استبعادی ندارد، به خصوص با ظهور و بروز قدرت واسعة حق  
متعال در عالم آخرت و خصوصیات که قیامت داراست.

مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی هم در این گونه امور امکان را  
ملاک قرار داده و گوید:

و سَائِرُ السَّمْعِيَّاتِ مِنَ الْمِيزَانِ وَ الصِّرَاطِ... مُمَكِّنَةٌ دَلُّ السَّمْعِ

### عَلَى ثُبُوتِهَا فَيَجِبُ التَّصْدِيقُ بِهَا.<sup>۱</sup>

سایر مطالبی که از طریق سمع رسیده [و در مدارک دینی نقل شده] چونان میزان و صراط...، اموری است ممکن و دلیل نقلی و سمعی بر آن امور قائم است. بنابراین تصدیق آن‌ها لازم است.

### مرحوم علامه حلی در شرح این کلام نسبت به صراط گوید:

در مورد صراط گفته شده که در آخرت دو طریق است: یکی راه بهشت که خداوند بهشتیان را به آن صراط رهنمون می‌گردد، و دیگری راه آتش که دوزخیان را به آن دلالت می‌کند...

همچنین گفته شده که در قیامت یک راه بیش نیست که بر جهنم قرار دارد و همه مکلفین باید از آن بگذرند؛ راهی باریک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر. بهشتیان از آن می‌گذرند و هیچ بیم و اندوهی به آنان نمی‌رسد، و کفار عبور می‌کنند ولی دچار خوف و بیم و عقوبت و عذاب می‌گردند، و هر وقت هر کدام از آنان به جایگاه و محل آتشی خود رسیدند از آن صراط به آن جایگاه سقوط می‌کنند.<sup>۲</sup>

صاحب اثر نفیس اعتقادی هدایة الطالبین، مرحوم ملا محمد تقی

کاشانی گوید:

اعتقاد به حقیقت صراط اجماعی مسلمین و از اصول دین است، بلکه از ضروریات دین است، و آنچه از احادیث بسیار و عبارات اکثر علما ظاهر می‌شود این است که صراط جسم است نه این که مراد از

۲. همان ۴۵۳.

۱. کشف المراد ۴۵۲.

وَ أَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ \* ۱۰۷

آن، طریق مستقیم معنوی باشد، و این که بعضی توهّم کرده‌اند که مراد از صراط صراط جسمانی نیست بلکه صراط عبارت است از طریق مستقیم معنوی که ولایت امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین باشد، جواب آن از تأمل در احادیث و عبارات علما ظاهر می‌شود که ولایت ایشان سبب نجات و گذشتن از صراطی است که آن جسم است و جسر جهنّم است، و اگر کسی در دنیا ولایت ایشان را نداشته و از آن‌ها اطاعت نکرده است قدمش از صراط خواهد لغزید و به جهنّم خواهد افتاد.<sup>۱</sup>

... و در حدیث دیگر است که خدا صراط را از برای مؤمنان عریض می‌کند و از برای گناه کاران باریک می‌گرداند.<sup>۲</sup>

### در کتاب العشرات می‌خوانیم:

منقول از شرح ابن میثم است که هر که قائل باشد به معاد جسمانی، قائل است بر آن که صراط جسری است کشیده شده بر روی جهنّم. مجلسی رحمته الله می‌فرماید: بدان که از ضروریات دین که ایمان به آن باید آورد، صراط است، و آن، جسری است که بر روی جهنّم کشیده شده است، و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نخواهد شد.

مؤلف گوید که: اقوال تمام محدّثین و متشرّعین همان است که صراط جسمی است کشیده شده است روی جهنّم، و ظاهر آیات قرآنی و احادیث هم همین است که جسمی است، ولی از چه

جسمی است و جنس او از چه باشد معلوم نیست. پس بر مکلف لازم است اعتقاد به ظاهر آیات و احادیث که صراط جسمی است از اجسام، ولی دانستن جنس او که از چه باشد، لزوم ندارد. پس اقوال غالب حکما که صراط را تأویل کرده‌اند به حدّ وسط از اخلاق، و همین طور میزان و تطایر را که برای آن‌ها تأویلاتی قائل شده‌اند، همه خلاف ظاهر آیات و احادیث و اقوال متشرّعه است و اوّل درجه کفر می‌باشد؛ نعوذ بالله من غضب الله.

مؤلف گوید: در کتاب انوار المصیبه به مناسبتی این حکایت را از والدش نقل کرده. در قریه نيله که قریه خودشان باشد، شخصی بود که تولیت مسجد آن قریه به دست او بود. روزی از خانه بیرون نیامده، او را طلبیدند عذر آورد که نمی‌توانم. چون تحقیق کردند معلوم شد که بدن او به آتش سوخته سوای دو طرف ران‌های او تا طرف زانوها که از آسیب سوختن محفوظ مانده، و دیدند درد و الم او را بی‌قرار کرده. سبب آن را از او پرسیدند. گفت: در خواب دیدم که قیامت بر پا شده و مردم در جرح عظیم‌اند و بسیار به آتش می‌روند و به بهشت کم می‌روند، و من از آن کسانی بودم که به بهشت مرا فرستادند. همین که رو به بهشت می‌رفتم به پلی رسیدم که عرض و طول آن بزرگ بود. گفتند: که این صراط است. پس ما از روی آن عبور کردیم، و هر چه از آن طی می‌کردیم عرضش کم و طولش بسیار می‌گشت، تا به جایی رسید که مثل تیزی شمشیر شد. نگاه کردیم در زیر آن، دیدیم که وادی بسیار بزرگی است و در آن، آتش سیاهی است و می‌جهد در جمره‌هایی مثل قلّه‌های کوه‌ها، و مردم



بعضی نجات می‌یابند و برخی در آتش می‌افتند، و من پیوسته میل می‌کردم از طرفی به طرف دیگر، مثل کسی که بخواهد بیفتد، تا خود را رسانیدم به آخر صراط. به آن جا که رسیدم نتوانستم خودداری کنم که ناگاه در آتش افتادم و فرو رفتم در میان آتش. پس خود را رسانیدم به کنار وادی و هر چه دست انداختم دستم به جایی بند نشد و آتش مرا پایین می‌کشید به قوت جریان خود، و من استغاثه می‌کردم و عقل از من پریده. پس مُلْهَم شدم به آن که گفتم: یا علی بن ابی طالب! پس نظر افکندم دیدم مردی به کنار وادی ایستاده. در دلم افتاد که او علی بن ابی طالب است. گفتم: ای آقای من، یا امیرالمؤمنین! فرمود: دست خود را نزدیک بیاور. پس کشیدم دست خود را به جانب آن حضرت. پس گرفت دست مرا، کشید مرا بیرون و افکند مرا بر کنار وادی. پس آتش را از دو طرف من دور کرد به دست شریفش، که من وحشت نموده از خواب پریدم و به این حال خود را دیدم که می‌بینی، و سالم نمانده بدن من از آتش مگر آن جایی که امام دست مالیده. پس مدت سه ماه مرهم کاری کرد تا سوخته‌ها برطرف شد و بعد از آن، کم بود که نقل کند این حکایت را به جهت احدی مگر آن که تب او را می‌گرفت.<sup>۱</sup>

صراط دنیوی برای او چند معنی است:

اول آن که عبارت است از طریق به سوی معرفت پروردگار... و تحصیل این مقام نیست و نشاید جز از پیروی محمد و آل محمد...

دوم آن که عبارت است از دین قویم و شرع مبین، و معنی استقامت در دین همان است که شخص، مستقیم در دین خدا باشد که عبارت است از اوامر و نواهی پروردگار...

معنای سوم برای صراط دنیوی امام مفترض الطاعه است، و صراط حقیقی نفس امیرالمؤمنین علیه السلام است، و ائمه از اولاد او هر یک صراط مستقیم و طریق مستوی‌اند، و خود امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **أَنَا الصِّرَاطُ الْمَحْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ**، منم راه کشیده شده بین بهشت و دوزخ.

معنای چهارم از برای صراط دنیوی، ولایت و معرفت امیرالمؤمنین و باقی ائمه اطهار است.

معنای پنجم از برای صراط دنیوی اسلام است...

معنای ششم از برای صراط دنیوی قرآن مجید است، و این معنی مروی از حارث اعور است که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: صراط کتاب خداوند است...<sup>۱</sup>

مؤلف گوید:

هر کس بخواهد بداند که از صراط قیامتی به سهولت عبور می‌کند و بر بهشت وارد می‌شود یا آن که عبور از صراط برای آن، صعب و دشوار است و وارد زیر پل که جهنم است، خواهد شد، ملاحظه کند که در این شش معنی که برای صراط ذکر کردیم، مستقیم و استوار است و لغزش و شکلی در آن‌ها ندارد و این شش معنی را به طور

خوبی و سهولت طی کرده است، بداند که از آن صراط آخرتی نیز به سهولت و خوبی عبور خواهد کرد، و اگر در این شش معنی برای او لغزشی و اشکالی باشد و آن‌ها را به سهولت طی نکرده باشد، بداند که در صراط قیامتی عبورش از آن محلّ گیر و دار است و به زیر پل که جهنّم و عذاب است، خواهد رفت؛ چرا که هر دو صراط، چه صراط دنیوی و چه صراط اخروی، هر دو یکی است. نهایت آن که صورت دنیوی صراط همان شش است، و صورت اخروی آن، همان یکی است که دارای گردنه‌ها و بلندی و پستی‌ها می‌باشد.<sup>۱</sup>

شاید با توضیحی که می‌آوریم مسأله صراط بهتر روشن شود و اگر ابهامی به جا مانده یا ابهامی پدید آمده برطرف گردد. صراط مستقیم در دنیا، دین خدا و امام معصومی است که اطاعتش فرض و لازم است. صراط دین و امام علیه السلام در دنیا بسیار باریک و دقیق است و عبور از آن، سخت و دشوار، و بسیاری دچار لغزش و سقوط می‌شوند. عبور مردم هم از آن متفاوت است. آن قدر دقیق و باریک و سخت و دشوار است که انسان باید از بسیاری از پیوندها بگذرد و بسیاری از عُلقه‌ها را بگسلد؛ بسیاری از اعتبارات را نادیده بگیرد؛ از بسیاری از منافع چشم پوشد و از بسیاری از لذائذ صرف نظر کند.

در چنین مواردی بعضی خیلی سریع بدون هیچ معطلی اقدام می‌کنند و چون برق جهنده از صراط مستقیم دینی رد می‌شوند. بعضی سرعتشان کمتر، بعضی کمتر، تا آن که جمعی افتان و خیزان بالاخره خود را



نجات می‌دهند، و بعضی هم در جهنم هوی و هوس، شهوت و غضب، ربا و رشوه، شهادت دروغ و حکم خلاف و وسقوط می‌نمایند. صراط آخرت هم این چنین است.

بگذریم. می‌بینیم در احادیث و روایات و گفتار محدثین و متکلمین بزرگ، صراط بدون هیچ تأویل و توجیهی کاملاً روشن و آشکار ترسیم گردیده. بنابراین توجیهاتی که ملا صدرا نسبت به آن آورده و صراط را صورتی آفریده‌ی نفس، و ساخته و پرداخته‌ی عمل انسان شمرده و آن را واقعیتهای خارج و مستقل از نفس ندانسته، صحیح به نظر نمی‌رسد. وی گوید:

بصِيرَةٌ كَشْفِيَّةٌ... إِنَّ النَّفْسَ الْإِنْسَانِيَّةَ السَّعِيدَةَ صَوْرَةٌ صِرَاطِ  
 اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ، وَ لَهُ حُدُودٌ وَ مَرَاتِبٌ إِذَا سَلَكَهُ سَالِكٌ مُتَدَرِّجاً  
 عَلَى حُدُودِهِ وَ مَقَامَاتِهِ أَوْصَلَهُ إِلَى جِوَارِ رَبِّهِ دَاخِلاً فِي الْجَنَّةِ...  
 فَإِذَا انْكَشَفَ الْغِطَاءُ بِالمَوْتِ وَ رُفِعَ الْحِجَابُ عَنْ عَيْنِ قَلْبِكَ  
 تُشَاهِدُهُ، وَ يُدُّ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَجِسْرِ مَحْسُوسٍ عَلَى مَتْنِ جَهَنَّمَ،  
 أَوَّلُهُ فِي المَوْقِفِ وَ آخِرُهُ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، يَعْرِفُ ذَلِكَ  
 مَنْ يُشَاهِدُهُ، وَ تَعْرِفُ أَنَّهُ صَنَعْتُكَ وَ بِنَاؤُكَ...<sup>۱</sup>

در توضیح این کلام گفته‌اند:

نظر ملا صدرا این است که خود آن پل کار انسان و ساخته‌ی عمل انسان است. البته اگر گفته شود: تندی و کندی در عبور از آن پل

دست انسان است حرف خوبی است، ولی ایشان می‌گویند: خود آن  
جسر وجود خارجی ندارد. ملاصدرا تصریح کرده که مرور کننده و  
مرور شونده و مقصد همه یکی است؛ یعنی همان نفس است.<sup>۱</sup>

به هر حال خیلی روشن است که صراط سیر حرکت تکاملی  
اشخاص نیست.<sup>۲</sup>

و اینک عبارت اسفار در این زمینه:

أَقُولُ: وَ مِنَ الْعَجِيبِ كَوْنُ الصَّرَاطِ وَ الْمَارِّ عَلَيْهِ وَ الْمَسَافَةِ وَ  
الْمُتَحَرِّكِ فِيهِ شَيْئاً وَاحِداً. وَ هَذَا هَكَذَا فِي طَرِيقِ الْآخِرَةِ الَّتِي  
تَسْلُكُهَا نَفْسُ الْإِنْسَانِيَّةِ، فَإِنَّ الْمُسَافِرَ إِلَى اللَّهِ - أَغْنَى النَّفْسَ -  
تُسَافِرُ فِي ذَاتِهَا وَ تَقْطَعُ الْمَنَازِلَ وَ الْمَقَامَاتِ الْوَاقِعَةَ فِي ذَاتِهَا  
بِذَاتِهَا، فَنِي كُلِّ خُطْوَةٍ تَضَعُ قَدَمَهَا عَلَى رَأْسِهَا، بَلْ رَأْسُهَا عَلَى  
قَدَمِهَا. وَ هَذَا أَمْرٌ عَجِيبٌ، وَلَكِنْ لَيْسَ بِعَجِيبٍ عِنْدَ التَّحْقِيقِ وَ  
الْعِرْفَانِ.<sup>۳</sup>

ظواهر این گفته‌ها با ظاهر آنچه در مدارک آمده هم سویی ندارد، و  
لذا در مقام توجیه گفته‌اند:

لازمة این که می‌گوییم: صراط آخری تجسم صراط دنیوی است،  
این نیست که وجود صراطی را بر روی آتش جهنم که همه مردم

۲. همان ۹۴.

۱. معاد ۹۲.

۳. الاسفار الاربعة ۲۹۰/۹.

مأمور به مرور بر آن هستند، انکار نماییم، بلکه مقتضای تعبد به ظواهر قرآن و حدیث، وجود چنین صراطی به معنی حقیقی آن می‌باشد، بر فرض، حقیقت آن را فعلاً درک نکنیم.<sup>۱</sup>

در این جا تذکر نکاتی مناسب به نظر می‌رسد:

۱. آیا وجود صراط و راه و جسر و پلی بر روی آتش با همه آن خصوصیات که در احادیث و روایات آمده، محال عقلی است یا مستلزم محال عقلی است؟ اگر چنین است که حرفی نداریم. ولی اگر چنین نیست - که چنین هم نیست - پس امری است ممکن، علاوه که جمعی صادق و آگاه، از تحقق و وقوع این امر ممکن خبر داده‌اند. ما به حکم عقل می‌پذیریم و هیچ تأویل و توجیه هم نمی‌آوریم.

۲. باید توجه داشت که آنچه مربوط به عالم آخرت است حقیقتش در دنیا برای ما معلوم نیست و تا در این عالم هستیم نمی‌توانیم آن را درک نماییم، همان‌گونه که بچه تا در عالم رحم است نمی‌تواند به حقیقت عالم دنیا و خصوصیات آن واقف گردد. بنابراین اگر ما در این نشأه، حقایق عالم بعد را درک نمی‌کنیم امری است طبیعی، و نمی‌تواند عذری برای عدم پذیرش و مانعی از قبول آن‌ها گردد.

۳. هر چه در دنیا بر صراط مستقیم دین در بُعد اعتقادی که پذیرش توحید و قبول نبوت و اقرار به ولایت خاندان رسالت علیهم‌السلام و اعتراف به سایر مسایل اعتقادی است، ثابت قدم‌تر باشیم، و همچنین در بُعد عملی

۱. الالهیات علی هدی الكتاب والسنة والعقل ۲۷۱/۴.

هر چه از دو حد افراط و تفریط دورتر بوده و اهتمام بیشتری به رعایت حد اعتدال که دستورات جامع دینی است، داشته باشیم، فردای قیامت عبورمان از صراط که جسر و پلی است بر آتش، سهل‌تر و آسان‌تر و سریع‌تر و زودتر خواهد بود. لذا اگر حدیث می‌گوید:

نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ<sup>۱</sup>. ما ییم راه مستقیم،

همین حقیقت را بازگو می‌نماید، و یا اگر روایت نبوی می‌گوید:

أَثْبَتُكُمْ قَدَمًا عَلَى الصِّرَاطِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِأَهْلِ بَيْتِي<sup>۲</sup>.

آنان که محبت و دوستی شان نسبت به اهل بیت من شدیدتر و محکم‌تر باشد، قدمشان بر صراط ثبات بیشتری دارد و با استواری بیشتری بر صراط گام می‌نهند.

مضاف بر آنچه گفتیم، از حدیثی استفاده می‌شود که حسن ظن به حق تعالی و صلوات بر پیامبر برای نجات از خطرات صراط بسیار مؤثر است. رسول خدا ﷺ فرمودند:

وَرَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي عَلَى الصِّرَاطِ يَزْتَعِدُّ كَمَا تَزْتَعِدُّ السَّعْفَةُ فِي يَوْمِ رِيحٍ عَاصِفٍ، فَجَاءَهُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِاللَّهِ فَسَكَنَ رَعْدَتُهُ وَ مَضَى عَلَى الصِّرَاطِ.

وَرَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي عَلَى الصِّرَاطِ يَزْحَفُ أَخْيَانًا وَ يَحْبُو أَخْيَانًا وَ يَتَعَلَّقُ أَخْيَانًا، فَجَاءَتْهُ صَلَاتُهُ عَلَى فَأَقَامَتْهُ عَلَى قَدَمَيْهِ



### وَمَضَى عَلَى الصُّرَاطِ<sup>۱</sup>

مردی از امتم را بر صراط دیدم که می‌لرزید، آن گونه که شاخه خشک درخت خرما در تندباد می‌لرزد. حسن ظن و گمان پسندیده‌ای که به حق تعالی داشت، موجبات آرامش او را فراهم آورد و از صراط گذشت.

دیگری از امتم را دیدم که گاهی خود را می‌کشید و گاهی بر دست و شکم حرکت می‌کرد و گاهی آتش او را می‌گرفت. درود و صلواتش بر من او را پایدار نمود و بر صراط گذشت.

از حدیثی که می‌آوریم، استفاده می‌شود حفظ ارتباط و پیوند با حضرت صدیقه علیها السلام و محبت آن بانوی دوسرا برای نجات از صراط نقش مهمی را ایفا می‌کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

به درستی که وقتی خداوند تعالی اولین و آخرین را مبعوث و محشور نماید منادی پروردگار ما از زیر عرش ندا در می‌دهد: ای گروه خلائق، دیده بر هم بگذارید تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم سیده زنان جهانیان از صراط بگذرد. همه مردمان دیده می‌بندند.

فاطمه علیها السلام از صراط می‌گذرد و هیچ کس در قیامت باقی نمی‌ماند جز این که غضب بصر نموده و دیده فرو می‌هد مگر محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام فرزندان طاهر و پاکیزه آنان؛ زیرا آنان اولاد آن

۱. امالی صدوق ۱۹۲ مجلس ۴۱ حدیث ۱.

بزرگ بانویند. آن گاه که حضرتش به بهشت درآمد و در جنت جا گرفت دنبالهٔ بالاپوش و پارچه‌ای که بر خود افکنده است بر صراط باقی می‌ماند به گونه‌ای که یک طرف آن به دست آن حضرت در بهشت، و طرف دیگرش در عرصات قیامت است. در این هنگام منادی پروردگار ندا در می‌دهد:

يَا أَيُّهَا الْمُحِبُّونَ لِفَاطِمَةَ، تَعَلَّقُوا بِأَهْدَابِ مِرْطِ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ  
العَالَمِينَ.

ای دوستان فاطمه، به ریشه‌های پوشش فاطمه، سیدهٔ زنان  
عالمیان دست آویزید!

در این هنگام هیچ دوستی از دوستان حضرت زهراء علیها السلام باقی  
نمی‌ماند جز این که متمسک به ریشه‌ای از ریشه‌های ردای  
حضرتش می‌شود، تا آن جا که بیش از هزار هزار فئام به آن دست  
می‌آویزند.

به پیامبر اکرم عرض کردند: یک فئام چه مقدار است؟ فرمودند: یک  
میلیون نفر، که چنین جمع کثیری به وسیلهٔ حضرتش از آتش نجات  
پیدا می‌کنند.<sup>۱</sup>

با نقل این ابیات دامنهٔ بحث در مورد صراط را فراهم چینییم.

ای که در دنیا نرفتی بر صراط المستقیم

در قیامت بر صراطت جای تشویش است و بیم

قلب زران بود نستانند در بازار حشر

خالصی باید که بیرون آید از آتش سلیم

عیبت از بیگانه پوشیدمت و می‌بیند بصیر

فعلت از همسایه پنهان است و می‌داند علیم

نفس پروردن خلاف رأی دانشمند بود

طفل خرما دوست دارد، صبر فرماید حکیم

راه نومی‌گیری گرفتم رحمتم دل می‌دهد

کای گنه کاران هنوز امید عفو است از کریم

گر بسوزانی خداوند، جزای فعل ماست

ور ببخشی رحمتت عام است و احسانت قدیم

گرچه شیطان رحیم از راه انصافم ببرد

هم چنان امید می‌دارم به رحمان رحیم

آن که جان بخشید و روزی داد و چندین لطف کرد

هم ببخشاید چو مستی استخوان باشم رمیم

«سعدیا» بسیار گفتن عمر ضایع کردن است

وقت عذر آوردن است استغفرالله العظیم<sup>۱</sup>

بنند باز بر سر دوزخ پل صراط هر کس کزو گنشت مُقیم جنان شود<sup>۲</sup>

۲. لغت نامه دهخدا - صراط.

۱. کلیات سعدی ۶۴۸ طیبیات.



## وَالْمِرْصَادَ حَقًّا

شهادت می‌دهم و شما را به گواهی می‌گیرم که هر آینه  
مرصاد و کمین‌گاه حق است.

مرصاد دو مرتبه در قرآن کریم آمده است: یکی در آیه ۲۱ سوره

نبأ:

﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾

همانا جهنم در کمین است.

و دیگری در آیه ۱۴ سوره مبارکه فجر:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾

همانا پروردگار تو در کمین‌گاه است - و رقیب و حاضر است.

مرصاد از مادهٔ رصد است و از جهت صرفی چهار احتمال دارد: اسم  
مکان، اسم آلت، صفت مشبیه برای مبالغه، صیغهٔ مبالغه.<sup>۱</sup>

رصد در زبان عرب به معنای مراقبت نمودن و در کمین نشستن  
است.<sup>۲</sup>

۲. المنجد - رصد.

۱. روح المعانی ۱۷/۳۰.

### راغب اصفهانی گوید:

مقصود از ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ﴾ این است که هیچ ملجأ و پناهگاه و مهرب و گریزگاهی نیست، و مراد از ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾ این است که عبور مردم از آن است.<sup>۱</sup>

### فیومی گفته است:

مقصود از ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ﴾ این است که خداوند مراقب توست و هیچ چیز از افعال و رفتار تو بر او مخفی نیست و از او فوت نمی‌شوی و توان گریختن و رستن نداری.<sup>۲</sup>

### ابن منظور چنین آورده است:

مراد از ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ﴾ این است که خداوند در طریقی که تو از آن می‌گذری، قرار دارد، و یا در کمین کفار و آنانی که مانع راه او هستند، قرار می‌گیرد تا آنان را به عذاب بکشاند، یا آن که در کمین همه انسان‌هاست تا کار آنها را جزای مناسب دهد.<sup>۳</sup>

### طُریحی گوید:

قِيلَ لِأَعْرَابِيٍّ: أَيْنَ رَبُّكَ؟ قَالَ: بِالْمُرْصَادِ، وَ لَيْسَ يُرِيدُ بِهِ الْمَكَانَ.<sup>۴</sup>

به عربی بادیه نشین گفتند: پروردگار تو کجاست؟ گفت: در مرصاد و

۱. المفردات فی غریب القرآن ۱۹۶.

۲. مصباح المنیر - رصد.

۳. لسان العرب - رصد.

۴. مجمع البحرین - رصد.

کمین گاه است، و مقصودش مکان و جایگاه خاصی نبوده.

مرحوم مجلسی که نوعاً در آغاز هر بابی آیات مناسب با آن را می آورد، در باب «الصراط» کتاب «العدل و المعاد» بحار الانوار فقط همین آیه ۱۴ سوره فجر را آورده است: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ سپس در مقام تفسیر آن برآمده، می گوید:

مرحوم طبرسی در توضیح این آیه چنین آورده: راه بندگان بر مرصاد است و هیچ کدام از آنان از نظر حق تعالی فوت نمی شوند؛ یعنی هیچ چیز از اعمالشان فوت نمی گردد؛ زیرا خداوند گفتار و رفتار آنان را می شنود و می بیند، همان طور که از کسی که بر مرصاد قرار دارد چیزی فوت نمی گردد.

و از علی علیه السلام نقل شده که معنای آیه این است که پروردگار تو قادر است اهل عصیان را جزا دهد.

و حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مرصاد قنطره و جایگاه بلندی است بر صراط که هیچ کس از آن نمی گذرد و عبور نمی نماید در حالی که مظلّمهای از بندهای برگردنش باشد.

و از ابن عباس در بیان آیه شریفه چنین نقل شده است: همانا بر فراز جسر جهنّم و پل دوزخ هفت ایستگاه [و مرکز کنترل و بازرسی] است که در نخستین آنها از بنده خدا از اعتقاد به وحدانیت حق می پرسند؛ اگر آن را کامل و تام ادا نمود به محبس دوم می رسد. در آن جا از نماز می پرسند. اگر آن هم تمام بود به ایستگاه سوم می رسد که از زکات جويا می شود. اگر درست ادا نموده بود به مرکز

بازرسی چهارم می‌رسد که در آن جا از روزه او می‌پرسند. اگر کامل گرفته بود به محل کنترل پنجم می‌رسد که از حج سؤال می‌نمایند. اگر تمام آورده بود به مرز ششم می‌رسد که جویای عمره او می‌شوند. اگر کامل بود به آخرین قنطره و مرصد می‌رسد و از او از مظالم بندگان [و حق الناس] می‌پرسند. اگر از عهده آن‌ها بیرون آمده بود که خوب، و گرنه می‌گویند: او را نگه دارید و بنگرید اگر عمل مستحبتی دارد که کارش را اصلاح کند و به بهشت برود.<sup>۱</sup>

### مرحوم صدوق در اعتقاداتش گوید:

اعتقاد ما درباره عقبات این است که هر کدام اسمی غیر از دیگری دارد، و هر گاه انسان به عقبه واجبى وارد شود که در انجامش کوتاهی کرده باشد در آن جا محبوس شده تا با عمل صالحی که پیش فرستاده یا رحمتی از حق تعالی که او را فرا گیرد، از آن عقبه خلاص گردد و بگذرد. و پیوسته در هر عقبه‌ای چنین وضعی دارد، که اگر از همه آن‌ها سالم بیرون آید به دار البقاء درآید و به سعادت ابدی نایل گردد...

و همه این عقبات بر صراط است و اسم یکی از آن‌ها عقبه ولایت است که همه مردم را بر آن عقبه نگه داشته و از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از ایشان علیهم السلام می‌پرسند، و هر کس پاسخ مثبت گفت نجات یابد و هر کس جواب درست نگفت سقوط

۱. مجمع البیان ۴۸۷/۱۰، بحار الانوار ۶۴/۸

نماید، و این است قول خدای تعالی در قرآن: ﴿وَقِفْهُمْ إِنَّهُمْ مَشْؤُولُونَ﴾<sup>۱</sup> نگه دارید آنان را که همانا آنان مورد سؤال خواهند بود.

و اسم یکی از آن عقبات مرصاد است. که در آیه شریفه آمده: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ﴾ و خدای عز و جل فرموده است: بِعِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا يَجُوزُنِي ظَلْمٌ ظَالِمٍ، به عزت و جلال خودم سوگند، از این عقبه و ایستگاه مرصاد هیچ کس با ظلم عبور نمی کند - هیچ ظالمی تا به حساب ظلمی که کرده، رسیدگی نشود و داد مظلوم از او گرفته نگردد از این عقبه مرصاد نمی تواند بگذرد - و اسم عقبه‌ای رَجِم و دیگری امانت و یکی نماز، و هکذا هر کدام به نام یکی از واجبات و اوامر و نواهی پروردگار نام گذاری شده است.<sup>۲</sup>

از مجموع آنچه آوردیم استفاده می شود که مرصاد جایگاه خاص و موضع مخصوصی از صراط است که عنوان مراقبت و بازبینی و دقت و تفتیش دارد، و محلی است که به مظلالم خلق در آن جا رسیدگی می شود. و چون محلی است حساس و قنطره و ایستگاهی بسیار حایز اهمیت، در این زیارت شریف، پس از گواهی به صراط از آن یاد شده و زائر قبول داشت خود را نسبت به آن اعلام می دارد.

برای درک اهمیت صراط و عقبات آن به خصوص مرصاد، به عنوان مثال تصور کنید جمعی برای امتحانی که مواد درسی بسیاری دارد،

۱. سوره صافات: ۲۴.

۲. اعتقادات صدوق، چاپ شده در حاشیه باب حادی عشر ۸۸.



شرکت می‌کنند. دروس را یکی بعد از دیگری امتحان داده و نمره خوبی می‌گیرند. خوشحال و مسرور که بحمدالله نمره آوردیم و قبول شدیم. در این میان کسی که آگاه است و با خبر، می‌گوید:

خیلی خوشحالی نکنید، صبر کنید اگر از آن درس باقی مانده هم نمره خوب آوردید آن وقت معلوم می‌شود قبول هستید و جای سرور و خوشحالی است، و الا خیلی‌ها مانند شما از همه این دروس نمره خوب و حتی بهتر از شما آوردند ولی از آن درس آخری مردود شدند.

جایگاه مرصاد همانند امتحان آن درس آخری است؛ زیرا ممکن است جمع بسیاری از خودِ صراط یا سایر عقبات و ایستگاه‌ها سریع و سالم بگذرند، ولی در عقبه مرصاد گرفتار شده و معطل بمانند. در پاره‌ای از مخاصمات و نزاعات، وقتی کسی با کسی حسابی پیدا می‌کند و تسویه نمی‌شود، می‌گوید: باشد برای سر پل صراط. به احتمال در چنین مواردی نظر به همین عقبه مرصاد و ایستگاه مظالم عباد دارند؛ زیرا نوع مردم در این عقبه گرفتار می‌شوند و معطل می‌مانند.

عقبه مرصاد، کمین‌گاه مظالم عباد و ایستگاه حق الناس، جایگاه بسیار مهمی است. جایی است که خیلی داراها نادار می‌شوند و بسیاری از نادارها دارا می‌گردند؛ چون حساب‌ها تسویه می‌شود؛ بدهکاری‌ها باید پرداخت شود؛ طلب‌ها باید وصول گردد؛ حقی از کسی به ذمه کسی باقی نماند.

امروز که در دنیا حق کسی را می‌خورم، مال کسی را می‌برم، نان کسی را می‌برم، به حریم و حقوق کسی تجاوز می‌نمایم و به اعتبار و آبروی کسی صدمه می‌زنم باید به یاد عقبه مرصاد باشم و با خودم



زمزمه کنم: «إِنَّ رَيْكَ لِبِالْمِرْصَادِ».

باشد که این تذکرات و زمزمه‌ها تنبیه و تنبیهی آورد، و موجب شود دست از تعدی بازدارم و حقوق بندگان خدا را محترم بشمارم و به حریم دگران تجاوز ننمایم. متأسفانه روز به روز بی‌اعتنایی به حقوق مردم بیشتر می‌شود و بی‌توجهی به مظالم عباد فزونی می‌گیرد. تأسف آن وقت بیشتر می‌شود که چنین بی‌توجهی از ناحیه آنان که فکر می‌کنند به همه امور توجه دارند، دیده می‌شود، و تأثر آن زمان زیادتر که به اسم دین - آن هم آن دینی که این قدر اهتمام به مسایل حقوقی دارد - این بی‌اعتنایی‌ها و دست‌درازی‌ها ظهور و بروز پیدا می‌کند. چه زیبا سنایی غزنوی در این چکامه‌اش چونان وضعی را ترسیم نموده است:

ای دل غافل مباش خفته در این مرحله

طبل قیامت زدنند خیز که شد قافله

خانه خریدی و ملک باغ نهادی اساس

ملک به مال ریا خانه به سود غله

فرش تو در زیر پا اطلس و شعر و نسبیج

بسیوه همسایه را دست شده آبله

او همه شب گرسنه، تو ز خورش‌های خوب

کرده شکم چارسو چون شکم حامله

دزد به شمشیر تیز گر بزند کاروان

بر در دگان زند خواجه به زخم پله

در رمضان و رجب مال یتیمان خوری

روزه به مال یتیم مار بود در سه

مال یتیمان خوری پس چله داری کنی

راه مزن بر یتیم دست بدار از چله

گر بخوری شکر کن، ورنه خوری صبر کن

پس مکن از کردگار از پی روزی گله

دامن توحید گیر - حیدر بگیر - پند «سنایی» شنو

تا که بیابی به حشر ز آتش دوزخ پله

مهمین مفسر شیعه، مرحوم علی بن ابراهیم قمی اعلی الله مقامه در تفسیر

سوره مبارکه فجر حدیثی نقل نموده که بسیار حایز اهمیت است و با

این جمله زیارت و المرصاد حق بی ارتباط نیست و می‌تواند برای همه

ما مایه تنبه و موجب تحذیر باشد. وی گوید:

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: آن گاه که آیه شریفه ﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ

بِجَهَنَّمَ﴾<sup>۲</sup> آن روز - روز قیامت - جهنم آورده می‌شود، نازل شد،

اصحاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جویای کیفیت آن شدند. حضرت

فرمودند: روح الامین - جبرئیل - به من خبر داد که وقتی حق تعالی

همه اولین و آخرین را مبعوث نمود و محشور گردانید جهنم را کشان

کشان در حالی که به هزار بند و زمام بسته‌اند و او جنبش و فغان و

فریاد دارد و صداهای عجیب و غریب از او به گوش می‌رسد و صد

هزار فرشته غِلاظ و شِدَاد - ملائکة سخت کوش و پرتوان - آن را می‌کشند، می‌آورند. و اگر نبود که خداوند بندگان را برای حساب نگه می‌دارد، همه هلاک می‌شوند. در این میان شعله‌ای از آتش بیرون آمده و همه نیک و بد خلق را زیر پوشش می‌گیرد و تمامی فرشتگان و پیامبران فریاد می‌زنند: رَبُّ نَفْسِي نَفْسِي، پروردگار من، جانم، [از دست رفت و هلاک شدم] و تنها تو ای رسول خدا، ندا در می‌دهی: اُمَّتِي اُمَّتِي.

آن گاه صراط را بر آتش می‌نهند که باریک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر است، و بر آن، سه قنطره و ایستگاه است: یکی مربوط به امانت و رَجْم است. دومی متعلق به نماز است، و سومی قنطره عدل پروردگار عالمیان.

و چون عبور مردمان به قنطره اول - رَجْم و امانت - می‌افتد آنان را حبس می‌کنند و نگه می‌دارند. اگر نجات یافتند عقبه نماز جلوگیری آنان می‌شود. اگر از آن عقبه هم رستند پایان آن رب العالمین است - یعنی عدل و دادخواهی و جزای پروردگار نسبت به مظلوم عباد و حقوق بندگان - و این است قول خدای عز و جل: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾<sup>۱</sup>.

مرحوم مجلسی در بیان این حدیث شریف گوید:

ممکن است که امانت در اموال باشد و عدل الهی در ظلم‌های دیگر، یا اول در حق الله باشد و ثانی در حق الناس. و بعید نیست که مراد از

صله رحم رعایت رَحِمِ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام، و منظور از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است، و عقبه ولایت که اعظم عقبات است، در این جا مذکور نشده است. مگر آن که بگوییم: این‌ها نسبت به مؤمنین است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط یا پیش از ورود به صراط به جهنم می‌روند.<sup>۱</sup>

در احادیث و روایات رسیده در مقام انذار و تخویف و ترس و بیم ظالمین و بشارت و نوید مظلومین، به منظر مرصاد و مقام مراقبت و دیده بانی حق تعالی توجه و عنایت بسیار شده است.

در خطابات حق تعالی به کلیمش موسی علی نبینا و آله و علیه السلام می‌خوانیم:

وَلَا تَرْضَ بِالظُّلْمِ وَلَا تَكُنْ ظَالِمًا؛ فَإِنِّي لِلظَّالِمِ بِمِرْصَدٍ حَتَّىٰ أُدِيلَ  
مِنْهُ الْمَظْلُومَ.<sup>۲</sup>

زنهار به ظلم راضی مباش و خود هم در مقام ظلم بر ميا؛ زیرا همانا من نسبت به ظالم در کمینم تا داد مظلوم را از او بگیرم و او را بر ظالمش غلبه بخشم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به جناب حذیفه نسبت به جمعی از منافقان که در مراجعت از حجة الوداع در مقام رم دادن شتر حضرت و قتل آن وجود مقدس برآمده بودند، فرمودند:

دَعَهُمْ يَا حُدَيْفَةُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَهُم بِالْمِرْصَادِ وَ سَيَمَهُلُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ

۱. حقّ الیقین ۴۶۴.

۲. تحف العقول ۳۶۸.



يَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ.<sup>۱</sup>

خُدیفه، آنان را رها کن؛ زیرا خداوند نسبت به آنها در مرصاد و کمین‌گاه است و اندکی آنان را مهلت می‌دهد سپس آنان را به عذابی غلیظ و سخت می‌کشاند.

و در یکی از نامه‌هایی که امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه نوشته‌اند،

می‌خوانیم:

فَاتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ لَا يَرْجُو اللَّهَ وَقَارًا وَمَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ  
كَلِمَةُ الْعَذَابِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ بِالْمِرْصَادِ، وَإِنَّ دُنْيَاكَ سَتْدَبْرُ عَنكَ وَ  
سَتَعُودُ حَسْرَةً عَلَيْكَ...<sup>۲</sup>

از خدا بترس و تقوای حق پیش گیر، و از آنان مباش که احترامی برای خدا قایل نیستند و عذاب بر آنان حتم و لازم گردیده؛ زیرا همانا خداوند در مرصاد و کمین‌گاه است، به درستی که دنیایت به زودی پشت کرده و می‌رود و حسرتش بر تو برمی‌گردد...

در نامه‌ای که جناب محمد بن ابی‌بکر برای معاویه نوشته، با این

جمله روبه‌رو می‌شویم:

وَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تُكَافِدُ رَبَّكَ الَّذِي قَدْ أَمِنْتَ كَيْدَهُ فِي نَفْسِكَ وَ  
أَيْسَتْ مِنْ رَوْحِهِ وَهُوَ لَكَ بِالْمِرْصَادِ وَأَنْتَ مِنْهُ فِي غُرُورٍ.<sup>۳</sup>

۱. بخار الانوار ۹۹/۲۸.

۲. بخار الانوار ۸۵/۳۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ۵۰/۴.

۳. الاختصاص ۱۲۵.

بدان همانا تو با پروردگارت مکر می ورزی و خود را از کید او در امان می بینی و از روح و رحمت او مأیوسی، در حالی که او نسبت به تو در کمین است و تو در برابر او گرفتار غروری.

در عهدی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای مالک اشتر نوشته اند، این جمله تکان دهنده یافت می شود:

و لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ تَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلِيٍّ ظُلْمٍ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ دَعْوَةَ الْمُضْطَّهِدِينَ وَ هُوَ لِالْظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ.<sup>۱</sup>

برای تغییر و تبدیل نعمت پروردگار و تعجیل و شتاب نِقْمَت او هیچ چیز کارگرتتر از ایستادگی و پافشاری بر ظلم و ستم نیست؛ زیرا حق تعالی ناله مظلومان و ستم دیدگان را می شنود و دعای آنان را مستجاب می گرداند، و نسبت به ظالمین در مرصاد و کمین گاه است.

آن گاه که جناب میثم تمّار را نزد عبیدالله بن زیاد آوردند، به او گفتند: مقام و موقعیت و جایگاه و منزلت این مرد - میثم - نزد علی از همه برتر و بالاتر بود. عبیدالله گفت: **وَيَحْكُمُ، هَذَا الْأَعْجَمِي؟** وای بر

شما، همین عجمی؟ گفتند: آری. سپس عبیدالله به او گفت:

**أَيْنَ رَبُّكَ؟ قَالَ: بِالْمِرْصَادِ لِكُلِّ ظَالِمٍ، وَأَنْتَ أَحَدُ الظَّالِمَةِ.**

پروردگارت کجاست؟ جناب میثم در پاسخ گفت: در مرصاد و کمین گاه است نسبت به هر ظالمی، و تو یکی از ظالمان هستی.<sup>۲</sup>



در خطبه‌ای که بزرگ بانوی عرصه شهادت و مسیر اسارت، دختر کبرای امیر کرامت و بانوی قداست، حضرت زینب علیها السلام در کوفه ایراد نمود، مردمان را به مرصاد توجه داد و فرمود:

فَلَا يَسْتَخِفُّنَّكُمْ الْمَهْلُ؛ فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ لَا يَخْفَرُهُ الْبِدَارُ وَلَا يُخْشِي عَلَيْهِ قَوْتُ الثَّارِ. كَلَّا، إِنَّ رَبَّكَ لَنَا وَهُمْ بِالْمِرْصَادِ.<sup>۱</sup>

از این مهلت خوش دل و مغرور نباشید؛ زیرا خداوند در مکافات کار زشت و کردار ناشایست عجله نمی‌نماید و بیم ندارد که هنگام انتقام بگذرد. هرگز، خداوند برای ما - مظلومان - و آنان - ظالمان ما - در مرصاد و کمین‌گاه است.

آن هنگام که معاویه عهد و پیمان را نقض نمود و در مقام شبیخون زنی و غارت‌گری نسبت به شیعیان عراق برآمد، امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای خواندند و چنین فرمودند:

أَمُّ وَاللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ لَذُو أَنَاةٍ وَحِلْمٍ عَظِيمٍ، لَقَدْ حَلَمَ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ قَرَاعِنَةِ الْأَوَّلِينَ وَ عَاقِبِ قَرَاعِنَةٍ، فَإِنْ يَمْهَلُهُ اللَّهُ فَلَنْ يَقْوَتَهُ وَ هُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى بَجَازِ طَرِيقِهِ، فَلْيَصْنَعْ مَا بَدَأَ لَهُ، فَإِنَّا غَيْرُ غَادِرِينَ بِدِمَّتِنَا وَ لَا نَاقِضِينَ لِعَهْدِنَا وَ لَا مُرَوِّعِينَ لِمُسْلِمٍ وَ لَا مُعَاهِدٍ، حَتَّى يَنْقُضِيَ شَرْطُ الْمُوَادَعَةِ بَيْنَنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.<sup>۲</sup>

آگاه باشید، به خدا سوگند، همانا خداوند صاحب تأنی و بردباری است و حلمی بس بزرگ و عظیم دارد که نسبت به بسیاری از

فرعونان گذشته حلم نموده، همان گونه که جمعی از آنان را عقوبت کرده. اگر معاویه را مهلت داده هرگز او را از دست نمی‌دهد و از سیطره قدرتش خارج نمی‌گردد و خداوند در مسیر راهش در مرصاد و کمین‌گاه اوست.

او هرچه می‌خواهد بکند، ولی بداند ما در پیمان و تعهدی که داریم خیانت و مکر نمی‌کنیم و عهد و میثاقمان را نمی‌شکنیم و مسلمان و معاهدی را [که با ما عهد بسته هر چند غیر مسلمان باشد] نمی‌ترسانیم تا شرط منقضی گردد و زمان عهد سر آید، این شاء الله تعالی.

در موعظه مفصلی که حضرت باقر علیه السلام نسبت به جمعی از شیعیان‌شان داشته‌اند، در مقام تحذیر آنان برآمده و از جمله مطالبی که آنان را به آن توجه داده‌اند، مرصاد است. ایشان فرمودند:

وَيْلَكَ، إِنَّمَا أَنْتَ لِيْ مِنْ لُصُوْصِ الذُّنُوْبِ، كُلَّمَا عَرَضَتْ لَكَ  
 شَهْوَةٌ أَوْ أَرْتَكَابُ ذَنْبٍ سَارَعْتَ إِلَيْهِ وَ أَقْدَمْتَ بِجَهْلِكَ عَلَيْهِ،  
 فَارْتَكِبْتَهُ كَأَنَّكَ لَسْتَ بِعَيْنِ اللَّهِ أَوْ كَانَ اللَّهُ لَيْسَ لَكَ بِمُرْصَادٍ.  
 يَا طَالِبَ الْجَنَّةِ، مَا أَطْوَلَ نَوْمَكَ وَ أَكَلَّ مَطِيئَتَكَ وَ أَوْهَى  
 هِمَّتَكَ، فَلِلَّهِ أَنْتَ مِنْ طَالِبٍ وَ مَطْلُوبٍ.  
 وَ يَا هَارِيًّا مِنَ النَّارِ مَا أَحْتَّ مَطِيئَتَكَ إِلَيْهَا وَ مَا اكْتَسَبَكَ لِمَا  
 يُوقِعُكَ فِيهَا...<sup>۱</sup>

وای بر تو، همانا تو دزدی از دزدان گناہانی که هرگاه زمینۀ [اطفاء] شهوتی یا [شرایط] ارتکاب گناہی برایت مهیا شود به سوی آن سرعت می‌گیری و جاهلانه برای انجامش اقدام می‌نمایی، گویا تو در برابر دیدگان حق بین حق نیستی، یا گویا خداوند نسبت به تو در مرصاد و کمین‌گاه نمی‌باشد.

ای جویندۀ بهشت، چه خواب طولانی داری! و چه مرکب کند رو و چه همت ضعیف و سستی داری! شگفتا خدا را از طالبِ مطلوب که تو هستی - طالب دنیا و مطلوب مرگ.

و ای گریزان از آتش، چه مرکب تند و با شتاب - به سوی آتش - می‌رود و چه قدر در فراهم آوردن موجبات آتش کوشایی؟!

در دعاهای رسیده هم فراوان با مرصاد رو به رو می‌شویم. از جمله در دعای تمجید می‌خوانیم:

جَعَلْتَ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا وَ أَنْتَ بِالْمِرْصَادِ... جَعَلْتَ  
يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتًا وَ جَعَلْتَ جَهَنَّمَ مِرْصَادًا لِلطَّاعِينَ مَآبًا.<sup>۱</sup>

بارالها، زمین را بستر و جای زیست و زندگی، و مقبره و مدفن پس از مرگ انسان‌ها قرار دادی و تو پیوسته در مرصاد و کمین‌گاهی... روز قیامت را روز فصل و جدایی - روز بُرش و تسویه - و وعده‌گاه خلق نهادی و جهنم را مرصاد و کمین‌گاه و جایگاه طاعیان مقرر نمودی.

در دعای جوشن کبیر می‌خوانیم:

يَا مَنْ جَعَلَ الْأَرْضَ مِهَادًا... يَا مَنْ جَعَلَ الْأَشْيَاءَ أَزْوَاجًا، يَا مَنْ  
جَعَلَ النَّارَ مِرْصَادًا.<sup>۱</sup>

ای خدایی که زمین را بستر و گاهوارهٔ مردم و محلّ آسایش و آرامش  
آنان قرار دادی و همهٔ اشیاء را جفت آفریدی - زوجیت کلی در نظام  
هستی - ای کسی که آتش را مرصاد و کمین گاه قرار دادی.

در دعای قنوتی که از حضرت باقر علیه السلام در مقام نفرین دشمنان نقل  
شده، این جمله را می‌بینیم:

فَأِنَّكَ بِالْمِرْصَادِ مِنَ الظَّالِمِ.<sup>۲</sup>

همانا تو نسبت به ظالم در مرصاد و کمین گاهی.

همچنین در قنوت حضرت هادی علیه السلام این جمله را می‌شنویم:

وَ عَجَّلْ فَرَجَ كُلِّ طَالِبٍ مُرْتَادٍ، إِنَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ لِلْعِبَادِ.<sup>۳</sup>

[پروردگارا] در فرج و گشایش هر طالب جوینده شتاب گیر، همانا تو

هر آینه در مرصاد و کمین بندگان.

هر چند بحث مرصاد و توضیح جملهٔ المرصاد حق به طول انجامید  
و چه بسا پا از گردونهٔ شرح نگاری و توضیح آوری بیرون نهاد، ولی دو  
جهت این گسترش را فراهم آورد: یکی مطرح نشدن بحث مرصاد به  
صورت مبسوط و گسترده و مستقل و خلط آن با سایر مباحث، و

۲. مهج الدعوات ۱۱۸.

۱. بخار الانوار ۳۹۳/۹۴.

۳. همان ۱۴۰.

دیگری کثرت مطالب جنبی آموزنده که در خلال روایات و آثار مربوط به این مبحث وجود داشت و دریغ داشتم عزیزان خواننده این نوشتار را از آنها محروم بدارم.

امید است آنچه آوردیم برای همه پیگیران این آثار و مراجعه کنندگان به این صحایف و اوراق مفید و سودمند باشد و پیشتر و بیشتر از همه برای نگارنده مایه تنبیه و تنبه.

## وَالْمِيزَانَ حَقًّا

گواهی می‌دهم و شما را به شهادت می‌طلبم که همانا میزان حق است و سنجش اعمال در قیامت ثابت و مسلم است.

میزان که جمعش موازین است، وسیله‌ای است که اشیاء موزون را با آن وزن نموده و مقدارش را می‌فهمند.<sup>۱</sup>

ماده (و، ز، ن) با مشتقاتش ۲۳ مرتبه در قرآن کریم آمده است که ۹ مورد آن میزان است، ولی هیچ کدام از آن موارد ناظر به میزان قیامت نیست، و ۷ مرتبه موازین به صورت جمع آمده و همه آنها راجع به موازین قیامت است که می‌آوریم.

۱. ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾<sup>۲</sup>

میزان‌های عدل را در قیامت می‌نهمیم.

۲. ﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ﴾<sup>۳</sup>

و هرکس میزان‌هایش سبک بود پس آنان کسانی هستند که خود را دچار

۲. سوره انبیاء: ۴۷.

۱. المنجد - وزن.

۳. سوره اعراف: ۹ و سوره مؤمنون: ۱۰۳.



خسران و زیان نموده‌اند.

۳. ﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup>

و هر کس میزان هایش سنگین بود پس همانا آنان رستگارانند.

۴. ﴿وَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾<sup>۲</sup>

و اما کسی که میزان هایش سنگین بود پس همانا او در زندگی خوبی است.

۵. ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمَةٌ هَارِيَةٌ﴾<sup>۳</sup>

و اما کسی که میزان هایش سبک بود پس جایگاه او پایین آتش است.

لازم به تذکر است که آیه دوم و سوم هر کدام دو مرتبه در قرآن آمده است که مجموعاً هفت نوبت موازین ذکر شده است. در دو آیه هم کلمه وزن آمده که آن دو مورد هم مربوط به قیامت است.

۱. ﴿وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾<sup>۴</sup>

وزن [و سنجش اعمال] در آن روز - قیامت - حق و ثابت است.

۲. ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾<sup>۵</sup>

برای آنان در روز قیامت وزنی نمی‌داریم.

بر این اساس می‌بینیم در ۹ آیه از قرآن کریم صریحاً سخن از وزن و

۱. سوره اعراف: ۸ و سوره مؤمنون: ۱۰۳. ۲. سوره قارعه: ۶

۳. سوره قارعه: ۸. ۴. سوره اعراف: ۸

۵. سوره کهف: ۱۰۶.

موازن قیامت به میان آمده است، و جای هیچ‌گونه شک و تردیدی در اصل آن نیست که گفته‌اند:

حقیقت میزان و سنجیدن اعمال بندگان اجماعی اهل اسلام است.<sup>۱</sup>

آنچه توجه به آن در بحث میزان لازم است و در کتاب‌های کلامی و اعتقادی و تفسیری و حدیثی، و حتی لغوی و ادبی، در مورد آن حرف و سخن بسیار مطرح شده، این است که تا کلمه میزان گفته می‌شود ترازویی با خصوصیات مادی دنیوی در نظر انسان جلوه می‌کند و از میزان آخرت هم، چنین برداشتی می‌شود. تا آن جا که مرحوم علامه حلی در شرح تجرید از شیوخ معتزله نقل نموده که:

میزان آخرت میزانی است که دو کفه دارد و کتاب طاعات را در کفه خیر و نوشته سئئات را در کفه شرّش می‌نهند، و رجحان یکی از آن دو بر دیگری را دلیل بر حال مکلف می‌شمرند.<sup>۲</sup>

متقابلاً بعضی هم چون ملاصدرا میزان را چنین ترسیم نموده‌اند که:

ما میزانی غیر از انکشاف سرائر و ملکات حسنه و سیئه نداریم که در قیامت منکشف می‌گردد و آدمی خود را بعد از رفع حجب در مقام قُرب حق یا بُعد از حق می‌بیند و نور طاعت و ظلمت کفرانش برای او

۱. هدایة الطالبین ۴۹۱.

۲. کشف المراد ۴۵۲.

متجسّد می‌گردد.<sup>۱</sup>

منظور از میزان، نفس رجحان عمل افراد و ملکات راسخه در روح است. اگر حسنات آن‌ها رجحان دارد نفس همین رجحان میزان است، و اگر سیئات آن‌ها زیادت‌تر است نفس همین رجحان میزان است. بنابراین میزان همان حالت نفسانی خود افراد است.<sup>۲</sup>

و این میزان در ارتباط با کسانی که اهل معرفت واقعی هستند، اصلاً مطرح نیست، آن‌ها فوق حساب و عقاب هستند، آن‌ها به حساب محبت خداوند کار می‌کنند.<sup>۳</sup>

برای آگاهی از آنچه ملاصدرا در مورد میزان گفته به «الاسفار الاربعه» جلد ۹ صفحات ۳۰۳ تا ۳۰۵ مراجعه شود.

ولی ظاهراً هر دو نظر و همچنین سایر آراء و احتمالات که در این زمینه داده شده، مدرک معتبری ندارد و شاید بهترین سخن در این مورد گفته مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیه باشد که بعد از نقل اخبار و آوردن گفتارها گوید:

فَتَحْنُ نَوْمِنُ بِالْمِيزَانِ وَ نَرُدُّ عِلْمَهُ إِلَى حَمَلَةِ الْقُرْآنِ وَ لَا نَتَكَلَّفُ  
عِلْمَ مَا لَا يَوْضَعُ لَنَا بِصَرِيحِ الْبَيَانِ، وَ اللَّهُ الْمُؤَفَّقُ وَ عَلَيْهِ  
التَّكْلَانُ.<sup>۴</sup>

۱. الالهيات على هدى الكتاب والسنة والعقل ۲۶۵/۴.

۲. معاد ۱۰۰. ۳. همان ۱۰۳.

۴. بحار الانوار ۲۵۳/۷.

ما به میزان معتقدیم و ایمان داریم، ولی علمش را - خصوصیت و کیفیتش را - به حاملان قرآن - خاندان رسالت علیهم‌السلام - وامی‌گذاریم، و نسبت به آنچه بیان صریحی نسبت به آن نرسیده و برای ما روشن نشده، خود را به تکلف و زحمت و نمی‌داریم - و در مقام تأویل و توجیه بر نمی‌آییم.

همین اجمال را به تفصیل در کتاب شریف حق‌الیقین خود نیز آورده است که با هم می‌خوانیم:

در اصل میزان شکی نیست و انکار آن بالکلّیه کفر است. اما در معنای آن خلاف است. اکثر مفسران و متکلمان عامه و خاصه بر ظاهرش حمل کرده‌اند و می‌گویند: حق جلّ و علا در قیامت ترازویی نصب می‌نماید که زبانه دارد و دو کفه عظیم، و اعمال عباد را در آن می‌سنجند و حسنات را در یک کفه می‌گذارند و سیئات را در یک کفه دیگر.

و این جماعت نیز خلاف کرده‌اند در کیفیت وزن؛ زیرا که اعمال عرضی چندند و وزن نمی‌دارند و قائم به نفس نمی‌باشند. پس بعضی گفته‌اند: صحایف اعمال را می‌کشند... و بعضی گفته‌اند اعمال حسنه مصور می‌شوند به صورت‌های نورانی و نیکو، و اعمال سیئه مصور می‌شوند به صورت‌های تاریک و سیاه و آن‌ها را با یکدیگر وزن می‌کنند...

و ایضاً خلاف است بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت که آیا برای هر کس یک ترازوست یا آن که ترازوی هریک جداست، و بر تقدیر



جدا بودن، هر کس را یک ترازوست یا به اعتبار عقاید و اعمال و اخلاق و انواع افعال، ترازوهای متعدّد هست. و چون خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی در این باب کافی است.

و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قایل شده‌اند به آن که میزان کنایه از عدل است و موازنه میان مقادیر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت - و بعد از نقل روایات و اقوال و توجیهاات گوید: - به این وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه دست از ظواهر آیات برداشتن مشکل است. اما چون روایات در این باب متعارض است باید به اصل میزان اعتقاد کرد و معنای آن را به علم ایشان گذاشت و جزم به احد طرفین مشکل است.<sup>۱</sup>

مرحوم فیض کاشانی بیانی دارد که می‌تواند در بحث میزان، راه گشا باشد. وی گوید:

برای هر معنایی از معانی، حقیقت و روحی است که صورت و قالبی دارد، و گاهی برای بعضی از حقایق صورت‌ها و قالب‌های متعدّدی یافت می‌شود و الفاظ برای آن حقایق و ارواح وضع شده و به واسطه وجود [و ظهور و بروز] آن حقایق و ارواح در آن صور و قوالب، به آن‌ها هم اطلاق می‌گردد به خاطر اتحادی که میان آن‌هاست.

مثلاً لفظ قلم وضع شده برای آن آلت و وسیله‌ای که صورت‌ها را بر صفحه‌ها نقش می‌بندد بدون این که خصوصیت نی بودن و یا آهن

بودن آن مورد لحاظ باشد، بلکه حتی جسم بودن آن هم مورد نظر نیست. همچنین نقشی که می‌آفریند، محسوس باشد یا معقول، لوح و صفحه از کاغذ باشد یا از چوب، هیچ کدام از این خصوصیات مورد توجه و عنایت نیست... بنابراین اگر در وجود و هستی وسیله‌ای باشد که در قلوب نقش علوم بیافریند سزاوارتر [از سایر قلم‌های آهنی یا نی‌ای] به اطلاق قلم است حق تعالی فرموده است: ﴿عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ بلکه قلم حقیقی اوست که روح و حقیقت قلم در آن تبلور پیدا نموده.

همچنین است میزان مثلاً؛ زیرا کلمه میزان وضع شده برای وسیله‌ای که مقدار اشیاء را به آن می‌سنجند، و این معنای واحد حقیقت و روح میزان است که قالب‌های مختلف و صورت‌های متفاوت دارد که بعضی از آن‌ها جسمانی و بعضی روحانی است. آن وسیله‌ای که با آن، اجرام و اثقال را می‌کشند مانند ترازوهای دو پله‌ای و قُتَّان، و آنچه به وسیله آن، وقت و ارتفاع را اندازه‌گیری می‌کنند، و آنچه بدان دایره‌ها را محاسبه می‌نمایند چون پرگار، و آنچه با آن پایه‌ها را اندازه‌گیری می‌نمایند همانند شاغول، و یا خط‌ها را مطابق می‌کنند چون خط‌کش، و یا موازنه شعر را بر قرار می‌سازند مانند علم عروض، و یا حقایق فلسفی را سنجش می‌نهند چون علم منطق، و یا بعضی مُدَرکات را محک می‌زنند مانند حس و خیال، و یا آنچه کلّ را با آن می‌سنجند همانند عقل کامل - این‌ها همه میزان است - و خلاصه میزان هر چیزی آن معیاری است که قدر و اندازه آن شیء را می‌فهماند.



- با توجه به آنچه گفتیم اینک نسبت به میزان قیامت می‌گوییم:-  
 فَمِيزَانُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا يُوزَنُ بِهِ قَدْرُ كُلِّ إِنْسَانٍ وَ قِيَمَتُهُ  
 عَلَى حَسَبِ عَقِيدَتِهِ وَ خُلُقِهِ وَ عَمَلِهِ؛ لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا  
 كَسَبَتْ، وَ لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ؛ إِذْ بِهِمْ وَ بِاتِّبَاعِ  
 شَرَائِعِهِمْ وَ اقْتِفَاءِ آثَارِهِمْ وَ تَرْكِ ذَلِكَ، وَ بِالتَّقَرُّبِ مِنْ سِيرَتِهِمْ  
 وَ الْبُعْدِ عَنْهَا يُعْرَفُ مِقْدَارُ النَّاسِ وَ قَدْرُ حَسَنَاتِهِمْ وَ سَيِّئَاتِهِمْ،  
 فَمِيزَانُ كُلِّ أُمَّةٍ هُوَ نَبِيُّ تِلْكَ الْأُمَّةِ وَ وَصِيُّ نَبِيِّهَا وَ الشَّرِيعَةُ الَّتِي  
 آتَى بِهَا، فَمَنْ ثَقُلَتْ حَسَنَاتُهُ وَ كَثُرَتْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَ  
 مَنْ خَفَّتْ وَ قَلَّتْ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِظُلْمِهِمْ عَلَيْهَا  
 مِنْ جَهَةِ تَكْذِيبِهِمْ لِلْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ أَوْ عَدَمِ اتِّبَاعِهِمْ. فَمَنْ  
 الْكَافِي وَ الْمَعَانِي عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ  
 جَلَّ: « وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ » قَالَ: هُمُ الْأَنْبِيَاءُ  
 وَ الْأَوْصِيَاءُ. وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: نَحْنُ الْمَوَازِينُ الْقِسْطُ.<sup>۱</sup>

میزان مردم در قیامت آن چیزی است که به وسیله آن، قدر و قیمت هر انسانی بر اساس عقیده و اخلاق و عملش سنجیده می‌شود تا پاداش [یا جزای] آنچه را حاصل کرده، در یابد، و این امر جز انبیاء و اوصیا نیستند؛ زیرا به وسیله آنان و پیروی از شرایع آنان و پی‌گیری آثارشان و قرب و نزدیکی به سیره و روش آنان، یا دوری از آن‌ها، قدر و قیمت افراد و مقدار حسنات و سیئاتشان معلوم می‌گردد. بنابراین میزان هر امتی پیامبر آن امت و وصی آن پیامبر و شریعتی

است که آورده است. بر این اساس هر که حسناتش سنگین‌تر و بیشتر، رستگار، و هر که کمتر و سبک‌تر، زیان‌کار؛ زیرا با تکذیب انبیا و اوصیا و پیروی نکردن از آنان به خود ظلم نمودند. در کافی<sup>۱</sup> و معانی<sup>۲</sup> آمده که از حضرت صادق علیه السلام از معنی این آیه شریفه: ﴿میزان‌های عدل را در قیامت می‌نهمیم﴾، پرسیدند. ایشان فرمودند: آنان انبیا و اوصیایند. و در روایت دیگری چنین فرمودند: ماییم میزان‌های عدل و موازین قسط.

با این بیان چه بسا بتوانیم پاره‌ای از نظرات پیرامون میزان را بسنجیم و در بوتهٔ آزمایش محک زنیم و چنین بگوییم: در مورد میزان نه سخن حشوئه و معتزله را می‌گوییم و میزانی دو کفه با شاهین تصور می‌کنیم، و نه حرف بعضی از حکما را گفته و میزان را غیر از انکشاف حسنات و سیئات و نفس رجحان نمی‌شناسیم. بلکه می‌گوییم: میزان به هر نحوی و به هر شکلی که هست، باشد. چون چه بسا در عالم ماده نتوانیم حقیقت و کم و کیف آن را بفهمیم. ولی باید وسیله‌ای باشد که اعمال همهٔ افراد با آن سنجیده شود. بنابراین باید قدرت سنجش آن از همه بیشتر باشد.

گاهی باسکولی است که تا پنجاه تن وزن می‌کند. ماشینی که با محموله و بارش بیش از این مقدار وزن دارد، در این باسکول قابل توزین نیست و باید جای دیگر برود.

۱. اصول کافی، باب فیه نکت من التنزیل فی الولاية، حدیث ۳۶.

۲. معانی الاخبار ۳۲، باب معنی الموازین.

میزان قیامت هم باید میزانی باشد که هر کامل و کملی را که در آن بگذارند و عمل هر ولی و عبد صالحی را که با آن بسنجند، توان سنجش داشته باشد و برتر و بالاتر باشد. این چنین میزانی در هر امتی پیامبر آن امت و وصی آن پیامبر است، و در این امت، بلکه در جمیع امم - که حتی انبیا و اوصیا آنان را هم شامل می‌شود - محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین هستند.

در جمع انبیا نقطه ختمیه رسالت، که همه پیامبران و اعمالشان را بتوان با آن وجود مقدس سنجید؛ زیرا

تخته اول که الف نقش بست	بر در محجوبه احمد نشست
حلقه حا را کالف اقلیم داد	طوق ز دال و کمر از میم داد
لاجرم او یافت از آن میم و دال	دایره دولت و خط کمال
بود در این گنبد فیروزه خشت	تازه ترنجی ز سرای بهشت
رسم ترنج است که در روزگار	پیش دهد میوه پس آرد بهار
گنت نبیاً چو علم پیش برد	ختم نبوت به محمد سپرد
نه که نگین دان زیر جلد شدهست	خاتم او مهر محمد شدهست
گوش جهان حلقه کش میم اوست	خود دو جهان حلقه تسلیم اوست
خواجه مشاح و مسیحش غلام	آنت بشیر اینت مبشر به نام
امی گویا به زبان فصیح	از الف آدم و میم مسیح
همچو الف راست به عهد و وفا	اول و آخر شده بر انبیا
عصمتیان در حرمش پروردگی	عصمت از او یافته پروردگی
بر همه سرخیل و سرخیر بود	قطب گران سنگ و سبک سیر بود



چشمه خورشید که محتاج اوست نیم هلال از شب معراج اوست<sup>۱</sup>

و در جمع اوصیاء، وصی بلافصل آن وجود مقدس، امیرالمؤمنین علیه السلام که همه اوصیا را بتوان با او سنجید.

با توجه و عنایت به این حقیقت است که حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام در زیارت جدّ امجدش با همین عنوان به آن وجود مقدس سلام عرض می‌کند:

السَّلَامُ عَلَىٰ يَفْسُوبِ الْإِيمَانِ وَ مِيزَانِ الْأَعْمَالِ وَ سَيْفِ ذِي  
الْجَلَالِ.<sup>۲</sup>

بر این اساس چه بسا بتوانیم خودمان هم در این عالم تا حدودی خود را بسنجیم و محک بزنیم و به وزن و میزانمان واقف شویم؛ به هر مقدار که پیوند اعتقادی و عملی‌مان با آن رسول مکرم و این وصی مفخّم بیشتر و محکم‌تر، مسلماً فردای قیامت وقتی در آن میزان سنجیده شویم ثقل و سنگینی و قدر و منزلت و اعتبار و ارزشمان بیشتر خواهد بود.

خوب است با بیان مواردی که بر اساس احادیث و روایات، موجبات ثقل و سنگینی میزان و یا خفّت و سبکی آن را فراهم می‌آورد، توضیح این جمله را خاتمه بخشیم.

در ابتدا تذکر این مطلب بی‌مناسبت نخواهد بود که فلاح و رستگاری و سعادت و فوز ابدی در سایه ثقل میزان و سنگینی آن است،

۲. مستدرک الوسائل ۱۹۷/۲.

۱. کلیات نظامی ۷ مخزن الاسرار.

و عقاب و عذاب همیشگی و خسران و سیه روزی دائمی در گرو خفت و سبکی آن، که در قرآن شریف می‌خوانیم:

﴿مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ﴾<sup>۱</sup>

پس هر کس میزان‌هایش سنگین بود همانا آنان، همانان رستگارانند، و هر کس میزان‌های او سبک بود پس همانان کسانی هستند که در سایه ظلمی که به آیات ما روا داشتند، خود را دچار خسران و زیان نمودند.

﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾<sup>۲</sup>

پس سنگین‌میزانان در زندگی پسندیده، و سبک‌موزین‌ها جایگاهشان در جایگاه پست آتش سوزان است.

آنچه از این آیات شریفه استفاده می‌شود در حدیثی این‌گونه بیان شده است:

فرشته‌ای بر میزان موکل است که وقتی فرزند آدم در برابر آن قرار می‌گیرد اگر میزانش رجحان و سنگینی داشته باشد ندا در می‌دهد آن‌گونه که همه خلائق بشنوند: سَعِدَ فُلَانٌ سَعَادَةً لَا يَشْقَى بَعْدَهَا أَبَدًا، فلانی به سعادت رسید که پس از این هیچ‌گاه شقاوت نبیند، و اگر میزانش سبک باشد ندا در می‌دهد: شَقِيَ فُلَانٌ شِقَاوَةً لَا يَسْعُدُ

۲. سوره قارعه: ۶-۸

۱. سوره اعراف: ۹-۸

بَعْدَهَا أَبَدًا، فلانی دچار شقاوتی شد که پس از این هیچ گاه روی سعادت و رستگاری را نبیند.<sup>۱</sup>

بدین جهت پی جویی و تحصیل عوامل رجحان بخش و سنگین کننده میزان، و همچنین شناخت و احتراز و دوری از موجبات سبکی و خفت آن، کاملاً مناسب به نظر می رسد. بدان امید که اگر مایه های ثقل میزان را داریم، حمد حق آریم و دوام و فزونی اش را مسألت داریم، و اگر خدای نخواستہ فاقدیم در مقام تحصیل و فراهم آوری اش برآیم.

۱. محبت امیرالمؤمنین علیه السلام و مخالفت و دشمنی با آن وجود مقدس

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام ... بِمَحَبَّتِهِ تَثْقُلُ مَوَازِينُ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِمُخَالَفَتِهِ تَخِفُّ مَوَازِينُ النَّاصِبِينَ.<sup>۲</sup>

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند: ... به محبت و دوستی علی علیه السلام میزان های اهل ایمان ثقل و سنگینی گیرد و با مخالفت و دشمنی حضرتش موازین دشمنان خفت و سبکی پذیرد.

۲. نماز

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ وَ فِيهَا عَشْرُ خِصَالٍ ... وَ ثِقْلُ الْمِيزَانِ.<sup>۳</sup>

نماز عمود دین است و در آن، ده خصلت و فایده است. از جمله این

۲. بحار الانوار ۳۸۰/۲۴

۱. تفسیر البصائر ۳۶۸/۵۸

۳. تفسیر البصائر ۳۸۴/۵۸



که موجب ثقل و سنگینی میزان می‌گردد.

۲ - ۷. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

خَمْسٌ مَا أَثْقَلَهُنَّ فِي الْمِيزَانِ: سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَالْوَالِدُ الصَّالِحُ يَتَوَفَّى لِمُسْلِمٍ قَيْصِرٌ وَيَحْتَسِبُ.<sup>۱</sup>  
پنج چیز است که میزان را بسیار سنگین می‌نماید: تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر، و فرزند شایسته‌ای که از دست مسلمانی برود و او در برابر این مصیبت صبر و شکیب پیشه گیرد و به حساب حق بگذارد.

۸. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

لَا يُرَدُّ دُعَاءٌ أَوَّلُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَإِنَّ أُمَّتِي يُؤْتَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُمْ يَقُولُونَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَيَثْقُلُ حَسَنَاتُهُمْ فِي الْمِيزَانِ...<sup>۲</sup>

دعایی که سرآغازش بسم الله الرحمن الرحيم باشد، مردود نمی‌گردد. همانا امت مرا روز قیامت به محشر می‌آورند در حالی که این جمله را می‌گویند و در نتیجه حسناتشان در میزان، ثقل و سنگینی به خود می‌گیرد.

۹ - ۱۰. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابونر چنین فرمودند:

أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى خِصْلَتَيْنِ هُمَا خَفِيفَتَانِ عَلَى الظَّهْرِ وَ أَثْقَلُ فِي

۲. همان ۳۸۰.

۱. تفسیر البصائر ۳۸۰/۵۸.

المِيزَانِ عَنْ غَيْرِهِمَا؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ. قَالَ: عَلَيْكَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ وَ طَوْلِ الصَّمْتِ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا عَمِلَ الْخَلَائِقُ بِمِثْلِهَا.<sup>۱</sup>

تو را به دو خصلت که انجامش بر انسان سبک باشد ولی در میزان سنگین‌تر از غیرشان باشد رهنمون نگردم؟ عرض کرد: بیان نمایید. حضرت فرمودند: بر تو باد به حُسن خُلق و طول سکوت - اخلاق خوش و خموشی - پس قسم به آن که جانم به دست قدرت اوست، کار نیک همهٔ آفریده‌ها به فضیلت این دو عمل نمی‌رسد.

حضرتش همچنین در خصوص حُسن خُلق فرموده‌اند:

مَا يُوضَعُ فِي الْمِيزَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَثْقَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ.<sup>۲</sup>

روز قیامت در میزان چیزی سنگین‌تر از حُسن خُلق نهاده نگردد.

#### ۱۱. صلوات بر محمد و آل محمد ﷺ

به سند معتبر از حضرت باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل شده که

فرمودند:

مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَتَوْضَعُ أَعْمَالُهُ فِي الْمِيزَانِ فَيَمِيلُ بِهِ، فَيُخْرِجُ الصَّلَاةَ فَيَضَعُهَا فِي مِيزَانِهِ فَيَرْجَحُ.<sup>۳</sup>

چیزی در میزان سنگین‌بارتر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست،

۲. همان.

۱. تفسیر البصائر ۳۷۰/۵۸.

۳. تفسیر نور الثقلین ۶۵۹/۵.

تا آن جا که اعمال نیک کسی را در میزان می نهند سبک می نماید، صلوات او را آورده در میزان می گذارند سنگینی پیدا می کند.

### ۱۲. صدقات و خیرات

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

وَالْمَغْبُوطُ مَنْ ثَقُلَ بِالصَّدَقَاتِ وَالْخَيْرَاتِ مَوَازِينُهُ.<sup>۱</sup>

مورد غبطه آن کس است که موازینش با صدقات و خیرات سنگین ساخته شده باشد.

### ۱۳. رجحان باطن بر ظاهر

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ أَرْجَحَ مِنْ بَاطِنِهِ خَفَّ مِيزَانُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ كَانَ بَاطِنُهُ أَرْجَحَ مِنْ ظَاهِرِهِ ثَقُلَ مِيزَانُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.<sup>۲</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هر کس ظاهرش بر باطنش رجحان داشته باشد در قیامت میزانش سبک باشد، و هر کس باطنش بر ظاهرش رجحان گیرد میزانش در قیامت سنگین گردد.

فعلاً به همین چند جهت بسنده می نمایم، امید است به انجام آنچه میزان قیامتمان را ثقیل و سنگین، گران سنگ و پربها می سازد موفق شویم.

میان جناب سلمان فارسی با مردی خصومتی پیش آمد. او گفت: تو

که هستی ای سلمان؟ آن جناب در پاسخش گفت: آغاز من و تو  
نطفه کثیفی بود و آخر کار، من و تو جیفه و میتة بدبویی خواهیم شد،  
فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وُضِعَتِ الْمَوَازِينُ فَمَنْ ثَقُلَ مِيزَانُهُ فَهُوَ  
الْكَرِيمُ، وَ مَنْ خَفَّ مِيزَانُهُ فَهُوَ اللَّئِيمُ.<sup>۱</sup>

پس آن گاه که قیامت فرا رسد و میزان‌ها را بنهند، آن که میزانش  
سنگین باشد کریم است و با شخصیت، و آن که میزانش سبک آید  
لئیم است و پست.

امید است فردای قیامت همه ما در سایه ثقل و سنگینی میزان در  
جمع کریمان به حساب آییم و از لئیمان سبک میزان نباشیم.

## وَالْحَشْرُ حَقٌّ

گواهی می‌دهم و شما را به شهادت می‌طلبم که همانا حشر  
- برانگیخته گردیدن و جمع شدن بندگان در قیامت - حق  
است و ثابت.

حشر در لغت به معنی جمع است. حَشَرَ النَّاسَ: جَمَعَهُمْ.<sup>۱</sup>  
قیومی، لغت شناس سده هشتم این معنا را با اضافه‌ای آورده است.  
گوید:

### الْحَشْرُ الْجَمْعُ مَعَ سَوْقٍ.<sup>۲</sup>

حشر جمع کردنی است که همراه با سوق و راندن باشد.

مشتقات ماده حشر جمعاً ۴۳ مرتبه در قرآن شریف آمده است، که  
۲۴ مورد آن مربوط به قیامت است. یکی از اسما قیامت هم یوم  
الحشر است، به این اعتبار که مردم در آن روز گرد آمده و جمع  
می‌شوند و برای دریافت جزای اعمالشان رانده شده و سوق داده  
می‌شوند.

مرحوم مجلسی بعد از نقل روایات فراوان و اقوال بسیار راجع به

۲. مصباح المنیر - حشر.

۱. المنجد - حشر.



محشر گوید:

الأخوْطُ وَ الأُولَى التَّصْدِيقُ بِمَا تَوَاتَرَ فِي التَّصَوِّصِ وَ عُلِمَ  
ضَرُورَةً مِنْ ثُبُوتِ الحَشْرِ الجِسْمَانِي وَ سَائِرِ مَا وَرَدَ فِيهَا مِنْ  
خُصُوصِيَّاتِهِ، وَ عَدَمُ الخَوْضِ فِي أَمْثَالِ ذَلِكَ؛ إِذْ لَمْ نَكَلِّفْ  
بِذَلِكَ، وَ رُبَّمَا أَفْضَى التَّفَكُّرُ فِيهَا إِلَى القَوْلِ بِشَيْءٍ لَمْ يُطَابِقِ  
الوَاقِعَ، وَ لَمْ نَكُنْ مَعْذُورِينَ فِي ذَلِكَ.<sup>۱</sup>

بهتر و سزاوارتر این است که انسان به وجود حشر جسمانی و  
خصوصیات آن که به صورت متواتر در روایات آمده و از ضروریات  
دین به حساب است، تصدیق و اقرار داشته باشد.

و همچنین شایسته است - و بلکه لازم - در امثال این امور غور و  
بررسی نشود؛ زیرا از ما [چنین امری] خواسته نشده، و چه بسا تفکر  
[بیش از حد] در آن، آدمی را به گفته و نظری که مطابق واقع نیست،  
بکشاند و - اگر به چنین مرحله‌ای رسید در مقام پاسخ - هیچ بهانه و  
عذری نداریم.

خوب است به این خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه حشر و آنچه  
در آن روز واقع می‌شود، توجه کنیم و به همان هم اکتفا نماییم، که در  
خانه اگر کس است یک حرف بس است.

إِشْمَعِ يَا ذَا العَقْلَةِ وَ التَّصْرِيفِ مِنْ ذِي الوَعْظِ وَ التَّغْرِيفِ، جُعِلَ  
يَوْمُ الحَشْرِ يَوْمُ العَرْضِ وَ السَّوَالِ وَ الحَبَاءِ وَ النِّكَالِ. يَوْمٌ تُقَلَّبُ



إِلَيْهِ أَعْمَالُ الْأَنْعَامِ وَ تُحْصَى فِيهِ جَمِيعُ الْأَثَامِ. يَوْمَ تَذُوبُ مِنَ  
النُّفُوسِ أَحْدَاقُ عُيُونِهَا وَ تَضَعُ الْحَوَامِلُ مَا فِي بُطُونِهَا، وَ تُفَرِّقُ  
بَيْنَ كُلِّ نَفْسٍ وَ حَبِيبِهَا، وَ يُحَارُّ فِي تِلْكَ الْأَهْوَالِ عَقْلُ لَبِيبِهَا؛ إِذْ  
نَكِرَتِ الْأَرْضُ بَعْدَ حُسْنِ عِمَارَتِهَا، وَ تَبَدَّلَتْ بِالْمَخْلُقِ بَعْدَ أَنْبِقِ  
زَهْرَتِهَا، أَخْرَجَتْ مِنْ مَعَادِنِ الْغَيْبِ أَثْقَالَهَا، وَ نَفَضَتْ إِلَى اللَّهِ  
أَحْمَالَهَا.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الْحَدْرُ؛ إِذْ عَايَنُوا الْهَوْلَ الشَّدِيدَ فَاسْتَكَانُوا، وَ عُرِفَ  
الْجُرْمُونَ بِسِيَاهِمُ فَاسْتَبَانُوا، فَانْشَقَّتِ الْقُبُورُ بَعْدَ طَوْلِ انْطِبَاقِهَا،  
وَ اسْتَسَلَمَتِ النَّفُوسُ إِلَى اللَّهِ بِأَسْبَابِهَا، كُشِفَ عَنِ الْآخِرَةِ  
غِطَاوُهَا فَظَهَرَ لِلْمَخْلُقِ أَنْبَاؤُهَا، فَدَكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا وَ مُدَّتْ  
لِأَمْرِ يُرَادُ بِهَا مَدًّا مَدًّا، وَ اشْتَدَّ الْمُبَادِرُونَ - الْمَثَارُونَ - إِلَى اللَّهِ  
شَدًّا شَدًّا، وَ تَزَاخَفَتِ الْخَلَائِقُ إِلَى الْحَشْرِ زَخْفًا زَخْفًا، وَ رُدَّ  
الْجُرْمُونَ عَلَى الْأَعْقَابِ رَدًّا رَدًّا، وَ جُدَّ الْأَمْرُ، وَ نَجَّكَ يَا إِنْسَانُ،  
جِدًّا جِدًّا، وَ قَرَّبُوا لِلْحِسَابِ قَرْدًا قَرْدًا، ﴿وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ  
صَفًّا صَفًّا﴾ يَسْأَلُهُمْ عَمَّا عَمِلُوا خَرْفًا خَرْفًا، وَ جِيءَ بِهِمْ عُرَاةَ  
الْأَبْدَانِ ﴿خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ﴾، أَمَامَهُمُ الْحِسَابُ ﴿وَ مِنْ وَرَائِهِمْ  
جَهَنَّمُ﴾ وَ يَسْمَعُونَ زَفِيرَهَا وَ يَرَوْنَ سَعِيرَهَا، فَلَمْ يَجِدُوا نَاصِرًا  
وَ لَا وَلِيًّا يُجِيرُهُمْ مِنَ الذُّلِّ، فَهُمْ يَغْدُونَ سِرَاعًا إِلَى مَوَاقِفِ  
الْحَشْرِ يُسَاقُونَ سَوْقًا.

فَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ كَطَيِّ السُّجُلِ لِلْكِتَابِ، وَ الْعِبَادُ عَلَى  
الصُّرَاطِ وَ جَلَّتْ قُلُوبُهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ لَا يَسْلِمُونَ، وَ لَا يُؤَدِّنُ لَهُمْ  
فَيْتَكَلِّمُونَ وَ لَا يَقْبَلُ مِنْهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ، قَدْ خُتِمَ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ

اسْتَنْطَقَتْ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

یا لها من ساعة ما أشجى مواقعها من القلوب حين مئز بين  
الفریقین؛ فریق فی الجنة و فریق فی السعیر. من مثل هذا  
فلیهرب اھاربون، إذا كانت الدار الآخرة لها فلیعمل العاملون. ۱

بشنو ای غافل سرگردان، از واعظی آگاه و با عرفان، روز حشر روز  
عرضه [اعمال بر حق تعالی] و سؤال و پرسش است و روز بخشش  
و سختی است؛ روزی که اعمال بندگان زیر و رو می‌گردد - آشکار  
می‌شود - و جمیع گناهان شمارش می‌گردد؛ روزی است که  
حدقه‌های چشم مردمان آب می‌شود و زنان باردار بار می‌گذارند و  
میان دوستان جدایی می‌افتد. در تنگنای چنین هول و هراس‌ها  
عقول ارباب لب و درک دچار حیرت و سرگردانی می‌شود؛ زیرا زمین  
بعد از آبادی و زیبایی به ویرانی و زشتی گراییده و از معادن غیب -  
جایگاه‌های پنهان - ائقال و سنگینی‌هایش را بیرون آورده و  
بارهایش را به حق تعالی سپرده و خود را سبک بار ساخته.

روزی که حذر و خویشتن‌داری سودی نبخشد؛ زیرا هول شدید و بیم  
سختی دیده‌اند و به استکانت و زاری افتاده‌اند، و مجرمین و  
گنه‌پیشگان به چهره‌هایشان شناخته شده و آشکار گردیده‌اند، و  
گورها بعد از مدت طولانی که بسته بوده، شکافته شده، و نفوس  
خلایق با همه آنچه داشته تسلیم خدا شده‌اند، پرده آخرت بالا رفته  
و خبرهای آن برای مردمان ظاهر گشته، و زمین به شدت کوبیده

۱. امالی شیخ طوسی، مجلس ۳۴ حدیث ۳، بحار الانوار ۹۹/۷.

شده و برای کاری که مورد نظر است به نحوی خاص گسترش یافته، و مسابقه دهندگان - برانگیخته شدگان - با شدت به سوی خداوند شتاب گیرند، و مردمان گروه گروه به سوی محشر روانه شوند، و مجرمان و گنه کاران به عقب برگردانده شوند برگردانده شدنی - به بازتاب آنچه در گذشته فراهم آورده اند برسند و جزای کردار بد خود را ببینند - وای بر تو ای انسان! آن گاه که کار با جدیت و سختی تو را در بر گیرد، و همگان یکان یکان به محل حساب نزدیک شوند و امر پروردگار فرود آمده و فرشتگان صف زنند صف زدنی، و از آنچه مردمان کرده اند حرف به حرف سؤال نمایند و آنان را برهنه اندام و ﴿چشم هشته﴾ می آورند در حالی که فرارویشان حساب ﴿و از پی شان جهنم است﴾ که صدای غرش آن را می شنوند و شعله آن را می بینند، در حالی که ناصر و یار و ولی و دوستی که آنان را از آن ذلت برهاند، نمی یابند. با عجله و شتاب آنها را با سختی به مواقف حساب برانند راندنی. آسمانها با دست حق پیچیده شده اند چونان در هم پیچیدن طومارها، و بندگان بر صراط می گذرند با دلی بیمناک که می پندارند سالم نمی مانند، و رخصت گفتار به آنان نمی دهند و عذرشان را پذیرا نمی گردند، در حالی که مَهر بر دهان هاشان نهاده اند و دستها و پاهایشان را به بیان آنچه انجام داده اند واداشته اند.

شگفتا! چه ساعت سختی و چه لحظه غمبار و مصیبتزایی برای دل هاست! آن گاه که میان دو گروه جدایی افتد؛ جمعی به بهشت روند و جمعی به آتش. آنان که اهل گریزند باید از چنین ساعتی

بگریزند و افراد ساعی و کوشا برای دیگر سرا در مقام کار و عمل  
برآیند.

شایسته است از امروز فکری برای روز حشر چینی که در پیش  
داریم و این خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام آن را ترسیم نموده، برداریم و تا  
فرصت از دست نرفته دستی به کار گیریم و کاری از پیش بریم.  
با آوردن ابیاتی که در آنها حشر و محشر آمده، توضیح این جمله  
را پایان بخشیم:

گر تو نگهدار دین و طاعتی امروز ایزد باشد تو را به حشر نگه‌دار

\*\*\*

حلال و خوش خور و طاعت کن و دروغ نگوی

بر این سه کار ببری روز حشر گوی عمل

\*\*\*

با تن خود حساب خویش بکن گر مقری به روز حشر و حساب<sup>۱</sup>

\*\*\*

قیامت که به دیوان حشر باز آرند میان آن همه تشویش در تو می‌نگرم<sup>۲</sup>

\*\*\*

گر به محشر خطاب قهر کند انبیا را چه جای معذرت است

پرده از لطف گو بردار کاشقیا را امید مغفرت است<sup>۳</sup>

\*\*\*

دین را حرمی است در خراسان دشوار تو را به محشر آسان<sup>۴</sup>

۱ و ۲. ناصر خسرو به نقل از لغت نامه دهخدا - حشر.

۳. کلیات سعدی، ۱۴.

۴. دیوان سنایی ۴۵۱.



## وَالْحِسَابَ حَقًّا

گواهی می‌دهم و شما را به شهادت می‌طلبم که همانا حساب حق است و ثابت.

همین امشب قرآن می‌خواندم، آغاز سوره انبیا بود. با این آیه شریفه رو به رو شدم:

﴿اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾

حساب رسی مردم نزدیک شد در حالی که آنان در غفلتند و اعراض - بی اعتنا و بی توجه به حساب.

عجیب آیه‌ای است. راستی حساب نزدیک است و مردم در غفلت؟ آیه را که می‌خواندم این جمله زیارت تداعی شد: وَالْحِسَابَ حَقًّا. راستی راستی حساب در کار است؟ حتمی است و قطعی؟ قریب است و نزدیک؟ و من و امثال من این قدر بی حساب کار می‌کنیم؟! بیایم این آیه شریفه و این جمله زیارت را نصب العین خود قرار دهیم، برابر دیده دلمان بداریم و پیوسته بر گوش قلبمان بخوانیم: اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ، با خودمان زمزمه کنیم: وَالْحِسَابَ حَقًّا، شاید قدری حساب شده کار کنیم.

انصاف این است که هر کدامان در هر موقعیت و شرایطی که

هستیم خیلی بی حساب و کتاب زندگی می‌کنیم. نحوه رفتار ما، سیر و سلوک ما، رفت و آمد ما، داد و ستد ما، گفت و شنود ما، خوش آمد و بد آمد گویی‌های ما، زنده باد و مرده باد آوردن‌های ما، تأیید و تخریب ما، تصدیق و تکذیب ما، موافقت و مخالفت ما، قهر و آشتی ما، درس و بحث ما، منبر و محراب ما، حکم و امضای ما، آثار و نوشتار ما، کوچه و خیابان ما، خانه و بازار ما، کارگاه و کارخانه ما، دفتر و شرکت ما، وسایل ارتباط و سرگرمی ما، افکار و اندیشه‌های ما، پسر و دختر ما، شاگرد و معلم ما، کارفرما و کارگر ما، بالادست و پایین دست ما، و و و... که هم من از نوشتن و هم شما از خواندنش خسته می‌شوید - همه و همه خیلی بی حساب و کتاب است؛ خیلی بی در و دروازه است. گویا به هیچ چیز معتقد و پای‌بند نیستیم و حساب و کتابی را قبول نداریم و سؤال و پرسشی را باور نکرده‌ایم و پس از امروز فردایی نمی‌شناسیم.

در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی

خرقه جایی گرو و باده و دفتر جایی

دل که آینه شاهمی است غباری دارد

از خدا می‌طلبم صحبت روشن‌رایی

نرگس از لاف زد از شیوه چشم تو عجب - مرنج -

نروند اهل نظر از پی نابینایی

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می‌گفت

بر در می‌کده با دف و نی ترسایی



گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

آه اگر از پس امروز بود فردایی<sup>۱</sup>

دریغ دارم که چند بیتی از چکامهٔ نغز حکیم ابوالمجد سنایی غزنوی  
را که بیش از نهصد سال قبل سروده و متجاوز از هفتاد بیت است و  
گویا، گویای حال و وضع امروز ما و شماست، نیاورم:

مسلمانان مسلمانان، مسلمانی مسلمانی!

از این آیین بی‌دینان پشیمانی پشیمانی!

مسلمانی کنون اسمی است بر عرفی و عاداتی

دریغاکو مسلمانی؟ دریغاکو مسلمانی؟

فروشد آفتاب دین برآمد روز بی‌دینان

کجا شد درد بودردا و آن اسلام سلمانی؟

شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دین

که محرومند از این عشرت هوس‌گویان یونانی

مسازید از برای نام و دام و کام چون غولان

جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی

تو ای مرد سخن پیشه که بهر دام مستی دون

ز دین حق بماندستی به نیروی سخن‌دانی

تو ای سلطان که سلطان است خشم و آرزو بر تو

سوی سلطان سلطانان نداری اسم سلطانی

بدین ده روزه دهقانی مشو غره که ناگهان

چو این پیمانہ پر گردد نہ ده ماند نہ دهقانی

تو مانی و بد و نیکت چو زین عالم برون رفتی

نیاید با تو در خاکت نہ مغفوری نہ خاقانی

مشو غره که در یک دم ز زخم چرخ ساینده

بریزی گر همه سنگی، بسایی گر چه سوهانی

تو ای بازاری مغبون که طفلی را ز بی‌رحمی

دهی دین تا یکی حبه‌اش ز روی حیلہ بستانی

تو ای زاهد گر از زهدت کسی سوی ریا خواند

ز بهر چشم بدبینان تو و جای تن آسایی

قیامت هست یوم الجمع سوی مرد معنی‌دان

و لیکن نزد صورت‌بین بود روز پریشانی

تو ای عالم که علم از بهر مال و جاه می‌خواهی

به سوی خویش دردی گر به سوی خلق درمانی

زبان‌دانی تو را مفرور خود کرده‌است لیکن تو

نجات اندر خموشی دان زبان اندر زبان‌دانی

تو ای مُقری مگر خود را نگویی کاهل قرآنم

که از گوهر نہای آگہ که مرد صوت و الحانی

برهنه تا نشد قرآن ز پرده حرف پیش تو

تو را گر جان بود عمری نگویم کاهل قرآنی<sup>۱</sup>

از آیات شریفه قرآن استفاده می‌شود مردم در این دنیا نسبت به حساب روز قیامت دو دسته هستند: دسته‌ای معتقد به حسابند و با حساب کار می‌کنند و منطقشان در یوم الحساب چنین است:

﴿إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةً﴾.<sup>۱</sup>

من باور داشتم و می‌دانستم سرانجام روزی به حسابم رسیدگی می‌شود.

مقابلاً جمعی در دنیا باوری نسبت به حساب نداشته و بی حساب کار کرده و فردا هم سخنشان این است:

﴿يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيَّةً وَ لَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِيَّةً﴾.<sup>۲</sup>

ای کاش کتاب [اعمال] من به من داده نمی‌شد و نمی‌دانستم حسابم چیست.

آری، کسی که با حساب زندگی کرده، از حساب هراسی ندارد؛ آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است.

اما آنان که بی حساب و کتاب زیسته‌اند، پیوسته از حساب در بیم و هراسند و آرزو می‌کنند: ای کاش حسابی در کار نباشد. ولی بدانیم که حساب در کار است آن هم حسابی بس دقیق و مُحاسبی بس آگاه و بصیر که از خود ما به ما آگاه‌تر و بصیرتر است.

از حدیثی که ثقة الاسلام کلینی نقل نموده استفاده می‌شود نحوه حساب در قیامت بستگی به درک و عقل و بینش و معرفتی دارد که هر

کسی در دنیا داشته است، و معلوم است که چنین محاسبه‌ای کاملاً بر مقتضای داد است و عادلانه.

قال أبو جعفر عليه السلام: إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا.<sup>۱</sup>

همانا دقت حساب رسی حق تعالی نسبت به بندگان در قیامت مرتبط با مقدار عقلی است که در دنیا به آنان ارزانی داشته است - هر که بامش بیش برفش بیشتر.

مرحوم مجلسی در زمینه حساب گوید:

بدان که حساب حق است و آیات بسیار و روایات متواتر به آن گویا، بنا بر این اعتقاد به آن، لازم. اما این که چه چیز بنده مورد حساب قرار می‌گیرد و از چه چیزش سؤال می‌شود، اخبار نسبت به آن مختلف است. بعضی گویای این حقیقت که از مصارف حلال سؤال نمی‌شود - و آن‌ها مورد محاسبه قرار نمی‌گیرد - و بعضی حساب را در حلال و عقاب را در حرام برشمرده است، و ممکن است میان آن‌ها جمع کنیم که دسته اول ناظر به اهل ایمان و دسته دوم راجع به غیر اهل ایمان است. و یا بگوییم: روایات نخست ضروریات زندگی را می‌گوید و احادیث دیگر مازاد را بیان می‌کند.<sup>۲</sup>

از دیگر آیات شریفه قرآن که در مورد حساب بسیار تکان دهنده

۱. اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۷.

۲. بحار الانوار ۷ / ۲۷۶.

است آیه ۱۴ سوره اسراء است:

﴿إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾.

بخوان کتاب و نامه عملت را، کافی است که تو خودت امروز حسابگر خود باشی و خودت حساب خودت را بررسی.

گاهی شاگردی امتحان داده، وقتی برای گرفتن نتیجه امتحان و ریز نمرات مراجعه می‌کند با نمرات خیلی پایین رو به رو شده و نشانه تجدیدی یا مردودی مشاهده می‌کند. در مقام اعتراض برمی‌آید که به من نمره کم داده‌اید. وقتی خیلی سر و صدا می‌کند و زیر بار نمی‌رود اوراق امتحانی او را به خودش می‌دهند و می‌گویند: خودت به خودت نمره بده. هر نمره‌ای دادی ما قبول داریم. وقتی نگاه می‌کند می‌بیند اتفاقاً نمره خیلی خوبی به او داده‌اند و این ورقه لایق چنین نمره‌ای هم نبوده. سرش را پایین می‌افکند و با شرمندگی اوراق را روی میز می‌گذارد و می‌رود.

ای وای اگر چنین وضعی برای ما در قیامت پیش آید! نامه ما را به دستمان بدهند و از ما بخواهند برگه کردار و صفحه رفتارمان را بخوانیم و خودمان حساب برسیم، جمع و تفریق کنیم و نمره بدهیم، و به ما بگویند: هر چه خودت گفتی، حکم کردی، محاسبه نمودی ما قبول داریم. چه خجلت و شرمی ما را فرامی‌گیرد؟ این آیه شریفه سوره کهف بیانگر حال ما و گفتار ماست:

﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أُخْصَاهَا وَ



وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا<sup>۱</sup>

کتاب را بگذارند - صحیفه اعمال را باز کنند - در این هنگام می بینی مجرمین و گنه کاران بس ترسان و بیمناکند از آنچه در اوست و می گویند: ای وای! چیست این نوشته که هیچ کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده مگر این که به احصاء و شمارش درآورده، و آنچه را انجام داده اند حاضر می بیند، و پروردگار تو بر هیچ کس ستم ننماید.

در بیان این دو آیه شریفه حدیثی رسیده است که می آوریم:

عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَفَعَ الْإِنْسَانُ كِتَابَهُ، ثُمَّ قِيلَ لَهُ: اقْرَأْهُ. قُلْتُ: فَيَعْرِفُ مَا فِيهِ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ يَذْكُرُهُ، فَمَا مِنْ لِحْظَةٍ وَلَا كَلِمَةٍ وَلَا نَقْلِ قَدَمٍ إِلَّا ذَكَرَهُ كَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْكَ السَّاعَةَ، فَلِذَلِكَ قَالُوا: «يَا وَيْلَتَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»<sup>۲</sup>.

خالد بن نجیع گوید: حضرت صادق عليه السلام فرمودند: آن گاه که قیامت بر پا شود نامه هر کس را فرا رویش بدارند و به او گویند: بخوانش. راوی عرض کرد: آیا آنچه در آن کتابچه و نامه نوشته شده می شناسد و به یاد دارد؟ حضرت فرمودند: همه آنها را به خاطر دارد. هیچ نگاهی، هیچ گفتاری و هیچ قدمی نیست جز این که همه آنها را متذکر می گردد آن سان که گویا همان ساعت آنها را انجام داده است، و به این جهت است که می گویند: «ای وای بر ما! این

۲. تفسیر نور الثقلین ۳ / ۲۶۷.

۱. سوره کهف: ۴۹.



نوشته چه نوشته‌ای است و چه سان کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را ترک نکرده و همه را احصا نموده و آورده است»

صاحب کفایة الموحّدین در زمینه حساب، بیان جامعی دارد که بخشی از آن را می‌آوریم. وی گوید:

مستفاد از آیات و اخبار، آن که محاسبه عباد در یوم معاد به اختلاف احوال خلایق است و منشعبند به فرق مختلفه:

فرقة اولی کسانی باشند که بی حساب داخل بهشت می‌شوند، و آن‌ها کسانی باشند که کوتاهی نموده‌اند در تحصیل اعتقادات حقه و معارف ربّانیه و صوالح اعمال و ملکات حسنه، که در دنیا خوفاً من الله تعالی به مجاهدات و ریاضات شرعیّه تحصیل آن نموده‌اند و اطاعت پروردگار خود کرده‌اند و بالمزّه دنیا را پشت پا زده‌اند، و پیروی نمودند امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه طاهرین از ذریّه او را، و دنیا را محبس خود قرار داده‌اند، و شوق و محبت و انس ایشان به پروردگار ایشان بود، و لایزال مرگ را نصب العین خود قرار دادند، و شب‌ها را به عبادت پروردگار و مناجات با قاضی الحاجات مشغول بودند، و از زخارف دنیویّه اعراض نموده‌اند و قطع همت نمودند از جمع اموال، یا آن که متصدی جمع آن شدند از ممّر حلال، و آن را انفاق نمودند در راه رضای پروردگار و احسان به فقرا و ذوی الحاجات از فقرا و سادات و موالین و محبتین اهل بیت عصمت نمودند... و دنیا را مزرعه و متجر آخرت قرار داده‌اند، و از روی حقیقت استماع نمودند اخبار وارده از ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین را...

فرقه‌ثانیه کسانی هستند که مؤمن مذنب باشند؛ یعنی کسانی که صحیح الاعتقادند و قصوری در صوالح اعمال خود ندارند از واجبات و اوامر الهیه، لکن مع ذلک مبتلا شده‌اند به بعضی از معاصی و محرمات شرعیه، و این فرقه در مقام حساب و عقاب الهی نگاه داشته می‌شوند. و حالات ایشان مختلف است به اختلاف کثیره، بر حدّ اختلاف معاصی صادره از ایشان از کثرت ذنوب و قلت آن، و کثرت تعاطی ایشان در اموال دنیویّه و قلت آن. و این فرقه کسانی باشند که در مقام حساب خواهند آمد و رجاء کلی در حقّ ایشان چنان است که به برکت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین فائز شوند به رحمت الهی، و لکن مذاقه می‌شود با ایشان در مقام حساب...

حضرت صادق علیه السلام فرمود: در روز قیامت دو بنده مؤمن را در موقف حساب بیرون می‌آورند که هر دو از اهل جنتند و لکن یکی از آن دو در دنیا فقیر و دیگری غنی، پس آن فقیر عرض نماید که: پروردگارا، از برای چه من واقف شدم؟ و تو عالمی که من در دنیا متعرض ولایت و حکومتی نشدم که ظلم و جور می‌نموده باشم و مالی هم نداشتم که اعطای حق آن ننموده باشم و یا منع از حق کسی کرده باشم، و رزق من نبود در دنیا مگر به قدر کفایت به آن نحوی که مقدر فرموده بودی. پس ندا از مصدر جلال الهی در رسد که: صدق و راست گفته است بنده من، راه دهید او را که داخل بهشت شود، و باقی می‌ماند در موقف حساب مؤمن غنی... - تا آخر روایت.

و ملخص مقام آن که مؤمن مذنب رجاء عفو از برای او خواهد بود در

مقام سؤال، و آنچه امید کلی در آن است دو امر است: یکی توبه صادقانه در دنیا که حق تعالی به عفو و کرم خود آن را قبول نماید از مؤمن، و دوم اغاثه و فریاد رسی رسول خدا و امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین در همه مواقف و مهالک خصوصاً در مقام حساب. اخبار متظافره در این مقام موجب رجاء کلی است در حق مؤمن مذنب.

.... فرقه ثالثه مذنبین از مسلمین که مقصّرند در مقام طاعت و معرفت پروردگار، و گذرانیدند ایام زندگانی دنیا را در حالی که اکتساب معاصی نمودند از اکل مال حرام و سایر فسق و فجور، و مع ذلک عمل صالحی از صلوات و غیر آن ندارند، بلکه مضییعی الصلاة و تارک واجبات الهیّه باشند، چون اکثر جهله عوام الناس که در میان اهل دین و شریعت سلوک می نمایند و به هیچ وجه من الوجوه پیروی دین خدا نمی نمایند، بلکه وجهه قلوب ایشان به دنیا و عمده هم ایشان تکالب امور دنیویّه است، از هر جا اخذ شود و در هر موردی صرف شود، و با این احوال مرتکب کبائر از معاصی نیز می شوند بر وجه اصرار و تعمّد... و در مقام معرفت هم اکتفا می نمایند به تقلید به آباء و امهات و سایر ناس، بدون آن که تحقیق امری در اصول دین خود نموده باشند، بلکه به مجرد بعضی از شبهات واهی متزلزل در امر دین خود نیز خواهند بود، و این فرقه کسانی باشند که اتمام حجت نیز بر ایشان شده باشد... و حال این فرقه در قیامت، خصوص در موقف حساب، بسیار عظیم و شدید است و خلاص ایشان در موقف حساب از عذاب پروردگار بسیار بعید

است، بلکه بسا باشد که حال بعضی از ایشان به نحوی باشد که شفاعت یوم قیامت خجل شوند از آن که شفاعت از او بنمایند...  
و فرقهٔ رابعه کسانی باشند که از حدّ ایمان خارج باشند و داخل در اهل شرک و نفاق باشند، و یا از اهل بدعت در دین و مکذب شرع مبین باشند و به تسویلات شیطانیه و یا به مقدمات علمیه باطله، پس از برای این طایفه حسابی نباشد بلکه بی حساب داخل جهنم خواهند شد...<sup>۱</sup>

خوب است با نقل این حدیث که از جهت اخلاقی و تربیتی آموزنده است، توضیح این جمله را خاتمه بخشیم:

إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لِرَجُلٍ شَكَاهُ بَعْضُ إِخْوَانِهِ: مَا لِأَخِيكَ فُلَانٍ يَشْكُوكَ؟ فَقَالَ: أَيْشْكُونِي إِنْ اسْتَقْصَيْتُ حَقِّي؟ قَالَ: فَجَلَسَ مُغْضِبًا، ثُمَّ قَالَ: كَأَنَّكَ إِذَا اسْتَقْصَيْتَ لَمْ تُسَبِّ؟ أَرَأَيْتَ مَا حَكَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ﴿وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾ أَخَافُوا اللَّهَ أَنْ يَجُورَ عَلَيْهِمُ اللَّهُ؟ لَا وَاللَّهِ، مَا خَافُوا إِلَّا الْإِسْتِقْصَاءَ، فَسَاءَ اللَّهُ سُوءَ الْحِسَابِ. فَمَنْ اسْتَقْصَى فَقَدْ أَسَاءَ.<sup>۲</sup>

حضرت صادق عليه السلام به مردی که بعضی از برادران و دوستانش از او شکایت نموده بودند، فرمودند: چیست که فلان دوستت از تو شکوه و گلایه دارد؟ عرض کرد: آیا چون حَقِّم را کامل از او گرفته‌ام از من شکایت می‌کند؟ امام عليه السلام به حال غضب نشستند سپس فرمودند:

۱. کفایة الموحّدين ۲۹۳/۳ - ۳۰۳. ۲. تفسیر العیاشی ۲ / ۲۱۰.

گویا تو می‌پنداری اگر حسابت را کاملاً از او گرفتی بد نکرده‌ای؟ چه می‌بینی آنچه خداوند تبارک و تعالی حکایت نموده و - در مورد اولوا الالباب و صاحبان بینش و خرد - فرموده: ﴿از سوء الحساب بیمناکند﴾. آیا می‌ترسند که خداوند بر آنان ستم نماید و به ظلم و جور رفتار کند؟ نه به خدا سوگند، خوفی جز از استقصاء - حساب رسی دقیق و مو شکافی نمودن بدون گذشت و چشم پوشی - ندارند. هر کس استقصا نماید - و هیچ گذشت و اغماض نداشته باشد - هر آینه بد نموده.

اگر می‌خواهیم حسابمان را آسان برسند و با عفو و اغماض و فضل و صفح و عفو و گذشت با ما رفتار نمایند، ما هم در دنیا با خلق حق چنین رفتاری داشته باشیم؛ مو را از ماست نکشیم؛ مته به خشخاش نگذاریم؛ اهل تسامح و تصافح، گذشت و بخشش باشیم؛ سخت‌گیری نسبت به بندگان خدا نداشته باشیم تا حق تعالی هم فردای قیامت با ما چنین رفتاری داشته باشد.



## وَالْجَنَّةُ وَالنَّارُ حَقٌّ وَالْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ بِهِمَا حَقٌّ

شهادت می‌دهم و شما را گواه می‌گیرم که بهشت و دوزخ  
حق است و وعده و وعید هم نسبت به آن دو ثابت  
و مسلم است.

از ضروریات مذهب ما، بلکه از مسائل ضروری که همه مسلمانان  
به آن معتقدند، بهشت و دوزخ و جنت و نار است. بلکه چه بسا  
بتوانیم باور و اعتقاد آن را به حساب همه ملتون عالم و معتقدان به  
مبدء و معاد بگذاریم، که اگر دو امر حتمی و مسلم در عالم باشد که  
جمله برآند، بهشت و دوزخ باشد.

اعتقاد به بهشت و دوزخ در ادیان و اقوام سالفه<sup>۱</sup> و دین تاتوئیزم  
چینیان<sup>۲</sup> و آیین زردشتیان<sup>۳</sup> و یهودیان<sup>۴</sup> و سایر مذاهب و ادیان یافت  
می‌شود.

در قرآن کریم بیش از یکصد و سی مورد سخن از جنت و جنات و  
بهشت و رضوان به میان آمده و در همین حدود از آتش و نار صحبت

۲. همان ۲۴۱.

۱. تاریخ جامع ادیان ۶۱ و ۸۰.

۴. همان ۳۶۵.

۳. همان ۳۱۹.



شده است و احادیث و روایاتمان نسبت به آن دو فوق حدّ تواتر است. بر این اساس است که مرحوم مجلسی بعد از نقل روایات بسیار و گفتار فراوان گوید:

بدان، ایمان به بهشت و دوزخ بدان گونه که در آیات و اخبار آمده، بدون تأویل و توجیه، از ضروریات دین است و منکر آن دو، یا تأویل کننده آن - آن گونه که فلاسفه تأویل نموده‌اند - خارج از دین است. اما این که آیا آن دو فعلاً مخلوقند یا نه، جمهور مسلمانان آن دو را مخلوق می‌دانند و جمع کمی از معتزله گویند: بعداً در قیامت آفریده می‌شوند. ولی آیات و اخبار متواتر قول آنان را باطل می‌شمرد.<sup>۱</sup>

آنچه در این کلام به نحو اجمال آمده در کتاب شریف حقّ الیقین به تفصیل آمده است. وی در آن جا گوید:

فلاسفه در این باب دو طایفه‌اند: اولی اشراقیانند که قائلند به عالم مثال، و ایشان ظاهراً قائلند به بهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده است از تفصیل آن‌ها، اما نه در این بدن جسمانی و نه آن که بهشت و دوزخ جسمی چندند از قبیل اجسام این دنیا، بلکه عالمی است متوسطه میان عالم جسمانیات و عالم مجردات، مانند عالم خواب و صوری که در آن دیده می‌شود، پس ثواب و عقاب مانند خواب‌های خوب و خواب پریشان خواهد بود. و این مخالف صریح آیات و اخبار بی شمار است و تلاعب به دین مبین است... .

دوم مشائیانند که اکثر فلاسفه ایشانند، و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور، تأویل می‌کنند به لذاتی که روح را می‌باشد بعد از مفارقت بدن به کمالات و معلومات خود که در این نشأه تحصیل کرده‌اند، و سعادت و ثواب و بهشت او همین است، و آن‌هایی که جاهلند و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده‌اند در ألم و حسرتند از فقد این علوم، و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است. در این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بود و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک آن لذات و این الم کما ینبغی نمی‌کرد، و بعد از مفارقت بدن این‌ها بر او ظاهر می‌گردد، و چون اکثر امم عوام بودند و خبری از لذت و آلام روحانی نداشتند در کتب الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانی و آلام بدنیه را ذکر کرده‌اند از برای ترغیب ایشان به طاعات و خیرات و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سیئات بر سبیل استعاره و مجاز؛ تعبیر از آن لذت روحانیته به حور و قصور و ثمار و انهار و امثال آن‌ها، و از آلام روحانیته به زقوم و ضریح و حمیم و نار و اشباه آن‌ها نموده‌اند، چنانچه شیخ ابوعلی در رساله مبدء و معاد تصریح به این مراتب نموده<sup>۱</sup>

... و از همه غریب‌تر آن است که جمعی خود را از اهل شرع می‌شمارند و اهتمام عظیم در باب اتیان به آداب و اتیان مستحبات

۱. خوب است اهل تحقیق به آنچه در فصل ۱۴ و ۱۵ کتاب المبدء و المعاد ابن‌سینا آمده، مراجعه

می‌نمایند، این کتب ضلال را از روی اعتقاد درس می‌گویند و کسی از ایشان نشنیده که در مقام ردّ و انکار این عقاید نماید... پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که انکار کند، کافر است.<sup>۱</sup>

صاحب کفایة الموحّدين در این زمینه کلام جامعی دارد که قسمتی از آن را می‌آوریم. وی گوید:

خداوند متعال در بیش از هفتاد آیه از قرآن کریم به صورت ظاهر و نص، به بندگانش از جسمانی بودن بهشت و نعمت‌های آن خبر داده است. و همچنین نسبت به آتش. بنا بر این تاویل آن آیات به مثال و خیال - که صدر المتألّهین قائل شده - و یا حمل آن‌ها بر لذایذ و آلام عقلی - که جمعی از فلاسفه برآنند - ردّ صریح قرآن و مخالف نصوص آیات و تکذیب اخبار متواتره است.

خلاصه سخن در این زمینه این است که: بهشتیان به لذایذ جسمی و روحی هر دو متنعم هستند با تفاوت درجاتی که دارند... مرحوم شیخ مفید گفته است: قول کسانی که می‌پندارند در بهشت لذت بعضی فقط به تسبیح و تقدیس است بدون اکل و شرب [ و لذایذ مادی و ظاهری ] از دین اسلام بر کنار، و گرفته شده از مذهب نصاری است که گمان کرده‌اند آنان که در دنیا اهل اطاعت هستند در بهشت به صورت ملائکه درآمده و خورد و خوراک و نکاحی ندارند، و

خداوند این عقیده را در کتابش تکذیب نموده با رغبت‌هایی که از اکل و شرب و نکاح برای بندگانش آفریده: ﴿أَكُلُوا دَائِمًا وَظِلُّوا...﴾ ﴿فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ...﴾ ﴿حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْحِيَامِ...﴾ چه گونه جمعی روا می‌دارند این معنی را در حالی که کتاب خدا گواه ضد آن، و اجماع، قائم بر خلاف آن... انتهی کلامه رفع مقامه... .

و بالجمله ایمان به جنت و نار و جسمانیت جنت و نار و جسمانیت نعمای محسوسه جنت از ماکل و مشارب و مناكح و مساكن به آنچه خداوند در قرآن به آن، اخبار فرموده و وعده داده به عباد صالحین و مؤمنین و متقین، و همچنین آلام و عقوبات حسیه جهنم از نار سموم و حیات و عقارب و مقامع حدید و زقوم و غسلین و ماء حمیم و امثال آن، که حق تعالی در قرآن به آن، انذار فرموده کفار و منافقین و اهل طغیان از عصاة و مذنبین را، واجب و لازم است که شخص به آن، اعتقاد نماید و ایمان به آن آورد، و تأویل نمودن آن‌ها را به آن که چون عوام الناس و عرب نمی‌فهمیدند لذا ید روحانیه را لهذا حق تعالی تعبیر فرموده به لذا ید حسیه تا آن که قریب به فهم ایشان باشد و ذکر آن‌ها در آیات و اخبار تقریب اذهان عوام الناس است، مجرد الحاد و کفر است و کلام کسی را ماند که بالمره خبری از شرع مقدس و اساس شریعت نداشته باشد.

و چون این حقیقت را شناختی پس بدان که مخالف در این مسأله بسیاری از حکما هستند، و آنان دو گروهند: جمعی منکر جسمانیت بهشت و دوزخ و آنچه در آن‌هاست هستند به طور کلی، که قدمای



فلاسفه و پیروان آنانند، آن گونه که منکر معاد جسمانی بوده و قائل به معاد روحانی هستند و جنت و نار را هم روحانی می‌دانند و آن را از قبیل لذات و آلام عقلی می‌شمارند.

سپس نظیر آنچه از مرحوم مجلسی نقل نمودیم آورده و گوید:

ظاهر این است که بطلان گفتار این دسته در اکثر مسائل مربوط به مبدء و معاد بر مسلمانان به خصوص بر علمای متبحر پوشیده و مخفی نیست.

سخن در فرقه دوم است که متأخرین از حکمای مسلمین هستند که اظهار ایمان به آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده می‌نمایند، چون جسمانی بودن بهشت و دوزخ و آنچه از ثواب و عقاب در آنهاست، همانند صدر المتألهین و پیروان او، ولی گفتار و کلمات آنان هم مطابق با آنچه در شرایع آمده و آیات و روایات متواتره به آن گویاست نمی‌باشد؛ زیرا آنان می‌گویند: بهشت و لذایذ آن، و آتش و آلام آن، بلکه تمامی امور آخرت، از قبیل مثال و خیال است. و می‌گویند: برای نفس دو مرتبه است: خیالی و عقلی، و ادراکات در برزخ و قیامت و بهشت و دوزخ به قوه خیالیته است. در اسفار گوید:

فصل فی تمة الاستبصار فی بیان حقیقة احوال الجنة و النار.

هر آینه دانستی که نشأه آخرت نشأه متوسطه بین مجردات عقلی و جسمانیات مادی است، و آنچه از صور محسوسه در آن جاست که به قوه نفسانیته درک می‌شود، در این عالم، خیال و در آن عالم، محسوس است، و انسان وقتی از دنیا رفت و از این بدن طبیعی

مجزّد شد قیامت صغرایش بر پا می‌شود و به عالم برزخ رفته و از آن جا در قیامت کبریٰ به بهشت و دوزخ محشور می‌گردد، و فرق بین صوری که در عالم برزخ مشاهده می‌کند و در برزخ با آن‌ها سر و کار دارد، با آنچه در بهشت و دوزخ در قیامت کبریٰ می‌بیند و با آن رو به روست به شدت و ضعف و کمال و نقصان می‌باشد؛ زیرا همه آن‌ها صور ادراکیّه جزئیّه غیر مادّیه است، جز این که در عالم برزخ مشهود به دیده خیال است و در عالم جنان به دیده حسّ. ولی چشم حسّ آخرتی که غیر از عین خیال چیزی نیست، به خلاف حسّ دنیوی که منقسم به حواس پنج‌گانه است و هر کدام جایگاه خاصّ خود را دارد؛ جای حسّ بینایی چشم، و محلّ حسّ شنوایی گوش، و مرکز چشیدن زبان است و ممکن نیست هر کدام کار دیگری را انجام دهد، [مثلاً] چشم بشنود یا گوش ببیند، ولی حواس در آخرت یک امر غیر متغایر است و هر کدام کار دیگری را انجام می‌دهد. و جنّت جسمانی عبارت از صور ادراکیّه قائمه به نفس خیالیّه است *مَّا تَشْتَهِيهَا الْأَنْفُسُ وَ تَشْتَلِيهَا، وَ لَا مَادَّةَ وَ لَا مَظْهَرَ لَهَا إِلَّا النَّفْسُ* که نفس اشتهای آن‌ها را داشته و از آن‌ها لذت می‌برد و هیچ مادّه‌ای نداشته و مظهری جز نفس ندارد... انتهی کلامه.

و مخالفت این گفتار با آنچه شرایع بر آن مستقرّ بوده و نصوص قرآن و تواتر اخبار گویای به آن است، پوشیده نیست. مضاف بر این که ادراک این صور به مجزّد خیال بدون وساطت حسّ ظاهری امری است که بطلانش بر اهل علم پوشیده نیست مگر کسی منکر معاد جسمانی و بهشت و دوزخ جسمانی که آیات و روایات گویای به آن



است، باشد.<sup>۱</sup>

آنچه در این عبارات نقل شده بسیار عجیب به نظر می‌رسد و مسلماً آن گونه برداشت‌ها و نگرش‌ها نسبت به بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب با آنچه در آیات شریفه قرآن و احادیث رسیده مطرح شده، سازش و توافقی ندارد، و اگر چنین بابی فتح شود و پای چنین توجیهاتی در مسائل دینی و اعتقادی بازگردد، به تعبیر معروف، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و همه ضوابط به هم می‌خورد. مگر بگوییم: ظاهر آنچه از آنان نقل شده مورد تصدیق و اعتقادشان نبوده و بر اساس یک سلسله از مبانی گفتاری آورده‌اند. در هر حال ما هستیم و ظواهر ادله شرعی و مدارک دینی در مورد مسائل آخرت، و تا دلیل محکمی بر تأویل و توجیه و دست برداری از ظواهر آنها نداشته باشیم، دست از آنها برنمی‌داریم.

امید است حق تعالی همه ما را بر صراط مستقیم دین ثابت بدارد و سر سالمی برگور ببریم؛ مسلمان و تسلیم، با اعتقاد و باور درست از دنیا برویم. اجمالاً معتقد هستیم به حقایق بهشت و دوزخ با همه آن خصوصیات که صاحب شریعت آورده است، و بر فرض عقل ناقص ما به آن نرسد نقص را به خود نسبت می‌دهیم، و آنچه ثبوتش از ناحیه دین قطعی است به حکم عقل می‌پذیریم.

این مطلب را هم ناگفته نگذاریم که آنچه از بزرگان حکما در زمینه امور مربوط به برزخ و قبر، سؤال و عقاب، قیامت و حشر،

بهشت و دوزخ و سایر مسائل راجع به معاد نقل شده متفاوت است. بسیاری از گفتارها و نوشتارهای آنان با ظواهر ادله شرعی، آیات و روایات هم سویی ندارد، بلکه چه بسا مخالف و منافی باشد. متقابلاً کلماتی از بعضی آنان نقل شده که بیان‌گر اقرار و اعتراف آنها نسبت به همه مسائل مربوط به عالم بعد است، همان گونه که عوام از ظواهر ادله شرعی استفاده می‌کنند. به عنوان مثال ملاصدرا در کتاب مبدأ و معادش چنین می‌گوید:

وَ الْحَقُّ عِنْدَنَا أَنَّ الْحَقَّ الْحَقِيقَ بِالْإِعْتِقَادِ وَ التَّصْدِيقِ فِي مَسْأَلَةِ  
الْمَعَادِ هُوَ بِعَيْنِهِ مَا يَدُلُّ عَلَيْهِ ظَوَاهِرُ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ مَا وَرَدَ  
بِهِ الشَّرِيعَةُ الْحَقَّةُ...<sup>۱</sup>

حق در نزد ما که سزاوار به تصدیق و اعتقاد هست در مسأله معاد، بعینه همان است که ظواهر کتاب و سنت بر آن دلالت می‌کند و در شریعت حقه وارد شده است، و هر چه در کتاب و سنت وارد شده ظاهرش حق است و نمی‌شاید که آن را از ظاهر بیرون برد مادام که صارف عقلی و شرعی نبوده باشد، چنان که در این موضع نیست، و چیزی که آیات و نصوص وارده در معاد را از ظاهر صرف نماید در نزد ما نمی‌باشد، و تأویل بدون ضرورت داعی بر آن، جایز نیست.<sup>۲</sup> در زمان ما کسی هست که عذاب قبر را به وجهی تأویل کرده است که نبی نذیر و منذر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن راضی نیست، و حاصل کلامش آن است که: آنچه را که مقبور در قبر مشاهده می‌کند، از انواع عذاب، از

۱. المبدء و المعاد ۴۰۷.

۲. ترجمه مبدء و معاد ۴۷۱.

قبیل حیات و عقارب و غیرها به نحوی که وارد شده، همه آن‌ها صور خیالیته است که در خارج وجود ندارد، بلکه مثل اموری است که نائم در خواب می‌بیند و در خارج موجود نیست...

آن کسی که نصوص وارده در باب آخرت را از ظواهرشان صرف می‌نماید و آیات دالّه بر احوال قبر و بعث را از منظورشان بیرون می‌برد و گمان می‌کند که عقلی یا وهمی محض‌اند و وجود عینی برای آن‌ها نیست، نمی‌داند یا تجاهل می‌کند، که اگر امر چنان باشد که او توهم نموده است، لازم می‌آید که تشریح شرایع موجب اضلال و غوایت باشد نه ارشاد و هدایت....

و از این بیان معلوم می‌شود که وجود جنت و نار و سایر احوال آخرت بر وجهی که جمهور عوام می‌فهمند و افهام‌انام به آن می‌رسد، حق و مطابق با واقع است و اعتقاد یقینی به آن واجب است، و هر که انکار نماید چیزی از آن راه گمراه شده است و از طریق مستقیم بیرون افتاده است.<sup>۱</sup>

در هر حال ما با کسی دوستی و دشمنی خصوصی نداشته و نداریم. هر کس سخنش با ادلّه شرعیّه موافق باشد و حرف خدا و رسول خدا و ائمه علیهم‌السلام را بگوید، با او موافقیم؛ اسمش هر چه باشد و رسمش هر چه؛ حکیم باشد یا غیر حکیم، محدّث باشد یا غیر محدّث. اگر ملاصدرا و سایر حکما حرفشان این حرف‌هایی است که در مبدء و معاد است، فَمَرَحَبًا بِالْوِفَاقِ، ولی اگر اعتقاد و باورشان ظواهر مطالبی است که از

اسفار و سایر اسفار آوردیم، نمی‌توانیم موافق باشیم.  
 بگذریم. به توضیح عبارت زیارت پردازیم. اضافه‌ای که در این  
 جمله نسبت به سایر جملات آمده، این است که زائر پس از گواهی به  
 حقیقت بهشت و دوزخ، اعتراف می‌نماید که وعد و وعید، نوید و بیم و  
 انذار و تبشیر نسبت به آن دو هم حق است و ثابت، حتمی است و  
 مسلم.

ممکن است این جمله زیارت و افزوده‌های آن، ناظر به این جهت  
 باشد که کسی توهم نکند آنچه در آیات و روایات نسبت به بهشت و  
 دوزخ و جنت و نار آمده و وعده و وعیدهایی که داده شده، صوری  
 است و فقط به منظور تشویق و تحذیر، سوق دادن و بازداشتن آمده  
 است، آن چنان که در قسمتی از عبارت‌هایی که نقل شد، چنین مطلبی  
 ذکر شده بود. این جمله در مقام نفی این جهت است. نه، وعد و وعید به  
 بهشت و دوزخ حق است. به راستی خداوند به خوبان وعده بهشت با  
 همه آن خصوصیات داده است و بدان را از آتش با همه آن خصوصیات  
 توعد نموده است.

و چه بسا این جمله جلوگیری دو طرز فکر نا به جا و دو حالت  
 افراط و تفریط در این زمینه باشد. از طرفی کسی نگوید: من هر چه هم  
 کار خوب داشته باشم من کجا و بهشت کجا؟ و از آن سو کسی نگوید:  
 من هر چه هم بد باشم و اعمال زشت داشته باشم، چون چنین و چنانم  
 به آتش نمی‌روم، نظیر آنچه قرآن از یهود و نصاری نقل نموده:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ



## يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ<sup>۱</sup>

یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم. بگو: اگر چنین است پس چرا شما را به گناهانتان عذاب می‌کند؟

در بیان این آیه شریفه سخنی از ابن عباس رسیده است:

وقتی پیامبر اکرم ﷺ جمعی از یهود را از نعمتها و عقوبت‌های حق تعالی بر حذر داشت گفتند: ما را بیم مده و مترسان؛ زیرا ما فرزندان و دوستان خداییم.

و نسبت به نصاری گفته‌اند: چون آنان عنوان فرزند خدایی را در حق مسیح اظهار نمودند این عنوان نسبت به تمام آنان جریان پیدا کرد که گویا همه آنان صاحب این عنوانند و فرزند خدایند. خداوند در مقام توبیخ و وعید آنان برآمده که به سلف صالح و گذشتگان خوب خود مغرور نگردید. کرامت‌هایی که به آنان رسیده در سایه اطاعت پروردگار بوده است.<sup>۲</sup>

آری، وعد و وعید به بهشت و دوزخ و نعیم و نعمت، حق است و درست و ثابت و پا برجاست.

لازم به تذکر است که نتیجه این وعد و وعیدها، تشویق و تحریک و سرعت و سبقت‌گیری به انجام کارهای پسندیده و دست بازداشتن و کوتاهی از انجام اعمال زشت و ناپسندیده است. نه این که اصل وعد و وعید صوری و خلاف واقعی باشد، نه. وعده داده‌اند آن که ایمان و عمل

۲. التبیان فی تفسیر القرآن ۳ / ۴۷۸.

۱. سورة مائده: ۱۸.

صالح دارد، بهشت عنبر سرشت و انهار و قصور از آن اوست. این امری است حقّ و ثابت و مسلّم، و قهراً پی‌آمد این وعد و نوید و بشارت و امید این است که من، بهتر و جدّی‌تر در مقام انجام کارهای شایسته و پسندیده بر می‌آیم، نه این که برای تشویق حرفی زده‌اند و چه بسا واقعیت نداشته باشد.

همچنین نسبت به توعید و تخویف، وقتی می‌گویند: آتش در انتظار کفار و مجرمین است، توعیدی است حقیقی و واقعی. بازتاب این تحذیر و تخویف این است که دست از کفر بدارم و از جرمم بکاهم، نه این که این سخن واقعیّتی ندارد و فقط به منظور تخویف و تحذیر گفته‌اند. آری، وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ بِهَا حَقٌّ.



## یا مَوْلایِ شَقِیِّ مَنْ خَالَفَکُمْ وَسَعِدَ مَنْ أَطَاعَکُمْ

ای مولای من، شقی و بیچاره کسی است که با شما مخالفت نماید، و سعید و فرزانه آن کس که طاعت شما پیش گیرد.

این دو جمله به صورت شرط و جزا آمده و جزایش مقدم شده، و در واقع چنین بوده: مَنْ خَالَفَکُمْ شَقِیٌّ وَ مَنْ أَطَاعَکُمْ سَعِدَ. ملاک شقاوت مخالفت شما خاندان است و محور سعادت، اطاعت و فرمان برداری از شما دودمان.

در این دو جمله دو کلمه آمده است که مشترک میان دو جمله است و نقش محوری دارد؛ کلمه «مَنْ» و کلمه «کُمْ». مقصود از کلمه «مَنْ» ماییم که فاعل مخالفت و اطاعتیم، و مراد از «کُمْ» خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام هستند که پی‌آمد اطاعت و مخالفت آنان سعادت است و شقاوت.

به راستی اگر هیچ اثری بر اطاعت و مخالفت این خاندان مترتب نباشد مگر همین اثر - سعادت و شقاوت - کافی است که انسان در مقام اطاعتشان برآید و از مخالفتشان اجتناب ورزد.

سعادت و شقاوت که پی‌آمد و نتیجه‌ی اطاعت و مخالفت این خاندان است، امری بس مهم در سرنوشت آدمی به حساب می‌آید. دو آیه در

قرآن بیان گر اهمیت این دو حالت است:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقَّوْا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ﴾<sup>۱</sup>

اما آنان که شقی گشتند پس در آتشد و برای آن‌ها در آتش ناله و بانگ است.

جمال المفسرین مرحوم ابوالفتوح رازی در بیان این آیه گوید:

اهل لغت گفتند: زفیر اول بانگ خر باشد و شهیق آخر بانگ.<sup>۲</sup>

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا﴾<sup>۳</sup>

اما آنان که اهل سعادتند پس در بهشت مخلد و جاویدند.

از تلفیق این دو آیه شریفه با این دو جمله زیارت شریفه این نتیجه به دست می‌آید که مخالف شما آتشی و دوزخی است و مطیع شما بهشتی و جنتی است.

۲. روح الجنان و روح الجنان ۶ / ۳۳۱.

۱. سوره هود: ۱۰۶.

۳. سوره هود: ۱۰۸.

فَأَشْهَدُ عَلَىٰ مَا أَشْهَدْتُكَ عَلَيْهِ  
وَ أَنَا وَ لِيٌّ لَكَ بَرِيٌّ مِنْ عَدُوِّكَ

پس گواه باش [ای مولای من، و برای من فردای قیامت  
شهادت ده] نسبت به آنچه تو را بر آن شاهد و گواه گرفتم،  
و من ولی و دوست تو هستم و و از عدو و دشمن  
تو بری و بیزار.

این جمله زیارت از مصادیق ردّ عَجْزُ بر صدر - بازگرداندن پایان  
مطلب به آغاز گفتار - است که از محسنات بدیعیّه می باشد و در علم  
بدیع مطرح می شود و دارای اقسامی است که این جمله از مصادیق قسم  
سوم ردّ عجز بر صدر است در نثر، مانند: ﴿إِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّه كَانَ  
غَفَّارًا﴾<sup>۱</sup>

توضیح مطلب این که یکی از اموری که کلام را زیبا می سازد و  
زیور و پیرایه گفتار شمرده می شود، این است که در آغاز سخن کلامی  
گفته ایم، یا در جملات سابق کلمه ای به کار گرفته ایم، در پایان سخن یا  
در جملات بعد، دیگر بار عین آن کلمه یا همانندش را بیاوریم.  
در نخستین جمله قسمت دوم زیارت، که این نوشتار شرح آن

۱. کتاب المطول فی شرح تلخیص المفتاح ۳۵۸، جواهر البلاغه ۴۰۸.

قسمت است، عرض نمودیم:

أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ...

ای آقای من، شما را به گواهی می‌طلبم نسبت به این حقایقی که شهادت می‌دهم و اعتراف می‌نمایم. سپس به شرح اعتقاداتم پرداختم و باورهایم را عرضه داشتم. حالا در پایان، دیگر بار عرض می‌کنم: پس شاهد و گواه من باش نسبت به آنچه شهادت دادم؛ در ابتدای کلام اَشْهَدُكَ بود و در پایان گفتار فَأَشْهَدُ عَلَيَّ مَا أَشْهَدُتُكَ. بگذریم.

بیان این مطالب ممکن است برای جمعی ملال آور و خستگی افزا باشد، اما چه بسا عرضه این ظرایف و نکات و دقایق برای بعضی از عزیزان بهجت‌زا و شادی‌آفرین باشد. به همین اشاره بسنده می‌کنیم. اضافه‌ای که در این جمله آمده و می‌تواند دلیل و برهان شهادت‌طلبی و گواه‌جویی باشد، این است که عرض می‌کنم:

من که شما را به شهادت می‌طلبم و گواه می‌گیرم بی‌جهت نیست. من صاحب دو خصوصیت و واجد دو کمال و دارنده دو خصیصه‌ام که آن دو، این رخصت را به من داده و مرا به گواه‌طلبی شما فراخوانده؛ یکی این که وَلِيَّ شَمَائِمٍ؛ ولایت شما را دارم؛ در گوشهٔ صندوقچهٔ سینه‌ام گوهر گران‌بهای مهر و دوستی شما را به ودیعت سپرده‌ام.

خصوصیت دیگر من این است که از دشمن شما بری و بیزارم. دومین خصیصه که با نخستین ویژگی ضمیمه می‌گردد، حساب مرا از حساب بسیاری که داعیه‌دار دوستی شمایند ولی پیوندشان را با دشمنان شما نگسسته‌اند، جدا می‌سازد. من با داشتن این دو اصل اصیل، و وجدان

این دو رکن رکن، و همرازی با این دو گوهر نفیس، و همراهی با این دو سرمایه ثمین، و هم سویی با این دو نعمت بزرگ و عظیم است که به خود اجازه می‌دهم شما را به شهادت و گواهی بطلبم.

خوب است عزیزان به آنچه در جای جای کتاب نفیس «جامعه در حرم» در زمینه تولی و تبری آورده‌ایم، مراجعه نمایند. از این جهت که این نوشتار گواهی و شهادت، خالی از گواه و شاهد نباشد، حدیثی مشتمل بر هر دو جهت می‌آوریم:

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَاجِبٌ وَ الْوِلَايَةُ لَهُمْ وَاجِبَةٌ، وَ الْبِرَاءَةُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَاجِبَةٌ وَ مِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هَتَكُوا حِجَابَهُ فَأَخَذُوا مِنْ فَاطِمَةَ فَدَكَ - فَدَكًا - وَ مَنَعُوهَا مِيرَاثَهَا وَ غَضَبُوهَا وَ زَوَّجَهَا حُقُوقَهَا وَ هَمَّوْا بِإِحْرَاقِ بَيْتِهَا وَ أَسَّسُوا الظُّلْمَ وَ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَ الْبِرَاءَةُ مِنَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَاجِبَةٌ...<sup>۱</sup>

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

دوستی اولیای خدا واجب است و ولایت آنان لازم، و برائت و بیزاری از دشمنانشان هم واجب، و همچنین بیزاری از کسانی که به آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین ظلم نمودند و حریم او را هتک نمودند و از فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فدک را گرفته و او را از میراثش بازداشته و حقوق او و همسرش را غصب نمودند و قصد سوزاندن خانه او کردند و بنیاد ظلم نهاده و سنت پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را تغییر دادند، و همچنین



برائت و بیزاری از ناکثین و قاسطین و مارقین - اصحاب جمل و صفین و نهروان - واجب و لازم است.

خوب است در این زمینه به نقل قسمتی از کلام مرحوم صدوق در اعتقادات بسنده کنیم، که کلامی است جامع و بیان‌گر معتقد امامیه در این راستا. وی گوید:

اعتقاد ما در مورد ظالمین این است که همانا آنان ملعونند و برائت و بیزاری از آنان واجب... .

و ظلم، وضع شیئی است در غیر جایگاه آن، پس هر کس ادعای امامت کند در حالی که امام نیست، ظالم است و ملعون، و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: هر کس امامت علی [عَلِيٍّ] پس از من را انکار نماید همانا منکر نبوت من است، و آن که نبوت را منکر شود پس به تحقیق ربوبیت حق تعالی را انکار نموده است... .

و اعتقاد ما در مورد جاحدین و منکرین امامت امیرالمؤمنین و ائمه پس از او سلام الله علیهم اجمعین این است که آنان به منزله جمعی هستند که نبوت انبیاء را انکار نموده‌اند...

و حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: منکر آخرین ما همانند منکر اولین ماست... و هر کس در کفر دشمنان ما و ظالمین ما شک داشته باشد کافر است... .

و اما فاطمه صلوات الله علیها، پس اعتقاد ما این است که همانا او سیده نساء عالمیان از اولین و آخرین است و خداوند به غضب او غضب می‌کند و با خشنودی او خشنود می‌گردد، و همانا آن حضرت

از دنیا رفت در حالی که بر ظالمین و غاصبین حقوق خود، و آنان که میراث او را منع نموده بودند، غضبناک بود.

و اعتقاد ما در براءت و بیزاری این است که بیزاری از اوئان اربعه و اُنات اربع و تمامی پیروان آنان واجب و لازم، و همانان بدترین خلق خداوند عزّ و جلّ هستند، و اقرار به وحدانیت حق و رسالت حضرت ختمی مرتبت و امامت ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین تمام نمی شود و کامل نمی گردد مگر با براءت و بیزاری از دشمنان آنان. و اعتقاد ما در قاتلان پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام این است که آنان کافر و مشرکند و در پایین ترین جای آتش مخلّدند، و هر کس نسبت به آنان غیر از این، اعتقادی داشته باشد، به باور ما، بهره ای از دین نبرده است.<sup>۱</sup>

باری، تویی بدون تبرّی دردی دوا نمی کند و در روایاتمان ادّعای محبّت چنین جمعی صریحاً مورد تکذیب قرار گرفته است.

کسی به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام شرف یاب شد و عرض کرد: به درستی که من تو را دوست دارم و به فلانی - نام یکی از دشمنان حضرت را برد - هم علاقه مندم. حضرت در پاسخش فرمودند:

أَمَّا الْآنَ فَأَنْتَ أَعْوَرٌ، فَإِمَّا أَنْ تَعْمِيَ وَإِمَّا أَنْ تَبْصُرَ.

اینک تو نیم کوری و دچار آسیب در ناحیه دیده ای، یا کور شو - فقط

۱. اعتقادات صدوق، چاپ شده در حاشیه شرح باب حادی عشر صص ۱۰۱ - ۱۰۴.

دوستِ دشمن من باش - یا بینا شو - فقط مرا دوست بدار.<sup>۱</sup>

در دیگر حدیثی چنین می‌خوانیم:

به حضرت صادق علیه السلام گفته شد: همانا فلانی از موالیان شماست، ولی در براءت و بیزاری از دشمنان شما دچار ضعف و کاستی است. امام علیه السلام در جواب فرمودند:

هَيْهَاتَ، كَذِبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَ لَمْ يَتَّبِعْهُ مِنْ عَدُوِّنَا.

بسیار دور و بعید است، دروغ می‌گوید کسی که ادعای محبت ما دارد ولی براءت و بیزاری از دشمنانمان ندارد.<sup>۲</sup>

آری، تولی و تبری به منزلهٔ دو بال برای طیران و رسیدن به مدارج کمال انسان است. هر یک از آن دو که نباشد طیران صورت نمی‌گیرد و کمال محقق نمی‌گردد، و تصوّر این که با تولی بدون تبری می‌توان به جایی رسید، تصوّری است نا به جا، که حضرت رضاء علیه السلام فرمودند:

كَمَالُ الدِّينِ وَ لَإِيَّتُنَا وَ الْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا.<sup>۳</sup>

کمال دین ولایت ما خاندان و بیزاری از دشمنان ماست.

لذا از کودکی که محورهای دین را به ما می‌آموختند و فهرست وار برای ما بازگو می‌نمودند تا به خاطر بسپاریم، تبری را در کنار تولی ذکر می‌کردند. دین بدون تولی و تبری دین نیست؛ محبت بدون عداوت

۲. همان.

۱. بحار الانوار ۲۷ / ۵۸.

۳. همان.

محبت نیست؛ دوستی خالی از دشمنی دوستی نیست. نمی‌شود انسان واقعاً کسی را دوست بدارد و از دشمن او بری و بیزار نباشد. غیرت دینی، تعصب صحیح آیینی و عرق مذهبی لازم است. شیعه باید رگ داشته باشد، غیرت و حمیت داشته باشد. با حفظ همه جهات لازم، یک قدم از مواضع اصیل مرام و معتقدش عقب‌نشینی نکند و هیچ چیز را به هیچ بهانه‌ای از دست ندهد.

متأسفانه روز به روز این حقایق کم رنگ‌تر و کم رنگ‌تر می‌شود و خوف آن است که دیگر رنگی باقی نماند و آن حمیت‌ها و غیرت‌ها و استقامت و پایداری‌ها که سلف صالح ما در زمینه تبری و تبری داشتند، از بین برود. به خصوص مسأله تبری که مسأله‌ای است بسیار اساسی و حیاتی و از پایه‌های دین و آیین و مرام و مذهب ماست، به عناوین مختلف، موقعیت و جایگاه اصیل خود را از دست می‌دهد، تا آن جا که چه بسا از ناحیه جمعی که عمرشان را در این مسیر گذرانده‌اند، نغمه‌هایی به گوش می‌رسد که راستی گوش دل را می‌خراشد، و سازهایی زده می‌شود که بسیار مایه تأسف است و موجب تعجب.

تو دیگر چرا؟ با این عمر طولانی، با این اطلاعات، با این همه نوشته و تحصیل و تدریس! جاهلی بگوید، تازه به دوران رسیده‌ای اظهار کند، طالب شهرت و مقامی به عنوان نوآوری و از جهت خالف تُعَرَف حقایقی را نادیده بگیرد و مطالبی را انکار کند، چه بسا قابل توجیه باشد. ولی از چنان افرادی بسیار زشت است و قبیح که چنین حقایق مسلمی را از دین جدا بدانند و لعن و تبری را از ادب و آداب این آیین دور بشناسند، در حالی که در حدّ تواتر با چنین حقایقی رو به رو

هستیم و جا به جا در روایات معتبره و ادعیه و زیارات مأثوره  
محکمه با لعن و نفرین و تبرّی و بیزاری مواجهیم.

خدا عاقبت همه ما را ختم به خیر گرداند، سر سالمی به گور ببریم،  
بتوانیم عقاید سلف صالح و باور گذشتگان راستینمان را تحفظ نماییم،  
با دو بال تولّی و تبرّی به بارگاه قدس طیران کنیم و جزء ظالمین حقوق  
خاندان رسالت علیهم‌السلام به حساب نیاییم.



فَالْحَقُّ مَا رَضِيتُمْوَهُ، وَالْبَاطِلُ مَا سَخَطْتُمْوَهُ<sup>۱</sup>  
وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ

پس حق فقط همان است که شما پسندیده‌اید، و باطل فقط همان که مورد سخط و غضب و ناخشنودی شماست، و معروف و خوبی فقط همان است که شما به آن فرمان داده‌اید، و منکر و زشتی فقط همان که شما از آن نهی نموده‌اید.

در این فراز زیارت چهار جمله ذکر شده است به صورت مبتدا و خبر. مبتدیات در این جملات، چهار امر اساسی و بنیادی است: حق، باطل، معروف و منکر.

۱. لازم به تذکر است که این جمله در مفاتیح الجنان *أَسَخَطْتُمْوَهُ* - از باب افعال - آمده است ولی در نوع مدارک همچون احتجاج طبرسی و بحار الانوار در هر سه موردی که زیارت را آورده است و تکالیف الانام و فوز اکبر - که در کتاب سلام بر پرچم افراشته توضیح این کتاب‌ها را آورده‌ایم - *سَخَطْتُمْوَهُ* - ثلاثی مجزء - آمده است.

ظاهراً از جهت معنی *سَخَطْتُمْوَهُ* مناسب باشد، همان طور که در ترجمه آوردیم؛ زیرا اگر *أَسَخَطْتُمْوَهُ* باشد معنی چنین می‌شود: «باطل فقط آن چیزی است که به غضب آوردید شما آن را» چنین معنایی مناسب به نظر نمی‌رسد، به خصوص به قرینه جمله قبل که *رَضِيتُمْوَهُ* است.

حق چیست؟ آنچه شما بپسندید و مورد رضای خاطر شما قرار گیرد. باطل کدام؟ هر چه شما نپسندید و مورد سخط و غضب شما باشد. معروف چه چیز؟ آنچه مورد امر شما قرار گیرد و شما به آن فرمان دهید. منکر چه امری است؟ چیزی که نهی شما به آن تعلق گیرد و نسبت به آن صادر شود.

این جملات ظاهراً با توجه به تقابلی که میان هر دو جمله آن است، می‌تواند ناظر به دو امر تقابلی باشد: حق و باطل، معروف و منکر. اطلاق این کلمات اقتضا دارد که در عالم هر چیزی که عنوان حق یا باطل، معروف یا منکر بر آن صادق است، با همه ابعاد و خصوصیاتش در این چهار جمله داخل باشد، و چهار خبری که در این جملات اربعه برای این مبتداهای چهارگانه آمده، همه آنها را شامل شود، و هیچ فردی از افراد حق و باطل، معروف و منکر از گردونه این چهار جمله خارج نباشد.

گویا اصلاً در عالم حقّی نیست مگر آنچه مورد رضای شما باشد؛ گویا باطلی در هستی نیست مگر آنچه در محدوده سخط و غضب شما قرار گیرد؛ گویا معروفی نیست مگر آنچه متعلق امر شماست، و منکری نه مگر همانچه مشمول نهی شماست.

ممکن است از تقارن این چهار جمله استفاده کنیم که دو جمله اول - حق و باطل - مربوط به امور اعتقادی است که نوعاً توصیف به حق و باطل می‌شود؛ عقاید حقّه و آراء باطله، و دو جمله بعد - معروف و منکر - ناظر به امور عملی و جنبه‌های رفتاری است که نوعاً به معروف و منکر شناخته می‌شود.

صورت این جملات و هیئت این ترکیبات چهارگانه که مسندالیه و مبتدا مقدم شده است، بیان گر اختصاص خبر نسبت به مبتدا می باشد که در علم معانی توضیحش آمده است،<sup>۱</sup> با توجه به این جهت، این جملات را به صورت حصر ترجمه کردیم: حق فقط همان است که مورد رضایت شما قرار گیرد و...

بر این اساس شاخصه روح انسان و قطب‌نمای وجود او در همه ابعاد علمی و عملی، قلبی و قالبی، باطنی و ظاهری، جوانحی و جوارحی همه و همه پیوسته با این خاندان تطبیق می‌گردد، و همه امور اعتقادی و عملی آدمی با موازین این دودمان موازنه و مقایسه می‌شود.

با توجه به آنچه آوردیم اگر می‌بینیم در روایات رسیده حق و معروف به این خاندان، و باطل و منکر به دشمنان و مخالفان این دودمان تعبیر و تفسیر شده است، کاملاً توجیه شده و صحیح و درست به نظر می‌رسد. نمونه‌ای می‌آوریم:

حق در آیات شریفه قرآن و روایات رسیده به ولایت و امامت و حق آل محمده علیهم السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت قائم علیه السلام تأویل شده است... و بازگشت همه تأویلات حق به اموری است که متعلق به امامت ائمه علیهم السلام و دولت [حقه] آنان می‌باشد، آن گونه که مقتضی تقابل آن با باطل است.

حضرت صادق علیه السلام در این آیه شریفه: **﴿قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ﴾**

مِنْ رَبِّكُمْ<sup>۱</sup> به تحقیق رسول برای شما از ناحیه پروردگارتان حق آورد، فرمودند: فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ مَقْصُودٌ مِنْ حَقِّ، ولایت علی علیه السلام است. و در حدیثی که متضمن سؤالات علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، این جمله را می‌خوانیم:

سَأَلْتُهُ: مَا الْحَقُّ؟ قَالَ: الْإِسْلَامُ وَالْقُرْآنُ وَالْوِلَايَةُ إِذَا انْتَهَتْ إِلَيْكَ.

پرسیدم: حق چیست؟ فرمودند: اسلام و قرآن و ولایت آن گاه که به تو منتهی گردد.

حضرت صادق علیه السلام در توضیح «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ»<sup>۲</sup> فرمودند: بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ. اهل ایمان یکدیگر را به ولایت علی علیه السلام توصیه و سفارش می‌نمایند.<sup>۳</sup>

معروف ضد منکر است و در روایات به امام و ولایت و اطاعت و اوامر و فرامین او تأویل شده است، و حضراتشان به عنوان امرین به معروف [حقیقی] معرفی شده‌اند؛ زیرا گفتار آنان گفتار خداست.

مرحوم مفید از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که وقتی حضرتش را به حیره آوردند ابوحنیفه شرف‌یاب شد و سؤالاتی نمود. از جمله پرسید: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا حَنِيفَةَ، الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ وَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام.

فدای شما شوم، امر به معروف چیست؟ حضرت در جواب فرمودند:

۱. سوره نساء: ۱۷۱.

۲. سوره عصر: ۳.

۳. مرآة الانوار: ۱۲۸.



ای ابوحنیفه، مقصود معروف در میان اهل زمین است که امیرالمؤمنین علیه السلام باشد - یعنی امر به ولایت علی علیه السلام و رهنمونی خلق به آن وجود مقدس.<sup>۱</sup>

باطل ضد حق است و تأویل آن، دشمنان ائمه علیهم السلام و دولت باطل، و آنچه بنی امیه و سایر غاصبین خلافت داشته‌اند همانند دشمنی دودمان رسالت علیهم السلام می‌باشد، که حضرت صادق علیه السلام در بیان این آیه شریفه: «الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ»<sup>۲</sup> فرمودند: مقصود جمعی هستند که متابعت و پیروی از دشمنان علی علیه السلام و اعدای آل رسول نموده‌اند.<sup>۳</sup>

منکر در روایات به اعداء ائمه علیهم السلام و دشمنان خاندان رسالت تأویل شده است و در حدیثی حضرت صادق علیه السلام فرمودند: وَ أَيْ مُنْكَرٍ أَنْكَرَ مِنْ ظُلْمِ الْأَمْرَاءِ لَنَا وَ قَتْلِهِمْ إِيَّانَا؟ چه منکری بالاتر از ظلم و ستم امرا و فرمان‌روایان نسبت به ما و قتل و کشته شدن ما به وسیله آنان می‌باشد؟<sup>۴</sup>

در قالب جمله‌ای کوتاه در بیان این چهار کلمه حق و معروف و باطل و منکر می‌توان چنین گفت:  
اگر حق و معروف، این خاندان و آنچه متعلق به این دودمان است نباشد ما هیچ شیئی معروف و امر حقی در عالم امکان نداریم.

۲. سوره محمد صلی الله علیه و آله : ۳.

۱. مرآة الانوار ۲۳۸.

۴. همان ۲۴۳.

۳. مرآة الانوار ۱۰۱.



و همچنین اگر باطل و منکر، دشمنان این خاندان و افکار و رفتار آنان نباشد ما هیچ منکر و باطلی در هستی نمی‌شناسیم. و چه بسا بتوانیم محتوا و مفاد این چهار جمله را در قالب عبارتی کوتاه به صورت برهان بیاوریم و آن این است:

باتوجه به این که حق مطلق به عنوان اولی، ذاتی ذات حق تعالی است، و معروف آنچه متعلق به اوست «ذَلِكِ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»<sup>۱</sup> و باطل آنچه در برابر اوست «وَ أَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ»<sup>۲</sup> و منکر هر چه متعلق به آنان است، بر این اساس پس از حق تعالی اگر مصداقی در هستی برای حق باشد آنانند که حق نمایند. این خاندان مرآت اتم و مجلای اکمل آن حق مطلقند، و اگر جایی برای معروف باشد آن جاست که این حق نمایان نمایند، که منظور افکار و رفتار و کردار و گفتار و ولایت و وداد این دودمان باشد. چه زیبا در این ابیات این حقیقت تضمین شده است:

معتقد خلقی که حق از خلق در رتبت جداست

معترف قومی که با خلق است لیکن در خفاست

گر ز من پرسند حق جویان که حق اندر کجاست؟

من همی گویم که حق هم در شما هم با شماست

ای شما زانِ حق و حق تا ابد زانِ شما<sup>۳</sup>

۱. سوره لقمان: ۳۰.

۲. همان.

۳. شمع جمع ۱۸.

فَالْحَقُّ مَا رَضِيتُمْوه... \* ۲۰۱

همچنین اگر جایی برای منکر باشد و مصداقی برای باطل، که ﴿مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾، آنانند که در برابر این مظاهر اتمّ حق و مجله‌های اکمل معروف ایستاده‌اند و با آنان به ستیز برخاسته و حقوقشان را غصب نموده‌اند. بر این اساس آنچه این جملات و سایر احادیث و روایات و ادعیه و زیارات در این جهت می‌گوید دلیل و برهان آن با آن همراه است. به طور کلی محور حقّ و معروف در هستی، این خاندان، و ملاک باطل و منکر، دشمنان این دودمانند.

فَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَحَدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ،  
 وَبِرَسُولِهِ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِكُمْ يَا مَوْلَايَ  
 أَوْلَكُمْ وَأَخْرِكُمْ

پس نفس و جان من به خدای واحد بی شریک ایمان دارد، و  
 همچنین به رسول او و به امیرالمؤمنین و به شما ای  
 مولای من، به اولین و آخرین شما معتقد است.

در آخرین فراز این قسمت زیارت، زائر به سه حقیقت عنایت و  
 توجه می‌نماید، که می‌تواند نتیجهٔ مجموع مطالب گذشته باشد: یکی در  
 بُعد اعتقادی، دیگری در بُعد عملی، و سومی در بُعد عاطفی و قلبی.  
 آنچه در بُعد اعتقادی است در این جمله آمده است: فَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ...  
 اظهار ایمان و اعتراف به وحدانیت حق و رسالت حضرت ختمی  
 مرتبت و وصایت امیرالمؤمنین و سایر خاندان رسالت صلوات الله علیهم  
 اجمعین. چه بسا قسمت آخر این جمله در مقام ردّ جمعی است که فقط  
 به جمعی از این خاندان معتقد بوده و اعتقادی نسبت به بعضی از آنان  
 ندارند؛ چونان کیسانیه - پیروان محمد حنفیه - زیدیه - چهار امامی‌ها -  
 فطحیه و اسماعیلیه - شش امامی‌ها - واقفیه - هفت امامی‌ها - و هکذا  
 سایر فرق و طوایفی که در کتب ملل و نحل، در مقام تقسیم، جزء

فَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ... \* ۲۰۳

گروه‌های شیعه به حساب آمده ولی اثنی‌عشری و دوازده‌امامی نیستند. نه، من این گونه نیستم. بلکه: بِكُمْ يَا مَوْلَايَ، أَوْلَكُمْ وَ آخِرِكُمْ، معتقد به همه شما هستم؛ از اول تا آخر شما خاندان را قبول دارم. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در پاسخ جناب جابر، اوصیا را با نام و نشان این چنین معرفی نمودند:

هُوَلَاءِ يَا جَابِرُ، خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَوْلَادِي وَ عِثْرَتِي، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي، وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي.<sup>۱</sup>

جابرا، اینان خلفا و اوصیا، جانشینان و اولاد و عترت من هستند، هر کس آنان را اطاعت نماید پس همانا مرا اطاعت نموده، و هر کس با آنان مخالفت و نافرمانی کند پس به تحقیق فرمان مرا نپذیرفته، و هر کس آنان یا یکی از آنان را انکار نماید پس هر آینه مرا انکار نموده است.

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند:

الْمُنْكَرُ لِأَخِرِنَا كَالْمُنْكَرِ لِأَوَّلِنَا.<sup>۲</sup>

همانا منکر آخرین ما همانند انکار کننده نخستین ما می‌باشد.

پس در بُعد اعتقادی من کامل و تام هستم؛ خدا را، رسول خدا را و همه شما خاندان را قبول دارم و امامت و حجیت همه شما دودمان را از اولین شما که پس از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام است تا آخرین

شما که مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف است، همه را معتقدم. لازم به تذکر است که در این عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام به خصوص ذکر شده است و در عین این که اگر هم ذکر نمی شد در جمله بعد و بِكُمْ یا مَوَلایِ اَوْلِیْکُمْ وَاٰخِرِکُمْ داخل بود. شاید ذکر خاص آن وجود مقدس به دو جهت باشد:

یکی مقام و موقعیت خاص و جایگاه مخصوصی که حضرتش در جمع حضرات معصومین علیهم السلام داراست، به طوری که خود آن ذوات مقدس، رفتار و گفتارشان با جدّ امجدشان امیرالمؤمنین علیه السلام به نحوی بود که هر کس می دید یا می شنید، می فهمید که در عین اشتراک، آن وجود مقدس حائز خصوصیتی است که این احترامات خاصه را ایجاب نموده است؛ مقام وصی بلافصل بودن، مقام ابوالأئمه بودن، مقام تقدّم و همراهی با پیامبر اکرم و حضرت صدیقه سلام الله علیهم اجمعین و یا سایر کمالات و خصائصی که ایجاب نموده حضراتشان احترامات خاصّ و تعبیرات مخصوصی نسبت به حضرتش داشته باشند.

گاهی و اَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا بیاورند؛ پدر حسن و حسین علیهم السلام - علی علیه السلام - برتر و بهتر از آن دو است، و گاهی عَلٰی اَوْلٰئِنَا وَاَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا<sup>۲</sup> بگویند، علی علیه السلام اولین ما و برترین و بهترین ماست، و گاهی در هنگام زیارتش در حالی که به قهقرا برمی گردند و به عقب عقب بیرون می آیند، بگویند: یا جَدّاه، یا سَيِّداه، یا طَيِّباه، یا طَاهِرَاه. آن گونه که از



فَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ... \* ۲۰۵

حضرت صادق عليه السلام نقل شده.<sup>۱</sup>

و جهت دیگر، یادکردن از آن وجود مقدس به عنوان امیرالمؤمنین عليه السلام است که از القاب خاصه آن حضرت است و اسناد آن به هیچ کدام آنان، حتی به آخرین آنان - صاحب این زیارت شریف - جایز نیست، آن گونه که توضیحش را در گذشته آوردیم.

---

۱. مفاتیح الجنان، زیارت سوم مطلقه امیرالمؤمنین عليه السلام

## وَنُصِرْتِي مَعَدَّةً لَكُمْ

یاری من برای شما فراهم و آماده است و من آماده نصرت

و یاری شما هستم.

آنچه تا کنون آوردیم نگرشی بود به این فراز زیارت، از بُعد اعتقادی. اما از بعد عملی با جمله وَ نُصِرْتِي مَعَدَّةً لَكُمْ، نصرت و یاری من برای شما آماده است، رو به رو هستیم.

خوب است همه ما قدری بیشتر به این جمله دقت و توجه داشته باشیم و در موقع گفتن این عبارت و خواندن این کلام عنایت زیادتری بنماییم.

چه می‌گوییم؟ به تعلیم حجت در محضر حجت به عنوان عرض حال به حضور حجت عرض می‌کنیم: وَ نُصِرْتِي مَعَدَّةً لَكُمْ، نصرت من آماده و فراهم است برای شما، و من آمادگی کامل برای یاری شما دارم و آنچه لازمه این نصرت و یاری است فراهم آورده‌ام.

این سخن من است و حرف و ادعایم. آیا راست می‌گوییم؟ اگر در اصلش صادق هستیم که خوشا به حال، در مقام بعد برآیم و قدمی فراتر بگذارم؛ تا کجا آمادگی دارم و چه نصرتی فراهم آورده‌ام.

نخستین مطلبی که در این جا توجه به آن لازم است این است که در

وَنُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ \* ۲۰۷

قرآن شریف از نصرت نمودن بندگان و یاری کردن آنان نسبت به حق تعالی سخن به میان آمده است، چون این آیه شریفه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>

ای اهل ایمان، یاران خدا باشید و در مقام نصرت او برآیید.

همچنین در آیات متعددی آثاری برای این نصرت و یاری ذکر شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾<sup>۲</sup>

ای اهل ایمان، اگر خدا را یاری نمایید او هم شما را نصرت بخشیده و ثبات قدم ارزانی می‌دارد.

﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ﴾<sup>۳</sup>

سوگند، همانا خداوند یاری می‌کند هر کس را که در مقام نصرت او برآید.

در این جا ممکن است این سؤال پیش آید که خداوند متعال چه نیازی به نصرت و یاری ما دارد؟ همه نیازمند به یاری و نصرت او هستند، معنای این آیات چیست؟

در پاسخ این پرسش دو مطلب می‌توان گفت: یکی این که این سؤال در تمامی تکالیف می‌آید؛ مگر خداوند به عبادات ما نیازمند است؟

۲. سوره محمّد ﷺ: ۷.

۱. سوره صف: ۱۴.

۳. سوره حج: ۴۰.

مگر او به اموال ما محتاج است که ما را امر به عبادت می‌کند، یا در مقام وام‌خواهی از ما برمی‌آید؟ هر چه در سایر اوامر و تکالیف و دستورات و فرامین حق تعالی گفتیم در این جا هم همان را می‌گوییم. اگر مقصود آزمون بنده است، اگر مصلحت در مأمور به است، اگر مصلحت در امر است، هر چه هست در همه اوامر و فرامین و دستورات و تکالیف یک سان است.

مضاف بر آن، دومین مطلبی که در چنین مواردی می‌توان گفت، پاسخی است که از حدیث حضرت رضاء رضی الله عنه استفاده می‌شود. مرحوم صدوق اعلی الله مقامه آن را به سند معتبر نقل نموده است:

عبدالسلام بن صالح هروی - اباصلت - گوید: به علی بن موسی الرضا رضی الله عنه گفتم: ای پسر رسول خدا، چه می‌گویید در مورد حدیثی که اهل حدیث آن را نقل نموده‌اند که اهل ایمان از منازل بهشتی‌شان خدا را می‌بینند؟ حضرت در پاسخ او فرمودند:

يَا أَبَا الصَّلْتِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمَلَائِكَةِ، وَ جَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ وَ مُتَابَعَتَهُ مُتَابَعَتَهُ وَ زِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ زِيَارَتَهُ، فَقَالَ عَزُّ وَ جَلُّ: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» وَ قَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ».

ای اباصلت، همانا خداوند تبارک و تعالی فضیلت و برتری بخشیده پیامبرش حضرت محمد رضی الله عنه را بر تمامی پیامبران و فرشتگان، و اطاعت او را اطاعت خودش و متابعت و پیروی از او را پیروی و

وَنُضِرْتِي مُعَدَّةً لَكُمْ \* ۲۰۹

متابعت از خودش شمرده، و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خودش به حساب آورده و فرموده است: ﴿هر کس اطاعت رسول کند پس همانا اطاعت خدا نموده﴾ و فرموده است: ﴿هر آینه کسانی که بیعت با رسول خدا می نمایند، با خدا بیعت کرده اند﴾ و پیامبر اکرم فرموده است: هر کس مرا در حیاتم یا پس از وفاتم زیارت نماید همانا خدا را زیارت کرده. [بنا بر این] درجهٔ پیامبر ﷺ در بهشت از همهٔ درجات بالاتر است، پس هر کس از منزل بهشتی اش، او را در آن درجه‌ای که آن حضرت قرار دارند، زیارت نماید پس به تحقیق خدا را زیارت کرده است.

دیگر بار اباصلت پرسید: ای فرزند رسول خدا، معنای خبری که روایت کرده‌اند که ثواب لا إله إلا الله نظر به وجه الله است، چیست؟ حضرت فرمودند: ای اباصلت، هر کس خدا را به وجه و صورت توصیف نماید همانا کافر شده، ولی وجه الله، انبیا و رسل و حجج او صلوات الله عليهم اجمعین هستند؛ همانان که به وسیلهٔ آنان توجه به حق تعالی حاصل شده و به دین و آیین و قانون و دستورات و معرفت حق تعالی از طریق آنان می‌توان رسید... بنا بر این نظر به انبیا و رسل و حجج الهی ﷺ در بلند جایگاهشان، برای اهل ایمان ثواب و پاداشی بس عظیم در روز قیامت است.<sup>۱</sup>

با توجه به این حدیث که از ذخایر روایات است و نقش کلیدی در این گونه مسائل دارد، می‌توان چنین گفت: امر به نصرت و یاری حق

۱. التوحید، باب ۸ ما جاء فی الرؤیة، حدیث ۲۱.



تعالی فرمان به یاری و نصرت اولیاء اوست، و اثری که یاری خداوند دارد و آیات آن نقل شد، بر نصرت اولیای او مترتب می‌شود. امروز اگر مصداق و نمونه‌ای برای این امر باشد نصرت و یاری وجود مقدس حضرت اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، که همه ما به امر خدا مأمور یاری آن فیض اقدس و نصرت آن وجود مقدس می‌باشیم. همه باید خود را از انصار آن امام منصور و یاوران آن حجت موعود بدانیم و مقدمات نصرت و یاری اش را به هر گونه که میسر و ممکن است، فراهم آوریم.

نتیجه این نصرت و یاری هم در آیات شریفه ذکر شده: ما ولیّ خدا را یاری کنیم خدا هم ما را یاری می‌نماید؛ ما در مقام نصرت او برآیم و قدم در راه یاری او برداریم حق تعالی هم ثبات قدم به ما می‌بخشد. در این جمله عرض می‌کنیم: وَ نُضَرَّتِي مُعَدَّةً لَكُمْ، یاری من برای شما آماده است و من نصرتم را برای شما فراهم آورده‌ام. تصوّر کنید فرمانی صادر شود که جمعی باید آماده ضیافت نمودن و مهمانی دادن باشند. یکی می‌آید می‌گوید: من آماده ضیافت هستم. جمعی از مهمان‌ها را به خانه او می‌فرستند. می‌بینند در خانه بسته است، صاحب خانه خواب است، وسایل پذیرایی آماده نیست، خانه و مسکن تمیز و مرتب نیست. بنده خدا، تو که خودت گفתי من آماده هستم، آمادگی تو این است؟! اگر آماده نبودی چه گونه بود.

بسیاری از ما که می‌گوییم: نُضَرَّتِي مُعَدَّةً لَكُمْ آمادگی مان این چنین است، صرف حرف است، لقلقه زبان است. دعایی بخوانیم ثوابی ببریم، و گرنه در مقام عمل هیچ استعداد و آمادگی نداریم، و هیچ چیزی برای

پذیرایی آن میهمان عزیز فراهم نیاورده‌ایم، و هیچ قدمی در مسیر نصرت و یاری او بر نداشته‌ایم، و در مقامش هم نیستیم.

خوب است قدری در موقع گفتن این جمله فکر کنیم. کلاه خودمان را قاضی کنیم. سر خودمان را کلاه نگذاریم. خودمان را گول نزنیم. به خودمان دروغ نگوییم. ببینیم چه چیز برای نصرت و یاری آن حضرت فراهم آورده‌ایم، و در طول زندگی و عصر غیبتش چه کاری را به عنوان نصرت او انجام داده‌ایم؟ خودمان که خودمان را خوب می‌شناسیم، دگران هر چه می‌خواهند بگویند و از ما تعریف و تمجید داشته باشند.

﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ۖ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾<sup>۱</sup>

آدمی بر حال خود بس آگاه است هر چند عذرهای بیاورد.

بنشینیم حساب کنیم از اوّل عمرمان تا به حال به عنوان یاری آن آقای مظلوم و نصرت آن امام محروم چه کرده‌ایم، چه قدمی بر داشته‌ایم؟ من از خودم شروع می‌کنم. حساب کنم چه کرده‌ام؟ کارهایی هم که صورتش صورت نصرت بوده و ظاهرش ظاهر یاری، چه بسا مقاصد و اهداف دیگری داشته‌ام؛ شهرت بوده، منش بوده، خود نشان دادن بوده، سری میان سرها بلند کردن بوده، جمع مال و ثروت بوده، کسب جاه و منزلت بوده، تحصیل اعتبار و آبرو بوده.

اگر به نام او قلم زدم برای رقم بود؛ اگر به یاد او خامه بر نامه نهادم برای مایه بود، و اگر به نام و یاد او سخنی گفتم برای محبوبیت بود؛

بگویند: آقا خیلی امام زمانی است. به به، خوشا به حالش! خُب، گفتند و به آنچه می‌خواستیم رسیدیم، نصرت و یاری آن امام منصور چه شد؟ مگر باز از آقایی و کرامتش پیش آییم که صورت‌های ظاهری را هم به حساب می‌آورد.

شمای تاجر و کاسب، اداری و دانشجو، محصل و مدرّس، کشاورز و مالک، نشسته پشت میز و ایستاده این طرف میز، پزشک و بیمار، کارگر و کارفرما، مرد و زن، پیر و جوان، نوجوان و میان سال، همه و همه، چه مقدار تا به حال در مقام نصرت و یاری حضرتش برآمده‌اید و چه چیزی را برای یاری و جانب‌داری از آن وجود مقدّس فراهم آورده‌اید و آماده نموده‌اید؟ به هر مقدار در این راه قدم نهاده‌اید و از خود مایه گذارده‌اید، به همان مقدار در گفتن جمله *وَ نُضَرِّقُ مَعْدَةَ لَكُمْ* صادق هستید. دیگر تشخیص این امر با خود شماست. خود به کار خود بصیرید و به امر خویش واقف.

یاری و نصرت آن وجود مقدّس در عصر غیبت راه‌ها و نمادها و نموده‌هایی دارد که با توجه به آن‌ها می‌توانیم خود را محک بزنیم و بیازماییم که به راستی ناصر و یاور او هستیم یا نه.

آیا به خاطر او گره از کار دوستی از دوستان او باز نموده‌ایم؟ یا خدای نخواستگرم گره‌ای بر گره‌های او افزوده‌ایم، آن هم کوز گره‌ای که قابل باز شدن نباشد.

آیا دستی از افتاده به چاهی گرفته‌ایم؟ یا سنگی بر او زده‌ایم تا بیشتر به قعر فرورود و امکان نجات برایش نباشد.

به جای قرض الحسنه واقعی به کسی دادن تا او را از مشکل برهاند،

با گرفتن رباهای اسلامی اسمی و مضاربه‌های صوری و غیر واقعی، دوستان حضرت را به خاک مذلت و کنج زندان کشانده‌ایم. خود بهتر می‌دانید.

من طیب که نُضْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ می‌گویم، با توجه به نیاز مبرمی که جامعه و دوستان آن وجود مقدس به کار و تخصص من دارند، به راستی صادقانه در مقام خدمت برآمده‌ام و از این طریق عملاً اثبات نموده‌ام که نصرت و یاری ام نسبت به حضرتش فراهم است؟ یا اگر مختصر کسری در وجه و ویزیت و مبلغ زیر میزی دیدم از انجام وظیفه و خدمت سر باز زدم؟

من بر فرض نام آن حضرت را هم به سینه زده باشم و جلسه دعای ندبه هم بروم و به منزل هم ببرم و زیارت آل یس هم بخوانم و جزء جمعیت‌های منسوب به آن وجود مقدس هم به حساب آیم، بی خود خودم را گول نزنم و به مختصر مساعدتی که در بعض زمینه‌ها دارم - آن هم اگر آن را به حساب جایی نگذارم - خوشحال نباشم و راضی نشوم. همه این‌ها کشکی بوده که ساییده‌ام، آن هم کشک خیلی آبکی و بی رمق.

وقتی در گفتن نُضْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ صادق هستم که با روی باز و آغوش گشوده و تواضع و محبت پذیرای دوستان حضرتش باشم. حتی اگر برای تهیه دارو و یا غذا نیاز به مساعدت داشت در مقام کمکش برآیم. اگر چنین روش و برخوردی داشتم با رعایت سایر تکالیف و دستورات، اگر هم نگویم: نُضْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ، علم گواهی می‌دهد که این جمله در حق من صادق است و کردار و رفتارم شاهد صادق آن. و هکذا، هر کس در

هر موقعیت و شرایطی که هست، می‌تواند خود را از همان جهت بیازماید و محک زند و صدق و کذب گفتار و درستی و نادرستی ادعای خود را بیازماید.

خداوند متعال به همه ما توفیق عنایت کند که رفتارمان گویای وَ  
نُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ باشد.



### مدتی این مثنوی تأخیر شد ...

نیمه شبی که مشغول نوشتن این سطور بودم، جریانی رخ داد و حادثه‌ای به وقوع پیوست که حدود یک اربعین قلم را از رقم زدن باز داشت و خامه را از ادامهٔ نامه منع نمود و سمند تند پای نگارش را از تک و پو در میدان نوشتار به یاد آن نگار، محروم ساخت.

فقدان اسفناک و درگذشت غمناک آیت فقید و بزرگوار سعید، سلاله‌ای پاک از تبار اطهار و ذریه‌ای از ذراری ابرار و یادگاری از جمع اخیار، مذکری به اولیاء حق و یادآوری از کمالات ارباب ولایت مطلق، مُقیم مجالس عزای سید مظلومان و اشک افشان در بزم سوگ سرور شهیدان و آرزومند درک دولت حقّهٔ امام زمان عجل الله تعالی فرجه

### حضرت آیت الله آقای حاج سید محمد رضا رضوی طوسی رحمته

که افتخار مصاهرت آن عزیز فقید و کریم سعید را دارم، موجب این درنگ غم رنگ بود. همان گونه که زندگی آن عزیز با نام و یاد و اشک و آه و اقامهٔ سوگ و عزای مولایش حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌گذشت، سرانجام به فیض دفن در جوار حضرتش که آرزوی دیرینه‌اش بود، نائل آمد. در شرایطی بسیار سخت که در نظر بعضی غیر ممکن و شبه محال

می‌نمود، پیکر پاکش به کربلای معلی منتقل گردید.

آن مرحوم همان طور که در این سرا وسیله ارتباط و سوق و گرایش خلق به آن ولی مطلق حق بود و مردم را به حضرت حسین علیه السلام و زیارت و مجلس عزای حضرتش سوق می‌داد، در عالم برزخ هم چنین مهمی را عهده‌دار است؛ زیرا به برکت دعای او در آن عالم، توفیق زیارت عتبات عالیات و همچنین زیارت مرقد آن مرحوم در زمان و شرایطی که بسیار مشکل می‌نمود، نصیب گردید. امید است عنایات خاصه اولیای آن عزیز پیوسته در عالم برزخ شامل حالش بوده و این سفر هم بر همه ما میمون و مبارک گردد، سر سالمی به گور ببریم، مسلمانان از دنیا برویم و در لحظه مرگ و شب اول قبر و عالم برزخ به دیدار اولیائمان نایل آییم.

باری، سخن در توضیح جمله **وَ نُضَرَّتْ مُعَدَّةٌ لَكُمْ** بود. این جمله شایسته چونان اصحاب سید الشهداء علیهم السلام است که به راستی نصرتشان را به جمیع معنی الکلمه برای حضرتش فراهم آورده و آماده نموده بودند. اعداد و آمادگی چنینی:

قَوْمٌ إِذَا نُوذُوا لِدَفْعِ مُلِمَّةٍ      وَ الْخَيْلُ بَيْنَ مُدْعِيٍّ وَ مُكَرَّدِيٍّ  
لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدَّرُوعِ وَ أَقْبَلُوا      يَتَهَاوَتُونَ عَلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ  
نَصَرُوا الْحُسَيْنَ فَيَا لَهُمْ مِنْ فِتْنَةٍ      بَاعُوا الْحَيَاةَ وَ الْبِسَا مِنْ سُنْدُسٍ

۱. در کتیبه بالای ضریح مقدس سید الشهداء علیهم السلام دیده می‌شود و بیت اول و دوم آن را مرحوم

سید محسن امین در کتاب «فی رحاب ائمة أهل البيت» ۳ / ۱۱۶ آورده است.

مردمانی که وقتی آنان را برای کارزار و دفع مشکلات فرا می خوانند، در حالی که نیزه داران و اسب سواران گردآمده اند، قلب هایشان را بر روی جوشن و زره هایشان می پوشند و با حمله، اقدام به جانبازی می نمایند.

جوانمردانی که در مقام نصرت و یاری حضرت حسین علیه السلام دست از زندگی شستند و به دریافت خلعت حریر و سندس بهشتی مفتخر شدند.

چونان آمادگی برای نصرت و یاری که بر یکدیگر سبقت می گرفتند و خواهان پیش افتادن در جانبازی بر دگران بودند:

السَّابِقُونَ إِلَى الْمَكَارِمِ وَالْعُلَى  
لَوْلَا صَوَارِمُهُمْ وَوَقَعُ نَبَالِهِمْ  
وَالْحَائِزُونَ غَدَاً حِيَاضَ الْكُوْثِرِ  
لَمَّ يَسْمَعِ الْآذَانَ صَوْتٌ مُكْبِرًا

به سوی مکرماتها و بلندیها بر یکدیگر سبقت می جویند و فردای  
قیامت از آب گوارای کوثر بهره مند می شوند.  
و اگر برق شمشیرها و پرش تیرهای آنان نبود صدای تکبیری به  
گوش کسی نمی رسید.

آری، آنان باید بگویند: وَ نُضْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ.

ولی من چه کرده ام و چه گونه می توانم این جمله را بگویم؟ به راستی گاه و بیگاه در موقع خواندن این فراز و گفتن این جمله احساس شرم می کنم. به خودم می نگرم، سر به گریبانم می برم و با خود می گویم:

بنده خدا، چه چیز برای نصرت حضرتش آماده کرده‌ای؟ و برای یاری آن وجود مقدّس چه فراهم آورده‌ای؟ تعارف تا کی؟ خلاف گویی تا چند؟ مجازآوری تا کجا؟ و بر خلاف واقع اظهار نمودن تا چه وقت؟ من از شمای خواننده این نوشتار خبر ندارم که چه مقدار وسائل نصرت حضرتش را فراهم آورده‌اید و در گفتن این جمله صادق هستید. اگر وضع شما هم، چون وضع نویسنده باشد که بسیار نامناسب است، مگر باز خودشان عنایتی کنند و توفیق آماده شدن و آمادگی داشتن و فراهم آوردن مقدمات و موجبات نصرتشان را به ما ارزانی دارند؛ علقه‌ها را ببریم، پیوندها را بگسلیم، او را وجهه نظر و شاخص وجودمان قرار دهیم، همه شئونمان را با مقیاس نصرت آن وجود مقدّس بسنجیم، و بنگریم که در هر موقعیت و شرایطی، نصرت آن امام منصور به چیست، در مقام انجام آن برآییم، تا اگر گفتیم: وَ نُضَرَّتِي مُعَدَّةً لَكُمْ، گواه عاشق صادق در آستین داشته باشیم، و بتوانیم مصداق و نمونه‌ای برای اثبات این ادعایمان عرضه بداریم و نشان دهیم.

بگذاریم و بگذریم. نگذاریم بیش از این، حالت یأس و ناامیدی برای عزیزان فراهم آید. امید است آنچه آوردیم ناامیدی نیاورد و یأس نیافریند، بلکه امید آفرین باشد و کار ساز، و خوانندگان محترم را به جدّ و جهد در مقام فراهم آوردن موجبات نصرت و یاری حضرتش وادارد، تا با صدق و حقیقت عرضه بدارند: وَ نُضَرَّتِي مُعَدَّةً لَكُمْ.

## وَمَوَدَّتِي خَالِصَةً لَّكُمْ

مودت و دوستی من خالص از آن شماست.

گفتیم در این فراز زیارت، زایر به سه جهت عنایت و توجه می‌کند: جهت اعتقادی، عملی و عاطفی. بعد اعتقادی و عملی در دو جمله قبل گذشت. این جمله ناظر به بعد عاطفی و حیثیت قلبی و درونی است. خوب است در توضیح این جمله ابتداءً به معنای کلمه مودت توجه کنیم و مفاد و مفهوم آن را بدانیم و فرقی را با محبت بشناسیم و به کاربرد و جایگاهش در محاورات آشنا شویم.

ابوهلال عسکری، مهین لغت شناس قدیم گوید:

الْفَرْقُ بَيْنَ الْحُبِّ وَالْوُدِّ أَنَّ الْحُبَّ يَكُونُ فِيمَا يُوَجِبُهُ مَيْلُ الطَّبَاعِ وَالْحِكْمَةُ جَمِيعاً، وَالْوُدُّ مِنْ جِهَةِ مَيْلِ الطَّبَاعِ فَقَطُّ.<sup>۱</sup>

فرق میان حب و ود - محبت و مودت - این است که حب در جایی به کار می‌رود که در آن، میل طبیعی و علاقه و کشش باطنی و حکمت و مصلحت، هر دو جمع باشد، ولی ود در موردی گفته می‌شود که فقط میل طبیعی و علاقه فطری و درونی موجود باشد.



گویا در مورد مودّت هیچ نظر و عنایتی به حکمت و مصلحت نیست. چیزی که طبع من طالب اوست و باطن و درون من جویای اوست و فطرت و وجودم خواستار اوست، به آن چیز مودّت تعلق می‌گیرد و ودّ در آن جا می‌نشیند و طایر و داد در آن محل آشیان می‌سازد.

گویا دوستی مودّت گونه آن دوستی است که طبع دوست آن را جویاست و تمایل طبیعی و فطری به آن دارد. در این راستا دوست به هیچ جهت دیگری، حتی جهت حکمت و مصلحت هم توجه ندارد. راغب اصفهانی، ادیب و لغوی مشهور در علوم قرآنی در این زمینه به تفصیل سخن آورده و گفته است:

ودّ - مودّت - دوستی شیئی است و تمنای وجود آن، و در هر یک از دو معنای دوستی و تمنی هم جدا جدا به کار می‌رود، مضاف بر این که تمنی متضمّن معنای ودّ و دوستی است؛ زیرا تمنی، خواستاری حصول و تحقق چیزی است که مورد علاقه انسان است.<sup>۱</sup>

با توجه به این دو سخن که آوردیم، می‌توان چنین گفت: مودّت آن دوستی است که تمایل طبیعی و فطری محرّک اوست، و آن محبّتی است که مورد تمنی و آرزوست و انسان خواستار تحقق و حصول اوست. در هر حال مودّت محبّتی است خاص و دوستی‌ای مخصوص که در این جمله زیارت عرضه می‌داریم:

## وَمَوَدَّتِي خَالِصَةً لَكُمْ.

آن دوستی خاص و آن محبت مخصوص من که ریشه فطری دارد و تمایل طبیعی من با آن هم‌سوست و حصول و تحققش را آرزو مندم، همانا خالص از آن شماست. این چنین دوستی خاص، خاصه شماست، و این چنین محبت مخصوص، خالص از آن شماست.

به عبارت دیگر در این جمله عرض می‌کنم: این گونه که شما را دوست دارم دگری را دوست ندارم؛ این جایگاهی که شما در قلب و دل من دارید هیچ کس ندارد؛ چنین شور و شوق و تمنی و آرزو که نسبت به شما دارم، نسبت به احدی ندارم.

چرا چنین نباشد؟! در حالی که اینان با همگان فرق دارند و باید آن محبت و دوستی که مرتبط با آنان است با دوستی و محبت همه فرق داشته باشد. لذا آنچه مربوط به آنان است مودت است آن هم خالص از آن آنان.

امروز شاه انجمن دلبران یکی است

دلبر اگر هزار بُود دل بر آن یکی است

من بهر آن یکی دل و دین داده‌ام به باد

عیبم مکن که حاصل هر دو جهان یکی است

سودائیان عالم پندار را بگوی

سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است

خلقی زبان به دعوی عشقش گشاده‌اند

ای من غلام آن که دلش با زبان یکی است

«حافظ» بر آستانه دولت نهاده سر

دولت در آن سر است که با آستان یکی است<sup>۱</sup>

با توجه به آنچه آوردیم خوب است همه ما در کنار این جمله توقی داشته باشیم و در ظلال این فراز تأملی نماییم: راستی راست می‌گوییم: وَ مَوَدَّتِي خَالِصَةً لَكُمْ؟ اگر راست می‌گوییم و صادق هستیم که خوشا به حال ما!

راستی تمایل طبیعی ما مهر این خاندان است و گرایش فطری ما و داد این دودمان، و این محبت و دوستی و مودت و علاقه خالص برای آنان است؟ یا آن که خدای نخواستہ این داعیہام خالی از حقیقت و عاری از واقعیت است؟ خود را محک زده‌ام و میزان مهر و محبت و و داد و دوستی‌ام را نسبت به این خاندان سنجیده‌ام که در تجاذب عاطفه‌ها و تمناع خواست‌ها و درگیری علاقه‌ها تا کجا مَوَدَّتِي خَالِصَةً لَكُمْ با من همراهی دارد؟

گاهی ممکن است محبت به مال، علاقه به مقام، دوستی اعتباریات، مهر به زن و فرزند و سایر عُلقه‌ها مرا به سوی خود بکشاند و از مودت این دودمان باز دارد. خواستِ همسر را هم سرِ خواستِ اینان بدانم یا مقدم بر آن بدارم؛ سخن فرزندم را برابر گفته اینان بگیرم یا سبقت بخشم؛ ممکن است وقتی مودت این خاندان با منافع مادی من تضاد پیدا کرد حق تقدم را به منافع مادی و بهره‌های اقتصادی‌ام بدهم. رسوایی و سیه روزی آن زمان بیشتر که چه بسا خدای نخواستہ و داد

اینان را هم برای حصول سایر منافع و وصول به سایر مقاصد خودم به کار گیرم. راستی اینان را می‌خواهم و خودم را برای آنان، یا خودم را می‌خواهم و آنان را برای خود؟ نمی‌دانم.

خدای رحمت کند همان بزرگ مردی که فقدانش ادامه این نامه و پی‌گیری این نوشته را به تأخیر افکند، با آن جایگاه بلندی که در مهر و دوستی و مودت و محبت نسبت به خاندان رسالت علیهم‌السلام داشت، که برای همه کسانی که با او ارتباطی داشتند کاملاً مشخص و آشکار بود، مکرر در مکرر می‌گفت: نمی‌دانم در ادعای دوستی‌ام صادق هستم یا نه؟ واقعاً اینان را دوست دارم یا آنان را برای خودم می‌خواهم.

بی‌جهت نیست که ارباب معرفت پیوسته نگرانند و بیمناک و زندگی‌شان میان خوف و رجا و بیم و امید. اگر گفتند: عمری گفتم و مَوَدَّتِي خَالِصَةً لَّكُمْ، بی‌خود گفتم، دروغ گفتم، ما قبول نداریم؛ تو ما را برای خودت می‌خواستی و مودت ما را وجه المصالحة بقیة کارهایت قرار می‌دادی، و می‌خواستی از راه اظهار دوستی ما کسب شخصیت و اعتبار نمایی، و در واقع خودت را می‌خواستی نه ما را، آن وقت چه خاکی به سر کنیم؟

به خصوص با توجه به این که آن مبادی عالی و آن مظاهر راقیه در این گونه امور بسیار دقیقند و حساس، و به اصطلاح معروف مو را از ماست می‌کشند و این اظهارات و تعارفات و گفت و شنودها در آن جا راه ندارد. خاصه آخرین آنان، آن وجود مقدسی که این زیارت شریف از ناحیه مقدس او شرف صدور پیدا کرده؛ زیرا سر و کارش با دل‌هاست و رویارویی‌اش با قلوب است و مأمور به باطن‌هاست.

و چون مظهر سر و سرّ حق تعالی است با اسرار و درون‌ها کار دارد و ضمائر و بواطن را بها می‌دهد و از خود ما به ما اعرف و ابصر است و ما را از خودمان بهتر می‌شناسد، و می‌داند منی که می‌گوییم: وَ مَوَدَّتِي خَالِصَةً لَكُمْ، چه مقدار در این ادعا صادق هستم و این گفتارم همراز با راستی و درستی است و یا خدای نخواستہ به من هم بگویند: أَنْتَ رَجُلٌ صَابُونِي.

گویند: کسی بسیار دم از محبت و انتظار می‌زد و فراوان نرد مهر و مودت با آن جان جانان می‌باخت و آرزوی دیدار و شرف‌یابی داشت، تا آن که اذن حضور دادند و او را به خلوت سرای خاص خود فراخواندند. او هم با راهنمایی حامل پیام و دلیل راه با نام خدا پا بر آب نهاد و با ذوق و شوق راهی دیار یار شد. ناگهان آسمان ابری شد و باران باریدن گرفت. به فکر افتاد که: من صابون ساختم و در آفتاب نهاده‌ام تا خشک شود. حالیا باران صابون‌هایم را خراب می‌کند. تا این معنی از ذهنش گذشت در آب غوطه‌ور شد و صدایی شنید: أَنْتَ رَجُلٌ صَابُونِي! تو مردی صابونی هستی! او را نجات دادند و راه بازگشت گرفت.

این گونه جریانات چه واقع شده باشد و چه عنوان تمثیل و تنظیر داشته باشد، برای بیان حقیقت و نشان دادن واقعیت، قابل توجه و حائز اهمیت است. اگر راستی ملاک این است و کار این قدر دقیق است و یار این چنین غیور است و حساب این سان غیر آسان، وضع من و امثال من در این مسیر چه خواهد شد؟! معلوم نیست ما بتوانیم تا این حد هم پیش آییم. وقتی فکر مباح و عُلقه روا و پیوند غیر حرام در این مسیر



مانع و جلوگیر است، با افکار و رفتار ناروا و آراء و اعمال غیر مشروع چه گونه می‌توان داعی مودت داشت و تمنای دیدار و آرزوی تشرّف؟! آری، او که فکر مباحی از ذهنش گذشت با چنین تازیانه قهری رو به رو شد و وصلش به هجران و دیدارش به فراق انجامید، من و امثال من با این همه همه‌ها و همت‌ها، کرده‌ها و فتنه‌ها که نوعاً مورد رضایت آن وجود مقدّس نیست، چه انتظاری داریم؟! همین که به لطفشان نفسی می‌کشیم و به یمن وجودشان حیاتی داریم و رخصت بردن نام شریفشان را از ما نگرفته‌اند، شاکر باشیم و حدّ خود را بشناسیم، و بی جهت در مقام گلایه و شکوه برنیاییم، که اگر زبان به شکوه باز شود آن یار پرده نشین باید آغاز کند، و اگر حرف از گلایه به میان آید آن گل نرجس باید غنچه لب به گلایه باز نماید. آن هم از من و شمایی که می‌گوییم: وَ مَوَدَّتِي خَالِصَةً لَكُمْ.

خوب است دست به دعا برداریم و از خودشان که این حقایق را به ما تعلیم داده‌اند، بخواهیم صدق و صفایی، خلوص و اخلاصی، حقیقت و واقعیتی به ما ارزانی دارند که بتوانیم با خلوص نیت صادقانه عرض کنیم: وَ مَوَدَّتِي خَالِصَةً لَكُمْ.

اگر کسی به این مقام و جایگاه رسید و چنین عنایت و موهبتی به او شد به راستی به مقامی بس رفیع و جایگاهی بس بلند نایل آمده و موقعیتی خاص نصیبش گردیده است.

بی دلانند، ز سودای تو سرگردانند

مفلسانند، ولی هم قاصد سلطانند

گر کسی در قدمت سیم و زر افشاند چه شد  
عوض سیم و زر این طایفه جان افشانند  
یوسف حسن تویی در همه عالم امروز  
زان، عزیزان جهان در رخ تو حیرانند  
این عجب نیست که محبوب جهانی تو به حسن  
عجب این است که محبوب تو محبوبانند  
سرکشان در سر سودای تو سر باخته‌اند  
خسروان بر در تو بی سر و بی سامانند  
طمع وصل تو دارند گدایانی چند  
در چنین حال زهی خام طمع کایشانند  
وصف روی تو به اندازه آن طایفه نیست  
عالم و عارف و عامی همه سرگردانند  
لذت مهر و وفا یافته‌اند از سر ذوق  
جان و دل بر کف و سر بر خط آن فرمانند  
عشق بازی صفت اهل دلان است ای «شمس»  
شیوه اهل دلان بی‌خبران کی دانند؟!<sup>۱</sup>

## آمین آمین

بار الہا، اجابت اجابت.

آخرین جمله زیارت شریفه آل یس تکرار دو مرتبه آمین است. آمین اسم فعل است و به معنای اِسْتَجِبْتُ<sup>۱</sup>، یا، اللّٰهُمَّ اِسْتَجِبْ،<sup>۲</sup> بار الہا، اجابت نما. تکرارش هم به منظور تأکید و اهتمام به آن است. سخنی که هست این است که معمولاً این کلمه بعد از دعا به کار می‌رود و در مقام مسألت اجابت دعایی که ذکر شده، می‌باشد. به همین جهت در محافل و مجالس وقتی کسی دعا می‌کند دیگران آمین می‌گویند. اما از آغاز زیارت شریفه آل یس جمله‌ای به عنوان دعا ذکر نشده تا این دو کلمه آمین مسألت اجابت آن دعاها باشد.

قسمت نخست زیارت که شرحش را در کتاب «سلام بر پرچم افراشته» آوردیم، متضمن ۲۳ سلام بود و دعایی در آن یافت نمی‌شد. قسمت دوم هم که در این نوشتار توضیحش آمده، بیان گر شهادت و اقرار به یک سلسله از مسایل اعتقادی است، و جملات پایانی آن هم بیان حال خود زایر است در ایمان و تصدیق و انقیاد و تسلیم، و

۲. المصباح المنیر ۲۴.

۱. المفردات فی غریب القرآن ۲۶.

همچنین اعلام شقاوت مخالفان و سعادت مطیعان و آمادگی برای نصرت و اظهار خلوص در مودّت.

به عبارت دیگر مجموعه این جملات جملات خبریه است و جمله انشایی و طلبی و مسألتی و دعایی در میان آنها نیست تا بعد از آن، آمین لازم باشد و با ذکر آن، اجابت آن دعا و خواسته مسألت گردد.

نگارنده این سطور و راقم این خطوط که سالیانی است همه روزه موفق به خواندن زیارت شریفه آل یس - فقط در حدّ خواندن - است تا این ایام که در مقام شرح این جملات برآمده، توجهی به این جهت نداشته که این دو کلمه آمین در این جا چه نقشی دارد. از طرفی در آثار بزرگانمان هم در این زمینه چیزی به نظر نرسید. بنا بر این به صورت احتمال طلبی را بیان می‌دارد و امید است فتح باب و گشایش راهی در این زمینه باشد.

در این جا یکی از دو جهت را می‌توان لحاظ نمود و در نظر گرفت: یا در جملات سابق تصرّف کنیم و آنها را از معنای خبری برگردانده و به معنای انشایی و طلبی منصرف سازیم؛ یعنی بگوییم: مقصود از جمله نُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ، مسألت آمادگی برای نصرت و یاری است، و مراد از مَوْدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ، خواستاری خلوص مودّت و دوستی است. بر این اساس آمین تقاضای اجابت مسألت‌های است که از جملات خبریه استفاده گردیده.

و یا این که در معنای آمین تصرّف کنیم و بگوییم: آمین در این جا به معنای اِسْتَجِبْ، يَا اللّٰهُمَّ اِسْتَجِبْ نیست، بلکه همان گونه که بعضی

گفته‌اند به معنای **فَلْيَكُنْ كَذَلِكَ**<sup>۱</sup>، پس این چنین باشد، می‌باشد.  
این احتمال مناسب‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا در جملات سابق عرض کردیم: **مَوَدَّتْ مِنْ خَالِصٍ** برای شماست؛ نصرت و یاری من آماده برای شماست؛ ایمان و اعتقاد من به خدا و رسول خدا و شما خاندان ثابت و پا برجاست و هکذا سایر جملات که باز گو نمودیم و خبر دادیم. پس از فراغ از آن‌ها عرض می‌کنیم: آمین آمین، این چنین باشد، این چنین باشد. من آن حرف‌ها را زدم، آن اظهارات را نمودم، آن خبرها را دادم، پس این چنین باشد؛ امید است چنین باشد؛ حتماً آنچه گفتم محقق است و ثابت، مسلم است و پا بر جا؛ امید دارم آن گونه که گفتم، باشد؛ خدا کند آنچه اظهار نمودم همان گونه باشد.

آنچه آوردیم به صورت احتمال بود و اگر عزیزان به توجیه و معنای دیگری راه یافتند ما را بی بهره نگذارند.

امید است حق تعالی اظهارات ما را در جملات پایانی این زیارت شریف به مرز حقیقت و واقعیت برساند و به همه ما لیاقت درک دولت حقه حضرتش را با عافیت و معرفت ارزانی دارد، که اگر در این راه سر بر پایش بداریم و جان در مقدمش نثار کنیم کاری نکرده‌ایم.

بیا که بر سر آنم که پیش پای تو میرم  
از این چه خوش‌ترم ای جان که من برای تو میرم  
ز دست هجر تو جان می‌برم به حسرت روزی  
که تو ز راه بیایی و من به پای تو میرم



بسوخت مردم بیگانه را به حالت من دل

چنین که پیش دل دیرآشنای تو می‌رم

ز پا فتادم و در سر هوای روی تو دارم

مرا بکشتی و من دست بر دعای تو می‌رم

در هر حال وظیفه همه ما دعا برای ظهور موفور السرور آن وجود مقدّس است، که به راستی هستی، از هست خود به ستوه آمده و هیچ روزنه امیدی در هیچ کجای هستی نمی‌بیند. این چه هستی است که مایه هستی در پس پرده استتار مستور است؟ چه بودی است که فخر وجود در زندان غیبت در بند است؟ چه زندگی است که حقیقت حیات در چاه ظلمانی هجران مهجور؟ هر چه هستی به خود می‌بیند هرز رفتن است و تباهی و هرزگی و بی اعتباری در همه ابعاد و تمامی جهات.

نمی‌دانم در این غروب غمبار چه گونه قلم از رقم بردارم؟! روزگاری که همه اوقاتش غروب است و همه حالاتش غمبار، آنچه دیده‌ایم غروب بوده و غم، و آنچه می‌بینیم باز هم غروب است و غم، که در عصر غیبت، فجرش هم غروب است، صبحش هم غروب است، نیم روزش هم غروب است، ضحی و ضحوه و ظهرش هم غروب است. ما که عمرمان در غروب گذشته چه گونه می‌توانیم تصویری از آن فجر صادق داشته باشیم؟ ما که زندگی‌مان در تاریکی سپری شده چه طور می‌توانیم صبح روشنی را در نظر مجسم سازیم؟

ما که با غم آمده‌ایم و با غم زیسته‌ایم و با غم انس گرفته‌ایم و پیوسته با غم زندگی می‌کنیم، آن هم نه غم آب و نان و اندوه مال و منال، بلکه غم و اندوه در همهٔ ابعاد و جهات، نمی‌توانیم ترسیمی از آن زیبا روزگار و شیرین دوران داشته باشیم.

روزگاری است که شادی‌اش هم غم است تا چه رسد به غمش؛  
زمانه‌ای است که سرورش هم اندوه است تا چه رسد به اندوهش؛  
هنگامه‌ای است که شادی‌اش هم حزن است تا چه رسد به حزنش، و هر روز هم بر این غم‌ها و غصه‌ها، حزن‌ها و اندوه‌ها افزوده می‌گردد، و تازه به تازه و نوبه نواز در و دیوار غم می‌بارد و اندوه می‌زداید.

هر کسی فکر می‌کند آن دیگری غم ندارد؛ چون فکر می‌کند کم ندارد. ولی وقتی نزدیک می‌شود می‌بیند غمش از او بیشتر است.

می‌شود ما غم زدگان غروب دیده و غصه داران ظلمت کشیده، صبحدمی شاهد آن غمگسار باشیم و ناظر آن ظلم پیرا و ظلمت زدا، و آن عصر نور و زمان سرور و روزگار حُبور را درک نماییم؟ نمی‌دانم. هر چه هست بدان امید زنده‌ایم و سوسو زده و کوکو می‌گوییم تا به سوی و کویش برسیم، و از سر کویش نسیمی استشمام نماییم.

هجران جانا تا به چند، آن یار کو آن یار کو؟

وین شورش دل تا به کی، دلدار کو دلدار کو؟

در سینه دل‌ها شد طپان، جان‌ها ز تن‌ها شد روان

تا کی بود این رو نهان، دیدار کو دیدار کو؟

ذرات عالم مست او، خورده شراب از دست او  
نغمه سرایان کو به کو، خمار کو خمار کو؟  
افلاک سرگردان و مست، خاک است مدهوش الست  
در عالم بالا و پست هشیار کو هشیار کو؟  
گر راست می‌گویی تو «فیض» دم درکش و خاموش باش  
آن را که باشد محو یار گفتار کو گفتار کو؟<sup>۱</sup>

و یا به قول سنایی غزنوی:

جهان پر درد می‌بینم دوا کو؟ دل خوبان عالم را صفا کو؟<sup>۲</sup>

و یا به سروده «فقیر» مرحوم حاج شیخ علی اکبر نوقانی:

رهبر در این ره منحصر در پیشوای مقتدر  
در راه هستم منتظر کو جویم و کو کو زخم  
مهدی و هادی نور حق، مرآت حق منظور حق  
با طلعت مستور حق کوس محبت جو زخم  
سودای عشقش بر سرم، از فرقتش در آذر  
زنجیر از پا بردرم آن گه کمند از مو زخم  
با آفتاب روی او با سنبل گیسوی او  
با تیغ آتش خوی او بر چرخ من پهلو زخم

۱. دیوان فیض کاشانی ۳۴۲.

۲. دیوان سنایی غزنوی ۵۷۱.

شاه‌ها امیری رهبری، دانم رعیت پروری

گر بر «فقیرت» بنگری بر نه فلک اردو زخم

آری، فعلاً باید کوکو زد و سوسو دوید و این این گفت تا سرانجام  
پاسخی شنید و به راهی دوید و دلداری دید. هر چه هست بدان امید  
زنده‌ایم، و گرنه به راستی حیات بی مفهوم است و بقا بی بها و بود بی بو.  
بگذریم. نمی‌دانم گاه و بی‌گاه چه می‌شود که عنان اختیار قلم از  
دست قلم زن بیرون می‌رود. گویا او هم حیران و سرگردان است، این  
طرف و آن طرف می‌زند، این سو و آن سو می‌دود، شاید به جایی برسد  
و نویدی بیابد و بشارتی بشنود.

یارا، حقوق صحبت یاران نگاه‌دار

با هم‌رهان وفا کن و پیمان نگاه‌دار

در راه عشق گر برود خاک ما چه باک

ای دل تو آن عزیزتر از جان نگاه‌دار

محتاج یک کرشمه‌ام ای مایه امید

این عشق را ز آفت حرمان نگاه‌دار

ما با امید صبح وصال تو زنده‌ایم

ما را ز هول این شب هجران نگاه‌دار

مپسند یوسف من اسیر برادران

پروای پیر کلبه احزان نگاه‌دار

ببازم خیال زلف تو ره زد خدای را

چشم مرا ز خواب پریشان نگاهدار

ای دل اگر چه بی سر و سامان‌تر از تو نیست

چون «سایه» سررها کن و سامان نگاهدار<sup>۱</sup>

باز هم همان به که با دعا مهر ختم به نامه نگار بگذاریم و دست طلب به آستان خدایش برآریم و ظهورش را از پروردگارش بخواهیم، که به راستی همه راهها به بن بست رسیده و همه کارها به مشکل کشیده و همه امیدها به ناامیدی مبدل گردیده و همه کشتی‌های نجات به گل نشسته و هیچ روزنه‌ای امید و نور نویدی در هیچ کجا دیده نمی‌شود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَظْهِرْ كَلِمَتَكَ التَّامَّةَ وَ مُغَيَّبَكَ فِي أَرْضِكَ الْخَائِفِ الْمُرَقَّبِ.

اللَّهُمَّ انصُرهُ نَصْرًا عَزِيزًا، وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا.

اللَّهُمَّ وَ اعِزِّ بِهِ الدِّينَ بَعْدَ الحُمُولِ، وَ أَطْلِعْ بِهِ الحَقَّ بَعْدَ الأُفُولِ، وَ أَجَلِ بِهِ الظُّلْمَةَ، وَ اكشِفْ بِهِ الغُمَّةَ.

اللَّهُمَّ وَ آمِنْ بِهِ البِلَادَ، وَ اهْدِ بِهِ العِبَادَ.

اللَّهُمَّ امْلَأِ الأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، إِنَّكَ سَمِيعٌ مُجِيبٌ.<sup>۲</sup>

غروب چهارشنبه، چهارم جمادی الأولى ۱۴۲۵، ۱۳۸۳/۴/۳

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی



## کتابنامه

در این نوشتار پس از قرآن کریم از این کتاب‌ها بهره گرفته‌ایم:

۱. احوال و اشعار آیت الله مرحوم حاج میرزا علی اکبر نوقانی
۲. احیاء العلوم ابو حامد غزالی
۳. الاختصاص شیخ مفید، محمد بن نعمان
۴. الارشاد شیخ مفید، محمد بن نعمان
۵. الاسفار الاربعة ملاصدرا، محمد بن ابراهیم شیرازی
۶. اعتقادات شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه
۷. الالهیات علی هدی الكتاب و السنة و العقل جعفر سبحانی
۸. الامالی شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه
۹. الامالی شیخ طوسی، محمد بن حسن
۱۰. الانوار البهیة محدث قمی
۱۱. باپسرم در سکرات مرگ سید مجتبی بحرینی
۱۲. بحار الانوار علامه مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی
۱۳. تاریخ جامع ادیان جان ناس، ترجمه علی اصغر حکمت
۱۴. تحف العقول عن آل الرسول ابن شعبه حرانی، حسن بن علی
۱۵. ترجمه مبدء و معاد ملاصدرا احمد بن محمد حسینی اردکانی
۱۶. تفسیر آلوسی - روح المعانی شهاب الدین السید محمود آلوسی
۱۷. تفسیر روح الجنان و روح الجنان ابو الفتوح حسین رازی
۱۸. تفسیر البرهان سید هاشم بحرانی
۱۹. تفسیر البصائر یعسوب الدین رستگار جویباری
۲۰. تفسیر التبیان شیخ طوسی، محمد بن حسن
۲۱. تفسیر الدر المنثور جلال الدین السیوطی
۲۲. تفسیر الصافی فیض کاشانی، محمد بن مرتضی
۲۳. تفسیر العیاشی محمد بن مسعود عیاشی
۲۴. تفسیر القمی علی بن ابراهیم قمی
۲۵. تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار ابو الفضل رشید الدین میبدی
۲۶. تفسیر مجمع البیان فضل بن حسن طبرسی

۲۷. تفسیر نور الثقلین  
 ۲۸. التوحید  
 ۲۹. توضیح المراد  
 ۳۰. تهذیب الاحکام  
 ۳۱. الثاقب فی المناقب  
 ۳۲. جامعہ در حرم  
 ۳۳. جواهر البلاغۃ  
 ۳۴. حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة  
 ۳۵. الحدیقة الہلالیة  
 ۳۶. حقّ الیقین  
 ۳۷. حقّ الیقین فی معرفۃ اصول الدین  
 ۳۸. الخصال  
 ۳۹. دیوان بابا طاهر عریان  
 ۴۰. دیوان حافظ  
 ۴۱. دیوان حزین لاهیجی  
 ۴۲. دیوان حبیب  
 ۴۳. دیوان حسان - ای اشکها بریزید  
 ۴۴. دیوان سعدی  
 ۴۵. دیوان سنایی غزنوی  
 ۴۶. دیوان شمس تبریزی  
 ۴۷. دیوان عراقی  
 ۴۸. دیوان صغیر اصفہانی - مصیبت نامہ  
 ۴۹. دیوان فؤاد کرمانی - شمع جمع  
 ۵۰. دیوان فیض کاشانی  
 ۵۱. دیوان نظامی گنجوی  
 ۵۲. سلام بر پرچم افراشته  
 ۵۳. سیاه مشق  
 ۵۴. شرح غرر الحکم  
 ۵۵. شرح المقاصد  
 ۵۶. العشرات  
 ۵۷. عیون اخبار الرضا علیہ السلام  
 ۵۸. الغیبة  
 ۵۹. فرهنگ فرق اسلامی
- عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی  
 شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویہ  
 سید ہاشم حسینی تهرانی  
 شیخ طوسی، محمد بن حسن  
 عماد الدین ابو جعفر محمد بن علی طوسی  
 سید مجتبیٰ بحرینی  
 احمد ہاشمی  
 ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی  
 شیخ بہایی  
 علامہ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی  
 سید عبداللہ شبر  
 شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویہ  
 میرزا حبیب اللہ مجتہد خراسانی  
 سید مجتبیٰ بحرینی  
 ہوشنگ ابتہاج «سایہ»  
 جمال الدین خونساری  
 سعد الدین تفتازانی  
 محمد تقی بروجردی  
 شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویہ  
 محمد بن ابراہیم نعمانی  
 محمد جواد مشکور

۶۰. الفروق اللغوية  
ابو هلال عسکری
۶۱. فی رحاب ائمة اهل البيت  
سید محسن امین
۶۲. الکافی «اصول، فروع، روضه»  
محمد بن یعقوب کلینی
۶۳. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد  
علامه حلی، حسن بن یوسف
۶۴. کفایة الموحّدين  
سید اسماعیل طبرسی نوری
۶۵. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر  
علی بن محمد خزّاز قمی
۶۶. کمال الدین  
شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه
۶۷. لسان العرب  
ابن منظور
۶۸. لغتنامه  
علی اکبر دهخدا
۶۹. المبدء و المعاد  
بوعلی سینا
۷۰. المبدء و المعاد  
ملاصدرا، محمد بن ابراهیم شیرازی
۷۱. مجمع البحرين  
فخرالدین طریحی
۷۲. مدينة المعاجز  
سید هاشم بحرانی
۷۳. مرآة الانوار  
ابوالحسن شریف فتونی نباطی عاملی
۷۴. مرآة العقول  
علامه مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی
۷۵. مستدرک الوسائل  
محدث نوری
۷۶. مصباح المتهدّد  
شیخ طوسی، محمد بن حسن
۷۷. المصباح المنیر  
احمد بن محمد فیومی
۷۸. مطلع الانوار  
شیخ محمد باقر فقیه ایمانی
۷۹. المطول  
سعد الدین تفتازانی
۸۰. معاد  
سید جعفر سیدان
۸۱. معانی الاخبار  
شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه
۸۲. مفاتیح الجنان  
محدث قمی
۸۳. المفردات  
راغب اصفهانی، حسین بن محمد
۸۴. منتهی الآمال  
محدث قمی
۸۵. المنجد  
لویس معلوف
۸۶. منتقم حقیقی  
حسین عمادزاده
۸۷. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة  
حبیب الله هاشمی خویی
۸۸. مهج الدعوات  
سید بن طاووس، علی بن موسی
۸۹. نهج الايمان  
ابن جبر، زین الدین علی بن یوسف
۹۰. نهج البلاغة  
ابن جبر، زین الدین علی بن یوسف
۹۱. وسائل الشیعة  
حرّ عاملی، محمد بن حسن
۹۲. هداية الطالبین  
محمد تقی کاشانی

## آثار مولف در این زمینه:

۱. سوگند به نور شب تاب - شرح دعای شب نیمه شعبان
۲. سلام بر پرچم افراشته - شرح سلام‌های زیارت آل یاسین
۳. حدیث قبل از میلاد
۴. حدیث شب میلاد
۵. حدیث بعد از میلاد
۶. حدیث پنج سال کودکی
۷. حدیث غیبت و سفارت
۸. حدیث دو سفیر - پدر و پسر
۹. حدیث سرداب
۱۰. حدیث سفیران - سومین سفیر
۱۱. حدیث آخرین سفیر

## و به زودی این شاء الله:

۱. حدیث نامه‌ها
۲. حدیث دیدارها
۳. حدیث غیبت کبری

## و در دیگر زمینه‌ها:

۱. با پسر در سکرات مرگ
۲. ده نگاه با پیکر
۳. لباس نادرخته و نماز بی حمد و سوره
۴. ملک نقاله
۵. خانه دو متری
۶. شهر خاموشان و دیار باهوشان
۷. جامعه در حرم، شرح زیارت جامعه کبیره

## و به زودی ان شاء الله

۱. سرای بیم و امید
۲. الکمیل، شرح دعای شریف کمیل